

کارگر سوسیالیست

فوریه ۱۹۹۷ - بهمن ۱۳۷۵

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سال هفتم، دوره دوم

راه حل مسئله بیکاری

صفحه ۲

مهدی رضوی

معامله «نفت برای غذا»!

صفحه ۴

مازیار روزبه

اعتصابات اخیر کارگری

صفحه ۸

بیژن سلطانزاده

تروریزم و مارکسیزم

صفحه ۶

لئون تروتسکی

انگلس و ادبیات فارسی

صفحه ۷

وضعیت صربستان

صفحه ۱۰

مسائل پناهجویان در هلند

صفحه ۱۸

در دفاع از پناهجویان

صفحه ۲۱

قصه آزادی

صفحه ۲۲

پژواک نظرات شما

صفحه ۲۳

صفحه ۱۱

«بحث آزاد»

در باره آلترناتیو سوسیالیستی

ع. ناصر

تهدید کارگران پالایشگاه‌های نفت

کارگران پالایشگاه‌های تهران، تبریز، شیراز و اصفهان در روزهای ۲۸ و ۲۹ آذر ۱۳۷۵ دست به اعتصاب نشسته زدند. در بیانیه منتشر شده، یکی از مطالبات آنها افزایش دستمزد مترادف با رشد تورم بود. این اعتصاب در ادامه مهلت دو ماهه‌ای بود، که کارگران به «وزیر نفت» داده بودند. کارگران همچنین در صدد انعقاد قرارداد دست جمعی برای محافظت از منافع خود شدند.

کارگران چهار پالایشگاه نفت، رژیم را تهدید کردند که چنانچه تا اواخر دی ۷۵ به خواست‌های آنها پاسخ مثبت داده نشود، اعتصاب نا محدودی را آغاز خواهند کرد.

تهدید کارگران نفت از یکسو، و هماهنگی اعتصاب دو روزه آنها، نشان دهنده روحیه مبارزه جویانه و قدرت والای سازماندهی کارگران نفت در مقابل اجتنافات رژیم آخوندی سرمایه‌داری ایران است.

اهمیت این مبارزات، پس از اعتراض‌های توده‌ای جوانان شهرهای ایران طی چند سال گذشته، دو چندان می‌شود.

دفاع از مبارزات کارگران ایران در مقابل رژیم، یکی از وظایف اساسی هر انقلابی است. گسترش این مبارزات می‌تواند طی یک اعتصاب عمومی بنیاد رژیم سرمایه‌داری حاکم را ریشه کن کند.

هیئت مسئولین، دی ۱۳۷۵

سگ زرد برادر شغال است!

«در حاشیه انتخابات ریاست جمهوری»

با نزدیک‌تر شدن انتخابات ریاست جمهوری، تناقضات درونی هیئت حاکم، رو به افزایش نهاده است. لایحه بودجه ۱۳۷۶، که توسط رفسنجانی در تاریخ ۴ آذر به مجلس ارائه داده شد، شدیداً مورد انتقاد باند «راست سنتی» قرار گرفته است. در میزگرد جلسه ماهانه «جمعیت اسلامی مهندسین»، به سرکردگی مرتضی نبوی، سردبیر روزنامه «رسالت»، حمله گسترده‌ای به بودجه سال آتی شد. نبوی در رد ادعای رفسنجانی مبنی بر «صفر بودن کسری بودجه» اظهار داشت که چنانچه ساختار بودجه اصلاح نگردد، کشور با بن بست روبرو می‌شود. ●●●●● بقیه در صفحه ۲



مبارزه مسلحانه در پرو صفحه ۵

سگ زرد برادر شغال است!

در حاشیه انتخابات ریاست جمهوری و دعوای باندها

.....بقیه از صفحه ۱

همچنین «دَری نجف آبادی» رئیس کمیسیون امور اقتصادی و دارایی مجلس، ادعاهای رفسنجانی را مردود اعلام کرد.

«لایحه فقر زدایی» که قرار بود باند «راست سنتی» را زیر فشار قرار دهد، خود به زیر سؤال کشیده شد.

در این رابطه، نبوی گفت: «منابع مالی این لایحه از طریق افزایش ۵ درصدی فرآورده‌های نفتی معادل ۴۰۰ میلیارد ریال، افزایش ۳ درصدی فرآورده‌های پتروشیمی معادل ۱۰۰ میلیارد دلار، افزایش نرخ گاز... و غیره تأمین می‌شود. مجموع ارقام ذکر شده، منابع مالی مورد نیاز لایحه فقرزدایی یعنی ۲۶۰۰ میلیارد ریال را تأمین خواهد کرد... باید توجه داشت بسیاری از این افزایش‌های پیش‌بینی شده، آیا منجر به اجرای طرح فقرزدایی و عدالت اجتماعی خواهد شد؟... فقرزدایی، تحقق عدالت اجتماعی و قطع وابستگی به درآمدهای حاصل از نفت خام در گرو افزایش تولید ناخالص ملی می‌باشد و نه تقسیم اعداد و ارقام در صورت‌حساب‌های مالی».

بدین ترتیب ستون فقرات لایحه بودجه رفسنجانی، «لایحه فقر زدایی»، به مثابه آخرین حربه برای تلاش باند وی در دستیابی به کرسی ریاست جمهوری با شکست روبرو شد.

در ابتدا، کوشش باند «راست مدرن» (گروه کارگزاران) برای انتخاب شخص رفسنجانی به ریاست جمهوری با مانع «قانون اساسی» مواجه شد. سپس معامله باند رفسنجانی با «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» (باند «چپ») حول کاندیداتوری میرحسین موسوی به شکست انجامید (زیرا موسوی رأی اعتماد «رهبر»، خامنه‌ای، را اخذ نکرد و در نتیجه نامزدی ریاست جمهوری را نپذیرفت). این دو باند پس از انتخابات دوره پنجم مجلس، جبهه‌ای تحت

عنوان «مجمع حزب الله مجلس» در مقابل «راست سنتی»، برای «مبارزه» با «انحصارگرایی»، تشکیل دادند.

سپس حسن حبیبی آخرین کاندید آنها، نیز کنار رفت. البته هنوز شایعه کاندیداتوری محمد هاشمی، مشاور رئیس جمهور، از طرف گروه «کارگزاران» و محمد خاتمی، وزیر پیشین فرهنگ و ارشاد اسلامی در کابینه موسوی، از جانب «مجمع روحانیون مبارز» طرح است (روزنامه اخبار، ۲۱ آذر)، اما اینها نیز شانس نخواهند داشت.

دست آخر، با مسجل شدن انتخاب ناطق نوری به ریاست جمهوری، معامله و «توافق از بالا» در شرف وقوع است. اخیراً صحبت از لزوم «اجماع» یا اتفاق نظر باندهای حاکم روی یک فرد معین به عنوان نامزد ریاست جمهوری به میان آمده است. این دیدگاه که عمدتاً توسط باند «راست سنتی» طرح گشته، سعی دارد که سایر باندها را به حمایت از «ناطق نوری» متقاعد کند. رفسنجانی که اخیراً با خامنه‌ای به «توافقاتی»، مبنی بر کسب «مقامی» در سلسله مراتب قدرت رسیده، به چنین پیشنهادی محققاً تن خواهد داد. قابل ذکر است که رفسنجانی قبل از مسافرت به ترکیه به خبرنگاران ترک چنین گفت که قصد ترک صحنه سیاسی را نداشته و در سیاست‌های آتی نقش ایفا خواهد کرد (مجله اکو، دسامبر ۹۶). از سوی دیگر، ناطق نوری، دَری باغ سبز را به وی نشان داده و اظهار داشته که به طرح‌های برنامه دوم وفادار خواهد ماند (منبع فوق، نوامبر ۹۶). حتی باند «چپ» نیز که از مخالفان سر سخت باند «راست سنتی» محسوب می‌شد، اعلام داشته که «نفس اینکه جناح‌های مختلف روی فردی توافق کنند، بد نیست» بشرطی که آن شخص «شخصیتی فرا جناحی داشته، کمابیش مقبول همه جناح‌ها بوده و آنها وی را به عنوان عنصری بی‌طرف که منافع جناح

خاصی را تعقیب نمی‌کند بشناسند» (عصر ما، ۵ دی ۷۵).

به عبارت دیگر، این باند نیز حاضر است کلیه «اختلاف‌های «شدید» سیاسی (و همچنین اقتصادی) را کنار گذاشته بشرط اینکه «سر» رئیس جمهوری به توافق برسند (یعنی سهمی در قدرت داشته باشند)!

«جبهه‌گیری» باندهای حاکم در انتخابات ریاست جمهوری بار دیگر نشان می‌دهد که همه اینها نه تنها اصولی را دنبال نمی‌کنند، که اختلاف‌های برنامه‌ای نیز با یکدیگر ندارند.

باند «راست مدرن» که تا قبل از دوره پنجم انتخابات مجلس در مقابل باند «چپ» قرار داشت، یک شبه با آن وارد معامله شده و «مجمع حزب الله مجلس» را ساخت! اکنون نیز همه حاضرند کلیه اختلاف‌ها را کنار گذاشته برای انتخابات ریاست جمهوری - وارد معامله «از بالا» شوند. «اختلاف‌ها بین باندهای هیئت حاکم حل شدنی است، زیرا که «سگ زرد برادر شغال است!» با این تفاوت که «راست سنتی» با جلب توافق «راست مدرن» در این دوره دیگر به باند «چپ» نیازی نخواهد داشت!

ناطق نوری که خود را نزدیک به ریاست جمهوری می‌بیند، «شاهنشاه‌گونه» صحبت از این می‌کند که «ما به دنبال احیای میراث گذشته خود مثل پرسپولیس و تخت جمشید هستیم. ایران دارای تمدن و فرهنگ قدیمی می‌باشد و از اصالت خاصی برخوردار است. ما به تمدن اصیل ایرانی خودمان افتخار می‌باهات می‌کنیم!» (رسالت ۱۰ آذر ۷۵).

ناطق نوری کوشش کرده که از هم اکنون جایگاه خود را به مثابه فردی «معتدل» و «معتبر» در اذهان دولت‌های غربی ترسیم کند و انتقال قدرت را هموارتر و بی‌دردتر کند. طی مصاحبه‌ای با روزنامه «فرانکفورتر آلگمانیه» او خود را به عنوان سیاستمداری میانه‌روتر و قابل حساب‌شده‌تر از رفسنجانی

راه حل مسئله بیکاری

این وضعیت تورم به سرعت ازدیاد می‌یابد، زیرا که ورشکستگی افزایش یافته است. به دنبال این واقعه، کارخانه‌ها یکی پس از دیگری با تعطیلی روبرو شده و ظرفیت تولید کاهش می‌یابد. پایین آمدن ظرفیت تولید نیز به معنای بالا رفتن مخارج تولید است. در نتیجه این روند خود را در بالا رفتن قیمت‌ها به نمایش می‌گذارد.

مجبوب که برای کارگران اشک تمساح می‌ریزد، باید برای رفع مشکل «آزاردهنده» بیکاری، کل نظام سرمایه‌داری معیوب آخوندی را زیر سؤال ببرد. البته وی چنین نمی‌کند، زیرا که خود از خدمتکاران سرمایه‌داری است.

راه حل کارگران برای مقابله با بیکاری و تورم از قرار زیر است:

۱- کار با دستمزد برای یک زندگی متوسط، برای کلیه کارگرانی که نیاز به کار کردن دارند.
۲- بجای اعطای وام به سرمایه‌داران، کلیه بیکاران باید از بیمه بیکاری برخوردار باشند.
۳- کارگران نباید بیش از ۴۰ ساعت در هفته کار کنند. آنها باید دو روز مرخصی در هفته و یک ماه مرخصی در سال (با دریافت حقوق کامل) داشته باشند.

۴- هیچ کارگری نباید از کارخانه اخراج شود. بجای اخراج‌ها، کار موجود باید بدون کسری حقوق میان کارگران تقسیم گردد.

۵- کلیه کارگران باید از پرداخت مالیات معاف گردند. مالیات را باید خود سرمایه‌داران بدهند.

۶- کاهش متناسب ساعات کار، همراه با پرداخت حقوق کامل تنها راه مقابله با بیکاری است.

مهدی رضوی

۵ بهمن ۱۳۷۵

بنا بر آمار رسمی، در ایران بیش از ۳۰ درصد جمعیت قادر به کار، بیکارند. مسلماً آمار واقعی بیش از اینها است. بیکاری چنان افزایش یافته که حامیان رژیم نیز به آن اعتراف می‌کنند. مجبوب، دبیر کل خانه کارگر، اخیراً اعتراف کرده که: «امروز بیکاری آزاردهنده است و مسئله اشتغال به طور جدی مورد توجه قرار نگرفته است» (کار و کارگر، ۱۷ دی ۷۵).

در مورد عملکرد سازمان تأمین اجتماعی، او می‌افزاید که: «حقوقی که بازنشستگان این این سازمان دریافت می‌کنند متناسب با تورم موجود نیست و حقوق مستمری بگیران هر ساله با تورم موجود و افزایشهایی که در حقوق کارگران صورت می‌گیرد باید اضافه یابد» (منبع بالا).

مجبوب که خود از حامیان پروپاقرص نظام سرمایه‌داری است، باید بداند که اینگونه عوامفریبی‌ها گوش شنوایی در میان کارگران ندارد. زیرا که کارگران پیشرو بر خلاف ایشان می‌دانند که «تورم» و «بیکاری» بخش غیر قابل تفکیک نظام سرمایه‌داری است. کارگران آگاه‌اند که سرمایه‌داران، برای افزایش سود، مجبورند دستمزدها را پایین نگهدارند و قیمت‌ها را بالا ببرند. این اقدام منجر به کم شدن قدرت خرید مردم، و در نتیجه منجر به فروش نرفتن بخشی از محصولات تولید شده، می‌شود. برای مقابله با این مشکل، سرمایه‌داران وارد رقابت شدیدتر با یکدیگر شده و عده‌ای را از میدان بدر می‌کنند (که شامل سرمایه‌داران کوچکتر نیز می‌شود). نتیجتاً عده بیشتری بیکار شده و قدرت مصرف جامعه پایین می‌آید. بحران اقتصادی به نوبه شدت می‌یابد. این بحران به شکل بحران اضافه تولید ظهور می‌کند. در

معرفی کرده و اعلام می‌کند که «متعصبی افراط‌گرا» نیست. سپس اطمینان می‌دهد که ایران تحت ریاست جمهوری او نیز کماندویی برای کشتن سلمان رشدی اعزام نخواهد کرد! (روزنامه ایران، ۲۸ آذر ۷۵).

در مقابل این «خوش رقصی»‌ها، «صندوق بین‌المللی پول» نیز ارزیابی «مساعدی» از اقتصاد ایران ارائه داده که زمینه را برای برقراری ارتباط نزدیکتر بین آنها فراهم می‌کند. به گفته مقام‌های این سازمان، «اقتصاد (ایران) در حال رشد سالمی در سال جاری است و هیچ مسئله برای بازپرداخت قروض خود ندارد، اما رفرم‌های شدید درازمدتی بایستی اعمال شود!» (مجله مید، ۳ ژانویه ۹۷). گویا این سازمان، کوچک‌ترین اطلاعی از وخامت وضعیت اقتصادی ایران ندارد! (یا بهتر است بگوییم اهمیتی نمی‌دهد).

مطبوعات فرمایشی رژیم نیز این خبر را به نفع خود و به شکل اغراق‌آمیز منعکس کردند. طبق اظهارات معاون اقتصادی بانک مرکزی: «از نظر کارشناسان صندوق بین‌المللی پول موقعیت اقتصادی ایران کم نظیر و قابل توجه است زیرا میزان تورم از ۵۰ درصد در سال گذشته به ۲۳ درصد در حال حاضر کاهش یافته است!» (سلام، ۹ دی).

از سوی دیگر تبلیغات «ضد رژیمی» دولت آمریکا به ویژه سخنان شدیدالحن خانم «آلبرایت»، سخنگوی آقای کلینتون، علیه عملیات تروریستی رژیم، و تهدیدهای آن دولت علیه رژیم ایران، تنها یک ظاهرسازی بیش نیست. زیرا دولت آمریکا (و بانک‌های وابسته به آن از جمله صندوق بین‌المللی پول) هیچ اهمیتی به عدم رعایت حقوق بشر در ایران (و یا سایر نقاط جهان) نمی‌دهد. تنها مسئله آن منافع حاصله از روابط اقتصادی است. از نقطه نظر دولت‌های سرمایه‌داری غرب (و بانک‌های جهانی)، تا جایی که منافع آنها محفوظ باقی بماند، تفاوتی بین رفسنجانی و ناطق نوری وجود ندارد. ناطق نوری نیز نقداً این «اطمینان خاطر» را به دولت‌های غربی داده است!

معامله «نفت برای غذا»

مازیار روزبه

انتخاب مجدد «پتروس غالی» و تأیید متحد خود «کوفی آنان»، قول یک «قرض» ۱/۳ میلیارد دلاری به سازمان ملل را داده است (البته مشروط به تحقق پیش شرط‌های آمریکا). این واقعه بار دیگر نشان می‌دهد که سازمان ملل صرفاً ابزاری است در دست دولت آمریکا برای اجرای سیاست‌های خارجی آن.

سازمان ملل، به عنوان سخنگوی دولت آمریکا، دلش برای مردم عراق نسوخته است. کارنامه ۶ سال «کمک رسانی» به مردم کردستان و شیعیان فقیر جنوب عراق چه بوده است؟ چرا طی این مدت (و با حمایت اکثر دولت‌های غربی)، سازمان ملل وضعیت مردم جنوب و شمال عراق را بهبود نبخشید؟ نقش ضدانقلابی سازمان‌های بورژوا ناسیونالیست کرد در بوجود آوردن این وضعیت اسفبار در کردستان عراق نیز تعیین کننده بوده است. خیانت‌های «اتحادیه میهنی» و «حزب دمکرات کردستان عراق» از طریق همکاری با رژیم‌های ارتجاعی ایران و عراق، منجر به تقویت این رژیم‌ها شده و در نتیجه این حزب‌ها را هرچه بیشتر در میان زحمتکشان کرد منزوی کرده است (بنا بر گزارش‌های رسیده از مناطق گردنشین، اینبار مردم زحمتکش در شهرها با پرتاب پوست خربزه و گوجه‌فرنگی گندیده به سوی پیشمرگان «حزب دمکرات کردستان عراق» به استقبال آنها رفتند).

در واقع هدف اصلی سازمان ملل از معامله «نفت برای غذا»، از یکسو، برقراری ارتباط مجدد با یک رژیم ارتجاعی و از سوی دیگر، حفظ «حق و حقوق» شرکت‌های غربی است. برای نمونه تاکنون ۲۴۰ شهروند بریتانیایی مبلغی معادل ۴۰۰/۰۰۰ دلار خسارت جنگی دریافت کرده‌اند. همچنین ۱۰۰ نفر از اتباع بریتانیا، که مجبور به ترک خاک کویت شدند، به زودی ۳/۷ میلیون دلار دریافت خواهند کرد. شرکت‌های خصوصی نیز در حدود ۲۰۰ میلیارد دلار در آتیه دریافت خواهند کرد. (روزنامه تایمز، ۱۷ دسامبر ۱۹۹۶).

آمریکا هیچگاه قصد براندازی و از میان برداشتن رژیم صدام را نداشتند. در بحبوحه جنگ خلیج (فوریه ۱۹۹۱)، که دولت آمریکا صحبت از بین بردن رژیم صدام را به میان می‌آورد، ما در جزوه‌ای، در مقابل کسانی که سرنگونی صدام را قریب‌الوقوع می‌دیدند و از عراق در مقابل آمریکا دفاع می‌کردند، چنین نوشتیم:

«انگیزه واقعی امپریالیزم آمریکا برای حضور نظامی در منطقه و راه‌اندازی جنگ، هیچگاه صرفاً سرنگونی صدام نبوده است. هدف اصلی ایجاد «امنیت و آرامش» برای کنترل بر مناطق نفتخیز و سرکوب حرکت‌های توده‌ای، بخصوص جنبش فلسطین و کمک رسانی به اسرائیل بوده است... رابطه امپریالیزم آمریکا با چنین رژیم‌هایی مانند رابطه یک پدر با فرزند سرکش خود است - پدر قصد تنبیه و تأدیب و سربراه کردن فرزند خود را دارد، اما قصد نابودی کامل هم‌خون خود را که سال‌ها زحمت پرورش و تعلیم او را کشیده است، ندارد... آمریکا زمانی رضایت به سرنگونی صدام می‌دهد که حداقل، بدیل مشابه‌ای در عراق داشته باشد» (جنگ خلیج، ۶ فوریه ۱۹۹۱).

پس از سپری شدن ۶ سال، دولت آمریکا (و سازمان ملل) با تحدید سرکشی‌های صدام، و به علت نیافتن بدیل معتبری در مقابل وی، از در سازش با وی برآمدند. این «ژست» در واقع آشتی سیاسی با رژیم صدام است. و سایر انگیزه‌ها فرعی است.

دوم، سازمان ملل چنین وانمود می‌کند که گویا معامله «نفت برای غذا» یک عمل انساندوستانه برای مردم عراق است. شاید مردم عراق از این توافق سهم ناچیزی ببرند، اما سهم اصلی، نصیب دارو دسته صدام می‌شود، زیرا که معامله با «رژیم» صورت گرفته است و نه با مردم عراق. واضح است که صدام نه نماینده مردم عراق هست و نه نگران تغذیه مردم خود، وگرنه صدها هزار تن از آنها را درگیر یک ماجراجویی بی حاصل نمی‌کرد و اعدام‌ها و قتل عام‌ها را قطع می‌کرد.

دولت آمریکا نیز، که با مخالفت با

اواخر دسامبر ۱۹۹۶، نزدیک به ۶ سال پس از اشغال کویت توسط عراق، «سازمان ملل متحد» (و دولت آمریکا) رژیم صدام را تحت لوای برنامه «نفت برای غذا»، به آغوش خود بازگرداند! از یک سو، این سیاست توسط کلیه دولت‌های غربی با استقبال روبرو شد. دولت فرانسه همزمان با آن، خواهان کناره‌گیری از حفاظت مناطق گردنشین (در شمال عراق) شد. تجار معتبر غربی در منطقه اعلام کردند که: «زمان طولانی‌ای انتظار کشیدیم. اکنون انتظار بسر آمد... بالاخره عراق به مثابه یک نیرو به بازار بازگشت!» (روزنامه تایمز، ۱۷ دسامبر).

از سوی دیگر، دولت به اصطلاح «ضد امپریالیست» عراق نیز این «تحول» را جشن گرفت. یک روزنامه فرمایشی عراق، «الجمهوری»، چنین نوشت: «سال ۱۹۹۷ سال عادی‌سازی مناسبات بین بغداد و واشنگتن خواهد بود». این روزنامه تأکید کرد که «عقب‌نشینی آمریکا از شمال عراق بطور رسمی و عملی انجام شده است و اگر این کشور قصد داشت به سیاست قبلی خود ادامه دهد از شمال عراق عقب‌نشینی نمی‌کرد و از همکاری شرکت‌های آمریکایی با عراق جلوگیری می‌کرد». این مقاله ادامه می‌دهد که: «رئیس جمهور آمریکا در حال بررسی اتخاذ گام‌های لازم برای عادی‌سازی مناسبات با عراق است و این کار ناشی از آزادی عمل سازمان ملل در نحوه برخورد با مسئله لغو محاصره عراق است!»

در این «معامله»، ۶۱۰ میلیون دلار نصیب دولت کویت و ۲۰۰ میلیارد دلار نیز به شرکت‌های و افراد خارجی که اموال خود را در اشغال کویت از دست دادند، خواهد رسید. بر اساس این طرح، دولت عراق می‌تواند، هر سه ماه، ۶ میلیارد دلار از نفت خام خود را برای خرید مواد غذایی برای «مردم عراق»، به فروش برساند. سازمان ملل نیز، ۳۰ درصد از درآمد نفت عراق را، بابت بازپس‌دهی غرامت جنگی، کم خواهد کرد.

این «ژست» انساندوستانه توسط «سازمان ملل متحد» دو نکته را نشان می‌دهد: اول، دولت‌های غربی (و به ویژه دولت

«حاکمان تروریست‌اند، ما انقلابی‌ایم!»

در باره حوادث اخیر پرو

بیژن سلطانزاده

حادثه حیرت برانگیز اواخر قرن حاضر، زمانی روی داد که تعدادی از چریکهای مارکسیست - لنینیست جبهه «توپاک آمارو» به درون ساختمان سفیر ژاپن در «لیما» پایتخت «پرو» نفوذ کرده و بیشتر از ۴۰۰ نفر از مهمانان سفیر ژاپن را به گروگان گرفتند. چریکهای «توپاک آمارو» آزادی گروگانها را مشروط به آزادی رهبران دربند خود که در زندانهای مخوف پرو بسر می‌برند، اعلام داشتند.

مشروح این واقعه خبرساز از این قرار است، که سفیر ژاپن هر سال به مناسبت سالگرد تولد امپراتور ژاپن، جشنی در عمارت خصوصی خود برگزار می‌کند. که در آن تعدادی از رؤسای شرکتهای بزرگ و سفیران دیگر کشورها شرکت می‌کردند. ولی این بار چریکهای با آمادگی قبلی، در تاریخ ۱۷ دسامبر سال ۱۹۹۶، در محل حضور یافته و ضمن دستگیری مستخدمین و گارسون‌ها، لباس‌های آنها را به تن کرده و شروع به پذیرائی از مهمانها نمودند. هنوز مدتی از مهمانی نگذشته بود که چریکهای اسلحه را بیرون کشیده و عملیات متهورانه خود را آغاز نمودند. در این جشن سفیرهای از کشورهای آلمان، بولیوی، کانادا، اسرائیل، کوبا، مالزی، جمهوری چک، ونزوئلا و چندین نفر از وزرا، مأمورهای امنیتی و نزدیکان رئیس جمهور ژاپن الاصل پرو «آلبرتو فوجی موری» حضور داشتند، که همگی بوسیله چریکها دستگیر شدند.

نام جبهه «توپاک آمارو»، از نام یکی از رهبران سرخپوستان، که در قرن شانزدهم مبارزه خود را بر علیه اسپانیایها آغاز نمود، گرفته شده است.

جنبش «توپاک آمارو» بوسیله «ویکتور پولای»، در سال ۱۹۸۳ پایه‌ریزی شد. «پولای» و گروه او از طرفداران اندیشه «چه گوارا» هستند. فعالین این گروه از دانش‌آموزان، دانشجویان و روشنفکران تشکیل یافته‌اند.

در پی فعالیتهای مسلحانه این گروه «ویکتور پولای» به اتفاق همسرش در سال ۱۹۸۹ دستگیر، ولی بعد از مدتی با حفر یک تونل، به اتفاق ۴۶ نفر از رفقای خود از زندان گریخت.

پس از انتخاب «آلبرتو فوجی موری»، رئیس جمهور فعلی پرو، این جنبش استراتژی خود را که بیشتر مبتنی بر فعالیتهای اعتراضی بود تا مسلحانه، تغییر داده و آن را بر اساس به خطر انداختن منافع کشورهای غربی و به ویژه آمریکا تعیین نمود. دولت تازه به قدرت رسیده پرو که منافع شرکتهای خصوصی خارجی بسیار برایش حائز اهمیت بود، طی یک عملیات تحقیق و بازرسی گسترده، دوباره

در سال ۱۹۹۲، «پولای»، رهبر «توپاک آمارو» را دستگیر و زندانی نمود.

ماجرای گروگان‌گیری در پرو، به دو علت ژاپن را در جایگاه کلیدی و خطیری قرار داده است: اول، هم‌اکنون نفوذ سرمایه‌گذاران ژاپنی در پرو بسیار زیاد شده است. بدون شک در صورت کشته شدن یکی از سرمایه‌داران بزرگ که هم‌اکنون در اسارت چریکها به سر می‌برند، صدمات جبران‌ناپذیری روانی به دولت ژاپن که تمام سعی خود را برای جلب سرمایه‌گذاران، برای سرمایه‌گذاری در این کشور متمرکز کرده، وارد خواهد آمد.

دوم، این حادثه در منزل سفیر ژاپن اتفاق افتاده است.

تاریخ نشان داده که ژاپنی‌ها معمولاً در حوادث این چنینی، معمولاً تسلیم گروگانگیرها شده و خواسته‌های آنان را قبول کرده‌اند. برای مثال در سال ۱۹۷۰، یک هواپیمای پرواز داخلی ژاپن ربوده و به کره شمالی برده شد. این هواپیمای ابتدا در کره جنوبی فرود آمد. مقامات کره جنوبی آمادگی خود را برای حمله به هواپیمای اعلام کردند. اما به درخواست مقامات ژاپنی عقب نشستند و هواپیمای به کره شمالی رفت. در این ماجرا ژاپنی‌ها تسلیم خواسته‌های هواپیمای ربایان شدند.

یا نمونه دیگر، در سال ۱۹۷۵ رخ داد؛ «ارتش سرخ» ژاپن، کنسول آمریکا در کوالالمپور را ربود و خواستار آزادی همقطاران خود از زندانهای ژاپن شد. دولت ژاپن این خواسته را پذیرفت.

چریکهای «توپاک آمارو» بعد از مدتی، شروع به آزاد کردن گروگانها نموده و هر روز تعداد زیادی از گروگانها را آزاد کردند. یکی از گروگانهای آزاد شده گفت که چریکها در دیوارها و پنجره‌های اتاق‌ها که در طبقه دوم اقامتگاه سفیر ژاپن قرار دارد، مین ضد نفر کار گذاشته‌اند. او هریک از چریکها را به «بیمهای متحرک انسانی» تشبیه کرد و گفت که آنان به اسلحه کمتری و مسلسل و نارنجک مسلح هستند.

چریکها به خبرنگاران اجازه دادند که به اقامتگاه سفیر ژاپن وارد شده و به آنان به مصاحبه بپردازند. «نستور سرپا» فرمانده چریکهای توپاک آمارو که گفته می‌شود سومین فرمانده قدرتمند در درون این تشکیلات، پس از دو فرمانده زندانی در بازداشتگاه‌های پروست، از فرصت استفاده کرد و گفت: «ما تروریست نیستیم. فوجیموری نباید ما را تروریست بخواند». وی افزود: «ما آماده هستیم

میانگیری بوریس یلتسین، فیدل کاسترو و یا هر رهبر جهانی دیگر را بپذیریم».

تصاویر دریافتی از داخل اقامتگاه سفیر ژاپن، حاکی از آن است که میزهای غذاخوری به داروخانه و مرکز کمکهای اولیه، و میلمان خانه به سنگر و حفاظ پنجره‌ها تبدیل شده‌اند. فرمانده این جبهه تاکید کرده که: «درخواست اصلی ما نجات دوستان و فرماندهانمان از زندان فوجیموری است». تنها در مقابل آزادی همقطاران ما، گروگان‌ها آزاد خواهند شد. رئیس جمهور پرو دو روز قبل از ورود خبرنگاران به ساختمان سفیر ژاپن گفته بود که حاضر است با چریکها وارد مذاکره شود و اجازه دهد که آنان به سلامت به هر کشوری که مایلند بروند. اما فرمانده چریکها که در ساختمان کنسول ژاپن قرار دارد گفت: «ما این همه دردسر را تحمل نکرده‌ایم که تنها خود کشور را ترک کنیم».

فوجیموری، به علت طولانی شدن حادثه گروگانگیری فوراً افراد جدیدی را به جای رؤسای دیوان عالی، نیروهای امنیتی و نیروهای ضد تروریسم که تمامی بوسیله چریکها به گروگان گرفته شده‌اند، منصوب کرد و طی مصاحبه‌ای گفت: «پرو به صلح نیاز دارد و مردم آن نیز شغل می‌خواهند. ایجاد شغل در پرو بدون سرمایه‌گذاری خارجی میسر نیست و هدف گروگان‌گیری اخیر، واداشتن کشورهای خارجی به اجتناب از سرمایه‌گذاری است. اما گروگان‌گیرها موفق نخواهند شد و سرمایه‌گذاری کشورهای خارجی در پرو ادامه خواهد یافت».

علیرغم سخنان کذب «فوجیموری»، اکثر کشورهای جهان بعد از حادثه اخیر گروگانگیری، تمایل چندانی به سرمایه‌گذاری نشان نداده، چرا که تصور می‌کنند با وجود حوادث اینچنینی، پرو، محیط ایمنی برای سرمایه‌گذاری آنان، نخواهد بود. در حال حاضر قریب به ۷۳ گروگان ژاپنی و پرویی در ساختمان سفیر ژاپن به سر می‌برند.

اگرچه عمل اخیر چریکهای «توپاک آمارو» تمام تربیون‌های دولتهای سرمایه‌داری را مشغول ساخته و تاثیر مثبتی بر روحیه توده فقیر شهری این کشور گذاشته است، اما در نهایت مبارزات چریکی - جدا از جنبش کارگری - با کم اهمیت ساختن نقش تعیین‌کننده طبقه کارگر، راهی بهتر از چریکهای «۲۲ ژانویه» کوبا که هم‌اکنون در مستر قدرت‌اند، نخواهند پیمود.

۲۶ ژانویه ۱۹۹۷

تروریزم و مارکسیزم

لئون تروتسکی

این مقاله، برای نخستین بار، اوائل قرن، در نشریه سوسیال دموکراتهای اتریش، «مبارزه»، در اتریش انتشار یافت. در آن دوره کمونیست‌ها خود را «سوسیال دموکرات» نام نهاده بودند.

دشمنان طبقاتی ما بر این عادتند که از تروریزم ما گله و شکایت کنند. آنچه منظور آنهاست ناروشن است. آنها مایلند که کلیه عملیات پرولتاریا علیه منافع دشمنان طبقاتی خود را با برچسب تروریزم مرده اعلام کنند. از نقطه نظر آنها، اعتصاب یکی از روش‌های اصلی تروریزم است. تهدید به یک اعتصاب، سازماندهی یک اعتصاب اعتراضی، تحریم اقتصادی یک مدیر استثمارگر، تحریم اخلاقی یک خائن در صفوف خودمان و غیره - تمام اینها تروریزم می‌خوانند. اگر درک از تروریزم به معنی عملی باشد که ترس می‌آفریند یا صدمه بر دشمن می‌زند، پس در آنصورت البته کل مبارزه طبقاتی چیزی جز تروریزم نیست. تنها این سؤال باقی می‌ماند که آیا کل ابزار دولت بورژوازی و قوانین آن، پلیس و ارتش، چیزی جز ابزار ترور سرمایه‌داری است؟ آیا با چنین ابزار ترور سیاستمداران بورژوا، که دم از نارضایتی اخلاقی می‌زنند، حق محکوم کردن تروریزم پرولتاریا را دارند؟

به هر حال باید اضافه کرد که وقتی آنها صحبت از تروریزم به میان می‌آورند سعی می‌کنند - البته نه همیشه آگاهانه - که به کلمه (تروریزم) معنی غیر مستقیم‌تر و کلی‌تر دهند. از نقطه نظر آنها، مثلاً، از کار انداختن ابزار کار در یک کارخانه توسط کارگران به مفهوم عام آن تروریزم است. اما در واقع به قتل رساندن یک صاحب کار، تهدید به آتش کشاندن یک کارخانه، تهدید به سوء قصد به جان صاحب کارخانه، اقدام به قتل یک وزیر دولت با یک اسلحه، اقدامات تروریستی به معنی کامل و واقعی آن است. و بر کسی پوشیده نیست که سوسیال دموکراسی بین‌المللی همیشه مخالف قاطع و صریح اینگونه تروریزم بوده است.

«تروریزم» کردن (دولت) از طریق تهدید به یک اعتصاب و یا سازماندهی یک اعتصاب، عملی است که صرفاً در توان کارگران صنعتی است. اهمیت اجتماعی یک اعتصاب بستگی مستقیم دارد به: اولاً، اندازه کارخانه یا بخشی از آن که تحت تأثیر اعتصاب قرار گرفته و ثانیاً، درجه سازمان‌یافتگی، انضباط و آمادگی عمل کارگران درگیر در اعتصاب.

این عوامل همانقدر که برای اعتصاب اقتصادی صادق است که برای یک اعتصاب سیاسی. اعتصاب به مثابه یک روش مبارزاتی از نقش بارآور و سازنده پرولتاریا در جامعه سرچشمه می‌گیرد.

ناچیز شمردن نقش توده‌ها

سیستم سرمایه‌داری، به منظور تکامل خود، نیاز به روبنای پارلمانی دارد. اما از آنجائیکه قادر نیست پرولتاریا را برای مدت طولانی منزوی در منجلاب سیاسی نگهدارد، دیر یا زود مجبور به شرکت دادن آنها در روند انتخابات و پارلمان می‌شود. در انتخابات نیز مانند اعتصاب، خصوصیات توده‌ای پرولتاریا و سطح تکامل سیاسی آن خصوصیات که توسط نقش اجتماعی و به خصوص جایگاه سازنده و بارآور آن تعیین می‌شود - خود را نمایان می‌سازد. کارگران آگاه و سازمان‌یافته در انتخابات نیز شرکت می‌کنند.

همانند یک اعتصاب، در انتخابات نیز روش، هدف و نتیجه مبارزه پرولتاریا به نقش اجتماعی و قدرت آن به مثابه یک طبقه بستگی دارد. تنها کارگران صنعتی‌اند که قادر به سازماندهی یک اعتصاب هستند. البته کارگران لومپن، صنعتگرانی که به دلیل تأسیس کارخانه‌ها کار خود را از دست داده‌اند، دهقانانی که تصور می‌کنند کارخانه‌ها آب آشامیدنی آنها را مسموم می‌کنند، کسانی که در جستجوی غارت و چپاول و خرابکاری هستند به آسانی قادرند ابزار کارخانه را نابود کنند و کارخانه را به آتش بکشاند و صاحب کارخانه را به قتل برسانند (اینها روش مبارزه کارگری نیست).

برای به قتل رسانیدن یک مقام برجسته دولتی، به توده‌های سازمان‌یافته نیازی نیست. دستورالعمل تهیه مواد منفجره در دسترس همه هست و باروت نیز همه جا یافت می‌شود. مورد اول (یعنی سازماندهی اعتصاب و دخالت در انتخابات) یک مبارزه اجتماعی (سیاسی) است که روش و ابزار کار آن الزماً از خود نظم اجتماعی غالب بیرون می‌آید. اما، مورد دوم، (یعنی عملیات تروریستی) یک عکس‌العمل مکانیکی بیش نیست که در سراسر جهان یک شکل واحد دارد؛ از چین گرفته تا فرانسه - در شکل ظاهریش بسیار پر هیجان است (قتل، انفجار، و غیره)، اما در واقع کاملاً بی‌زیان به سیستم اجتماعی حاکم.

یک اعتصاب حتی بسیار معتدل نتایج اجتماعی

مهمی دارد: تقویت اعتماد به نفس کارگران، رشد اتحادیه‌های کارگری... در صورتی که قتل صاحب یک کارخانه صرفاً جو را پلیسی‌تر می‌کند و یا منجر به تمویض و تغییر مالکان کارخانه می‌گردد که عاری از هر گونه ارزش اجتماعی است. امکان دارد یک اقدام حتی موفقیت‌آمیز تروریستی تحت شرایط سیاسی خاصی طبقه حاکم را دچار سردرگمی و گیجی کند. اما این اغتشاش در سیستم، کوتاه‌مدت خواهد بود. دولت سرمایه‌داری متکی بر وزرای دولت نیست و با به قتل رسیدن آنها از بین نمی‌رود. طبقه‌ای که دولت سرمایه‌داری را در خدمت خود دارد همیشه قادر است مهره‌های جدید پیدا کند. مکانیزم سیستم، آسیب‌ناپذیر باقی مانده و کار کمافی سابق ادامه می‌یابد.

اما اقدامات تروریستی تأثیرات منفی عمیقی بر پایه‌های توده‌های کارگری نیز می‌گذارد. اگر کافست که یک فرد اسلحه بدست، اهدافش را بتواند به نتیجه برساند، پس چه دلیلی برای مبارزه طبقاتی وجود دارد؟ اگر مقداری باروت و یک تکه سرب برای نابودی دشمن کافست، چه نیازی به سازمان طبقاتی باقی می‌ماند؟ اگر درست باشد که با چند انفجار بمب، مقامات برجسته بورژوازی به وحشت بیافتند، چه احتیاجی به یک حزب انقلابی هست؟ چه نیازی به جلسات، میتینگ‌ها، تهیج توده‌ای و ... هست؟

به اعتقاد ما، ترور فردی از اینرو غیرقابل قبول است که نقش توده‌ها را در آگاهی آنها ناچیز و تهی از اهمیت می‌کند، آنها را بی‌قدرت و ضعیف می‌نمایاند و به آنها می‌قبولاند که چشم امید به یک انتقام‌جو و نجات‌دهنده که بزودی ظاهر می‌شود و آنها را از یوغ سیستم سرمایه‌داری رها خواهد کرد، بدوزند. بگذارید پیامبران آتارشیست، هر چه می‌خواهند بر تأثیرات عملیات تروریستی در بالا بردن آگاهی توده‌ها و برانگیختن آنها داستان سرایی کنند. تجارب سیاسی و ملاحظات تئوریک خلاف این عقاید را اثبات کرده است. هر چه عملیات تروریستی مؤثرتر باشد، به همان نسبت علائق توده‌ها به خود سازمان‌دهی و خودآموزی کمتر می‌شود. همیشه گرد و غبار ناشی از عملیات تروریستی فرو می‌نشیند، ترس و واژه بورژوازی از بین می‌رود. وزیر مقتول جایگزین می‌شود، زندگی کمافی السابق به حرکت خود ادامه می‌دهد و استثمار سرمایه‌داری به چرخش خود باز می‌گردد. در مقابل، اختناق پلیسی رشد می‌یابد و با ابعادی

انگلس و ادبیات فارسی

(نامه‌ای از انگلس به مارکس)

چند هفته است که در پهنه‌ای ادبیات و هنر مشرق زمین غرق شده‌ام. از فرصت استفاده کرده و به آموختن زبان فارسی پرداخته‌ام. آنچه تاکنون مانع شده است تا به آموختن زبان عربی بپردازم، از یک سو نفرت ذاتی من به زبانهای سامی است و از سوی دیگر وسعت غیرقابل توصیف این زبان دشوار با حدود چهار هزار ریشه که در دو تا سه هزار سال شکل گرفته.

بر عکس، زبان فارسی، زبانی است بسیار آسان و راحت. اگر القای عربی نبود که همیشه پنج، شش حرف تقریباً یک صدا تلفظ می‌شوند و اعراب نیز روی کلمه‌ها گذاشته نمی‌شود که دشواریهای در خواندن و نوشتن به وجود می‌آورد با این حال قول می‌دهم که در ۴۸ ساعت دستور زبان فارسی را فرا بگیرم. این هم به دلیل لجبازی با «پیپر» (Pieper)^(۱). اگر او خیلی مایل است که با من به رقابت برخیزد، این گوی و این میدان. زمانی را که برای فراگیری زبان فارسی در نظر گرفته‌ام حداکثر سه هفته است، حال اگر آقای پیپر توانست در دو ماه این زبان را بهتر از من یاد بگیرد اذعان می‌کنم که او در زمینه فراگیری زبان از من به مراتب بهتر است. برای «ویتلینگ» (Weitling)^(۲) بسیار متأسفم که فارسی نمی‌داند زیرا اگر آشنایی با این زبان داشت می‌توانست «آن زبان جهانی را که در آرزو داشته، بیابد». به عقیده‌ی من فارسی تنها زبانی است که در آن مفعول بی‌واسطه و با واسطه وجود ندارد.

در ضمن، حافظ پیر خراباتی را به زبان اصلی خواندن، لذتی دارد که می‌رسد - اما «سر ویلیام جونز»، با عشق وافر کلمات زشت و رکیک را در اشعار حافظ بکار برده است و همان اراجیف را به عنوان مثال و شاهد در کتاب Commentariis Poesis Asiaticae نقل کرده و به شعر یونانی در آورده است، جالب اینجاست که او ترجمه همان کتابش را به زبان لاتین، ماوراء وقاحت و پر از سخنان زشت و رکیک خوانده و رعایت نکردن عفت کلام دانسته. بدون شک جلد دوم از مجموعه آثار جونز درباره اشعار عاشقانه برای تو بسیار سرگرم کننده خواهد بود. اما بخش ادبیات فارس به لغت ابلیس هم نمی‌ارزد.

از مجموعه آثار مارکس و انگلس

۱- ویلهلم پیپر (متولد ۱۸۲۶)، زبان‌شناس و روزنامه‌نگار، عضو اتحادیه کمونیست- جزو مهاجرینی که در لندن زندگی می‌کرد.

۲- ویلهلم وایتلینگ (متولد ۱۸۰۸) در آغاز شاگرد نجار بود، پس از آشنایی با مارکس و انگلس از کمونیست‌های افراطی شد و در سال ۱۸۴۹ به آمریکا مهاجرت کرد. او در آرزوی یک زبان جهانی بود و برای این منظور زبان آلمانی را پیشنهاد کرده بود، منتها با حذف مفعول با واسطه و بی‌واسطه.

نقطه مشترکی با آن عده که پس از هر عمل تروریستی با برخورد اخلاقی راجع به ارزش‌های مطلق انسانی سخن پراکنی می‌کنند، ندارد. آنها همان کسانی هستند که در شرایطی دیگر به نام ارزش‌های مطلق دیگری (مانند افتخار ملت، یا حیثیت سلطنت) آماده‌اند که میلیون‌ها انسان را در جهنم جنگ فرو بکشانند. امروز قهرمان ملی این عده، وزیر است که دستور شلیک بر کارگران غیر مسلح را صادر می‌کند (به نام حق مقدس مالکیت خصوصی)، و فردا وقتی دست مایوس کارگران بیکار به صورت مشت گره خورده در می‌آید و با سلاحی از زمین برداشته می‌شود، مهملات همیشگی خود را در مورد غیر قابل قبول بودن شدت عمل، و تعدی بر حقوق سایرین سر می‌دهند. بگذار هر چه ریاکاران و اخلاقیون می‌خواهند بگویند، تردیدی نیست که احساس انتقام‌جویی حقیقی است واقعی.

انتقام نشان‌دهنده آنست که طبقه کارگر در مورد آنچه که در این دنیا می‌گذرد بی‌تفاوت نیست و این باعث تقویت روحیه آن می‌گردد. وظیفه سوسیال دموکراسی این است که نه تنها آتش احساس انتقام پرولتاریا را خاموش نکند، که آنرا هر چه بیشتر شعله‌ور و عمیق‌تر نگهدارد. و این احساسات را در جهت منشأ واقعی کلیه بی‌عدالتی‌ها و ظلم و ستم علیه انسان‌ها جهت دهد.

سوسیال دموکراسی به این علت علیه عملیات تروریستی است که از انتقام شخصی ارضا نمی‌شود. تسویه حساب کردن، با کل سیستم سرمایه‌داری بسیار مهم‌تر است از تسویه حساب کردن با یک خدمتگذار سرمایه‌دار به نام وزیر. باید بیاموزیم که تمام جنایات علیه انسانیت کلیه اهانتهای بر جسم و روان انسان‌ها نتیجه سیستم اجتماعی موجود است. باید بیاموزیم که تمام انرژی خود را در جهت مبارزه جمعی علیه سیستم سرمایه‌داری هدایت کنیم. در جهتی که آرزوی آتشین انتقام، عالیترین شکل رضایت اخلاقی را خواهد داد. ■

نشر کارگری سوسیالیستی

انتشار داده است

■ آثار لئون تروتسکی

- تاریخ انقلاب روسیه
- برنامه انتقالی
- انقلابی که به آن خیانت شد
- بین الملل سوم پس از لنین
- لنین جوان
- انقلاب مداوم
- کمون پاریس
- نتایج و چشم‌اندازها
- یادداشت‌های روزانه

دیدگاه سوسیالیسم انقلابی

شماره ۱:

در باره حزب پیش‌تاز انقلابی...

شماره ۲:

در دفاع از مارکسیسم.....

شماره ۳:

در باره مفهوم سوسیالیسم.....

خشن‌تر و بیش‌زمانه‌تر به سرکوب توده‌ها دامن می‌زند. نهایتاً به جای امیدهای آتشین و هیجان‌های صوری، دلسردی و یأس ظاهر می‌گردد.

بر خلاف نظر آنارشیست‌ها دولت سرمایه‌داری در هر زمان نشان داده است که ابزار سرکوب و نسابودی فیزیکی آن قوی‌تر از ابزار تروریستی گروه‌های تروریستی بوده است. اما همین دولت دست و پای پرولتاریا را در جامعه نمی‌تواند برای مدت طولانی ببندد، زیرا که حتی در جامعه سرمایه‌داری پرولتاریا فعال‌تر، پر حرکت‌تر و با ذکاوت‌تر از آنست که به دام بورژوازی بیافتد.

مبارزه جمعی

علیه سیستم سرمایه‌داری

اگر سرمایه‌داری دارای ابزار سرکوب قوی‌ای هست پس انقلاب چه می‌شود؟ آیا با چنین توصیفی انقلاب غیر محتمل است؟ خیر. به هیچ وجه. زیرا که انقلاب صرفاً مجموعه‌ای از ابزار مکانیکی بهم پیوسته نیست. انقلاب در ادامه حادث شدن مبارزه طبقاتی نمایان می‌شود و پیروزی نهائی آن صرفاً از طریق درگیری اجتماعی پرولتاریا تضمین می‌شود. اعتصاب توده‌ای سیاسی، قیام مسلحانه، تسخیر قدرت دولتی همه بستگی به درجه تکامل رشد نیروهای تولیدی، تناسب نیروهای طبقاتی، وزنه اجتماعی پرولتاریا و بالاخره ترکیب اجتماعی ارتش، دارد.

سوسیال دموکراسی نه تنها تکامل و فراشد انقلاب را نادیده نمی‌گیرد، که با چشمان کاملاً باز به پیش‌باز آن می‌رود. سوسیال دموکراسی، در مبارزه مستقیم علیه آنارشیست‌ها، کلیه روش‌ها و ابزارها که به طور مصنوعی و صوری خواهان هدایت و جهت دادن تکامل جامعه هست و مواد منفجره را جایگزین را عدم آمادگی پرولتاریا برای تسخیر قدرت دولتی می‌کند، مردود اعلام می‌کند.

تروریسم قبل از اینکه به سطح یک روش مبارزه سیاسی خود را ارتقا دهد، به شکل عملیات فردی انتقام‌جویانه ظاهر می‌گردد. در روسیه سرزمین کلاسیک تروریسم نیز چنین بود. «ورازاولیچ»، تحت تأثیر شلاق خوردن زندانیان سیاسی، تنفر توده‌ها را به شکل سوء قصد به جان ژنرال «تریپو» نشان داد. نمونه عمل وی در دوایر روشنفکران انقلابی که فاقد حمایت توده‌ای بودند، تقلید شد. آنچه که در ابتدا به شکل یک عمل فردی بی‌برنامه و انتقام‌جویانه پدید آمد، پس از مدتی در سال‌های ۸۱-۱۸۷۹ به شکل یک سیستم تکامل یافته عملیات تروریستی ظاهر گشت. امواج سوء قصدهای آنارشیستی در اروپای غربی و آمریکای شمالی همیشه پس از اقدامات بیرحمانه توسط دولت‌های بورژوازی علیه توده‌ها بوده است. به شلیک بستن اعتصاب‌کنندگان با اعدام‌های مخالفین سیاسی. احساس انتقام‌جویی به منظور یافتن یک درد و عمده‌ترین منبع روانی تروریسم است. لازم به تذکر نیست که سوسیال دموکراسی هیچ

اخبار اعتصابات کارگری در جهان

بیژن سلطان زاده

هندوستان - در تاریخ شنبه ۲۴ آذر (۱۴ دسامبر)، کارگران ایالت «تریپورا»، در شمال هندوستان، دست به یک اعتصاب سراسری زدند. این اعتصاب به علت کشتار فجیع روستائیان یکی از روستاهای این ایالت، به دست مهاجمین دولتی صورت گرفت.

حزب مارکسیست-کمونیست، خواستار اعتصاب ۱۲ ساعته و حزب کنگره شاخه «تریپورا» خواستار یک اعتصاب ۲۴ ساعته گردید.

یونان - در تاریخ سه شنبه ۲۷ آذرماه ۱۳۷۵ - (۱۷ دسامبر ۱۹۹۷) - کارگران، کشاورزان، کارمندان و معلمان در یک حرکت گسترده، دست به اعتصاب سراسری زدند.

در روز اعتصاب سراسری، فعالیت روزمره مردم راكد و ترافیک بزرگ به علت ورود ماشینهای کشاورزان معترض به درون شهر «آتن»، بوجود آمده بود.

شایان ذکر است که دولت «آتن» از چندی قبل دست به سیاست تضعیقات اقتصادی زده، که این سیاست از زمان طرح تا تصویب آن، با اعتراضات عمومی مردم یونان همراه بوده است. اعتصاب کنندگان طی یک تظاهرات گسترده، طرحهای دیگر دولت یونان، مبنی بر کاهش شدید هزینه در تمام بخشهای بودجه را محکوم نمودند. این اعتصابات همچنان در سطوح مختلف ادامه دارد.

اسرائیل - کارگران و کارکنان بندرها، راه آهن، و سایر تأسیسات صنعتی اسرائیل در تاریخ یکشنبه ۹ دی ماه سال جاری (۲۹ دسامبر ۱۹۹۶)، دست به یک دست اعتصاب سراسری زدند. این اعتصاب که از طرف اتحادیه های کارگری، «هستدروت»، سازماندهی شده بود، ظرف مدت کوتاهی به بخشهای جدیدی سرایت نمود.

علت این اعتصاب کاهش تقریبی ۲/۳ میلیارد دلار، بودجه سال ۱۹۹۷ است که به عقیده اتحادیه های کارگری اسرائیل، سبب فشار مضاعف بر اقشار فقیر جامعه خواهد گردید.

کارشناسان خزانه داری رژیم اسرائیل اعلام داشتند که این اعتصاب عظیم روزانه بیشتر از ۳۳ میلیون دلار زیان مالی برای اقتصاد اسرائیل به ارمغان خواهد آورد.

«امیر پرتز» دبیر کل اتحادیه کارگری خواستار آزادی قسوری «اشلو موشانی» یکی از رهبران

اتحادیه های کارگری گردید؛ او به جرم نقض دستور دادگاه مبنی بر منع اعتصاب سراسری، روز یکشنبه ۹ دی ماه دستگیر و زندانی شد.

هم اکنون اتحادیه کارگری «هستدروت» به مخالفت با سیاستهای جدید دولت «نتانیاهو» پرداخته است.

سیاستهای اخیر دولت راست به قدرت رسیده، مبتنی بر خصوصی سازی اکثر مراکز صنعتی و بالا بردن در صد مالیات بر اقشار تهیدست می باشد.

کرواسی - ۲۲ هزار کارگر راه آهن کرواسی به تاریخ ۲۹ دسامبر به منظور بهبود شرایط کارگری دست از کار کشیده و اعتصاب کردند. کارگران این بخش قصد داشتند که این اعتصاب را پس از سال میلادی ۱۹۹۷ به خدمات مسافربری نیز گسترش دهند.

شایان ذکر است که اعتصابات کارگری از سوی دیوان عالی کرواسی، ممنوع اعلام شده است.

کره جنوبی - بزرگترین و در نوع خود بی نظیر ترین اعتصاب سراسری در سطح جهان، در اواخر دسامبر ۱۹۹۶، در کره جنوبی آغاز گردید، که همچنان ادامه دارد.

تصویب قوانین جدید کار در «کره جنوبی»، سبب خشم کارگران و اعتراضات گسترده آنان گردیده است.

دو ماده از این قوانین به شدت مورد اعتراض اتحادیه های کارگری قرار گرفته است. این قوانین صاحبان صنایع را مجاز می سازد تا کارگران و کارمندان را هماهنگ با پیشرفت صنعتی که منجر به کاهش نیاز به نیروی کار می شود، و نیز با هدف کاهش نیروها برای بهبود مدیریت، در هر زمان دلخواه، اخراج کنند. قوانین تصویب شده اخیر همچنان مخالف تشکیل اتحادیه های کارگری مرکب است.

از طرف دیگر، محصولات تولید شده بوسیله کارخانجات کره جنوبی که در سطح جهان از فروش کمتری نسبت به سایر رقبای برخوردار است، دولت کره جنوبی و ادار به تصویب قوانین جدید کرده، چرا که قوانین جدید، باعث کاهش دستمزد کارگران و بهره وری بیشتر سرمایه داران کره ای می شود.

در روز ۲۹ دسامبر صدها هزار کارگر کره ای در مقابل در ورودی کارخانجات گردآمده و مانع آمد و رفت شدند. زد و خورد زمانی بین کارگران و نیروهای پلیس صورت گرفت که پلیس از ورود

کارگران به یکی از خیابانهای مرکزی «سنول» جلوگیری به عمل آورد. پلیس بعد از مدتی برای مستغرق کردن کارگران معترض، با گلوله های پلاستیکی به طرف آنان شلیک کرد که در جریان این تیراندازیها تعداد زیادی از کارگران زخمی شدند. با تیراندازی به تظاهرات کارگران، تظاهرات آنان شکل تهاجمی به خود گرفت و در عرض مدت کوتاهی تعداد زیادی از پلیس های ضد شورش بر اثر تهاجم تظاهرات کننده ها راهی بیمارستان شدند. در این زمان حدود ۸۰۰ نفر پلیس ضد شورش ساختمان مجلس کره جنوبی در سنول را به محاصره خود در آورده تا از خطر احتمالی حمله معترضان اعتصابی بیه این ساختمان جلوگیری کنند. با گسترش اعتصابات سراسری در کره جنوبی، کارکنان و کارگران مرکز قطار زیرزمینی شهر «پوسان»، زادگاه «کیم یونگ سام»، رئیس جمهوری این کشور، به اعتصابیون پیوستند. کارکنان قطار زیرزمینی شهر پوسان در حالی دست به اعتصاب زده اند که همکاران آنها در سنول روز پیشتر اعتصاب خود را آغاز نموده بودند. قطار شهر سنول روزانه ۴ میلیون نفر را جا به جا می کند. در دوران اعتصاب عمومی کارگران متروی سنول، حمل و نقل مسافران بوسیله شرکت های خصوصی اعتصاب شکن اداره می شد.

بعد از دست از کار کشیدن بیشتر از یک میلیون کارگر کره ای، سخنگوی فدراسیون اتحادیه های مطبوعات اعلام داشت: «اتحادیه های روزنامه نگاران، هفتم ژانویه پس از دریافت تأییدیه ی لازم، به کارگران اعتصابی ملحق خواهد شد». این اتحادیه با بیش از ۱۷ هزار عضو بزرگترین اتحادیه مطبوعاتی در کره جنوبی می باشد. بعد از شروع اعتصاب از سوی کارگران مطبوعات، کارکنان دو ایستگاه بزرگ رادیو و تلویزیون کره جنوبی اعلام داشتند که بعد انجام رأی گیری به اعتصابیون خواهند پیوست.

در پی بالا گرفتن و گسترش اعتصابات سراسری دادستان کره جنوبی ۲۰ تن از رهبران اتحادیه کارگری را به دادگاه احضار داشت. اما این رهبران احضاریه را نادرده گرفته و از حضور در دادگاه امتناع کردند. «یانگ کیل» رهبر کنفدراسیون اتحادیه های کارگری با ۳۰۰ هزار عضو اعلام داشت که: «اعتصابات اعتراض آمیز ما تا پذیرش خواسته هایم از سوی رئیس جمهور کره ادامه خواهد داشت».

پلیس کره جنوبی با یورش به محل استقرار رهبران سندیکاها تعدادی از آنان را دستگیر نمود.

چند خبر کوتاه

بعد از یورش پلیس و دستگیری رهبران اعتصاب، شعارهای کارگران تمامی متوجه رئیس جمهور این کشور گردید؛ کارگران ضمن شعارهای از جمله «مرگ بر کیم یونگ سام»، خواستار آزادی رهبران دربند خود شدند. بالاخره بر اثر فشار کارگران بر دولت، آنان مجبور شدند که تعدادی از رهبران اتحادیه‌های کارگری را آزاد کنند.

تظاهرات گسترده دانشجویی به طرفداری از وحدت دو کره، افشای فساد مالی و اختلاس کلان سیاستمداران و صاحبان صنایع - کارخانجات «دو» و «سامسونگ» - محاکمه دیکتاتوری نظامی سابق و ورود زیر دریایی کره شمالی به سواحل کره جنوبی همه و همه به موج اغتشاشات داخلی در کره افزوده و هر چه بیشتر دولتمردان کره‌ای را تحت فشار قرار داده است. تظاهرات اعتراضی کارگران کره جنوبی، درباره قوانین جدید کار، همچنان ادامه دارد.

ترکیه - در تاریخ ۵ ژانویه ۱۵۰/۰۰۰ از کارگران ترکیه در آنکارا دست به تظاهرات گسترده زدند. این تظاهرات توسط یکی از اتحادیه‌های کارگری ترکیه، «ترک-ایش» برای بهبود وضعیت وخیم اقتصادی کارگران (تورم ۸۵ درصدی و دستمزد پائین)، فراخوانده شده بود.

انگلستان - در تاریخ ۲۳ ژانویه تعداد زیادی از کارگران کارخانه فورد در یک عمل اعتراضی به تصمیمات جدید مدیریت مبنی بر کاهش یک سوم از نیروی انسانی تا سال ۲۰۰۰، دست از کار کشیده و به اعتراض پرداختند. آنان اعلام نمودند در صورت عدم رسیدگی به خواسته‌های آنان، و اخراج کارگران، آنان دست به یک اعتصاب سراسری در کارخانجات فورد خواهند زد.

فرانسه - اعتصاب کارگران حمل و نقل فرانسه در دفاع از مطالبه خود مبنی بر کاهش سن بازنشستگی به ۵۵ سال، موجی از اعتصابات را در ۲۴ ژانویه در فرانسه دامن زد. به غیر از پاریس سایر شهرهای بزرگ مانند «لیل»، «مارسی»، «اشتراسبورگ»، «نیس» و «تولوز» تحت تأثیر اعتصاب کارگران قرار گرفت.

اصلاح یک اشتباه

در شماره ۳۹ «کارگر سوسیالیست»، مصاحبه «اعتصابات اخیر در آلمان» (سؤال چهارم)، جمله زیر لطفاً بدین ترتیب اصلاح گردد.

«اول، طرح سن بازنشستگی است برای زنان قبلاً ۵۵ سال بود که حالا به ۶۰ (نه ۶۵) ارتقاء یافته است.»

شیلی - موضوع بیشتر به یک فیلم سینمایی شبیه بود تا یک موضوع واقعی. در روز ۳۱ دسامبر ۱۹۹۶ تعدادی از چریکهای جبهه «مانوئل رودریگز» با یک هلی‌کوپتر دولتی وارد یکی از مخوف‌ترین زندانهای شیلی شده و ۴ تن از رهبران خود را سوار بر هلی‌کوپتر، از این زندان فراری دادند.

در جریان این فرار بین چریکها، و نگهبانان زندان درگیری شدیدی رخ داد. ولی چریکها بالاخره توانستند هلی‌کوپتر را بلند کرده و از آن زندان فرار کردند.

چریکهای فراری که دوران حبس را می‌گذراندند، در سال ۱۹۸۴ کوشیده بودند که «پینوشه» دیکتاتوری سابق را از پای در آورند.

گواتمالا - چریکهای مارکسیست گواتمالا بعد از ۳۶ سال جنگ داخلی روز یکشنبه ۹ دی‌ماه پیمان صلح مورد توافق با دولت این کشور را امضا کردند. این پیمان به طولانی‌ترین جنگ در این منطقه که طبق برآوردها ۱۵۰ هزار کشته و در حدود ۴۰ هزار مفقودالاثر داشته است، پایان داد.

ونزوئلا - در اوایل ژانویه سال جاری، ۲۵ هزار دکتر ونزوئلایی به علت کمبود دستمزد دست به یک اعتصاب وسیعی زدند. آنان معتقد هستند که دستمزدشان، آنان را با مشکلات مالی زیادی روبرو ساخته است. دولت ونزوئلا با افزایش ۲۵ درصدی دستمزدها موافقت کرد و اعلام نمود که قبل از آن که پزشکان به سرکارهای خود بازگردند، وارد مذاکره با آنها نخواهد شد.

ژاپن - هزاران نفر از مردم «اوکیناوا» یکی از جزایر ژاپن، در اواخر دسامبر ۱۹۹۶، در اعتراض به استقرار پایگاههای نظامی آمریکا در این جزیره دست به تظاهرات زدند.

دولت ژاپن مبلغ ۸/۸ میلیارد دلار برای حفظ تفنگداران آمریکای، در این کشور، خرج نموده است.



دیدگاه سوسیالیزم انقلابی

گاهنامه بحث و مطالعات مارکسیستی

شماره ۱
در باره
حزب پیشتاز انقلابی

۴. رازی

شوراها و حزب در
انقلاب پرولتری

لئون تروتسکی

نقد برنامه
سوسیالیست‌های انقلابی

ج. رامین

کمونیزم
و سندیکالیزم

لئون تروتسکی

حزب کارگران برزیل
و رفرمیسم

نبرد طبقاتی

پوزش از خوانندگان

به علت تراکم مقالات رسیده برای این شماره، مقالات دنباله‌دار زیر به شماره‌های آتی موکول می‌شوند:

- * وضعیت پاکستان
- * سازماندهی شورایی
- * خاطرات یک مارکسیست - لنیست
- * مارکسیزم دوران ما

صربستان: از بحران دولت بورکراتیک به بحران سرمایه‌داری

کارولین پتروسیان

نخواهد کرد و رفتار ۱۹۹۱ را تکرار نخواهد کرد» (۶ ژانویه).

در این حین شرکاء ائتلافی حزب سوسیالیست از میلووویچ دورتر شدند. «دمکراسی نوین» (یکی از احزاب ائتلافی در حکومت) خواهان پذیرش پیروزی اپوزیسیون بود، در حالی که «چپ متحد یوگسلاوی» (یکی دیگر از احزاب) به رهبری میریانا مارکویچ، زن میلووویچ، خواهان استفاده از پلیس بر علیه اپوزیسیون است. زیرا که به نظر او، وضعیت فعلی صربستان را به آستانه جنگ داخلی نزدیک می‌کند. همچنین بین جناح‌ها حزب سوسیالیست اختلافاتی به وجود آمده است.

پس از اینکه حکومت میلووویچ در روز ۳ ژانویه پذیرفت که اپوزیسیون انتخابات را در ۹ ناحیه (از ۱۶ بلغراد را برده است، پیروزی در «نیس» را نیز قبول کرد. البته این قبول کردن صرفاً روی کاغذ ماند. سپس کمیسیون انتخابات، با اینکه در حرف مستقل و در عمل تحت کنترل رژیم است، پیروزی اپوزیسیون را در بلغراد پذیرفت. اما روز بعد حزب سوسیالیست اعلام کرد که این تصمیم کمیسیون را به دادگاه رجوع خواهد کرد! در تاریخ ۲۰ ژانویه دادگاه محلی بلغراد تصمیم کمیسیون را منحل کرد. آنچه که امروز برای توده‌ها روشن است اینست که تحقق این انتخابات تنها مشابه بازی‌ای است که بین نهادهای قضائی دولت صورت می‌گیرد. این اقدامات به رژیم وقت تنفس را داد. آخرین اقدام مخرب رژیم، انفجار بمبی در «پریسینا»، پایتخت «کوسوو» بوده است (کوسوو استانی است که در آن صربها در اقلیت قرار دارند و اولین موردی بود که ناسیونالیسم صرب، بر علیه «خطر» ملیت آلبانی، که اکثر استان را تشکیل می‌دهد - خود را علم کرد). رژیم مستأصل از هیچ اقدامی دست بر نمی‌دارد تا اینکه بتواند به دیکتاتوری خود ادامه دهد.

دو آلترناتیوی که فعلاً در پیش روی مردم صربستان قرار دارند از قرار زیر است: اول، رژیم حزب سوسیالیست (و همراهانشان) که خواهان حمایت از نظام سرمایه‌داری، اما با نقش مهمی برای دولت‌اند. دوم، احزابی راست‌تر (!) از حزب سوسیالیست که خواهان ادغام بیشتر صربستان در نظام سرمایه‌داری اروپای غربی و «اصلاحات» اقتصادی و فراهم کردن امکانات برای سرمایه خصوصی است. هردوی این آلترناتیوها منجر به فقر و فلاکت حتی بیشتر طبقه کارگر و زحمتکشان صربستان خواهد شد. هر که بر سر کار باشد می‌داند که تنها با گسترش هرچه بیشتر حملات بر سطح زندگی و حقوق سیاسی طبقه کارگر می‌تواند بحران اقتصادی صربستان را برای مدتی «حل» کند.

طبقه کارگر صربستان تنها با اتحاد کارگران کلیه کشورهای یوگسلاوی سابق و کل منطقه می‌تواند سرمایه‌داری را سرنگون کند و دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار کند. ■ ۲۵ ژانویه ۱۹۹۷

رسید! نصف نیروی کار بیکار هستند و حداقل نصف کارخانه‌ها غیر فعال هستند. حجم تولید اقتصادی صربستان سالی ۶ درصد کاهش پیدا می‌کند. در شهر «نیس»، که بعد از «بلغراد» (پایتخت صربستان) بزرگترین شهر هست، بیکاری بین ۷۰ تا ۹۰ درصد رسیده است. رژیم «میلووویچ» فقط با استفاده از ارتش و پلیس، کنترل تقریباً کامل رادیو، تلویزیون و نشریات و افروختن احساسات ناسیونالیستی توانسته خود را بر سر کار نگاه دارد.

اپوزیسیون «زهدنو» خود شامل سه حزب دست راستی ناسیونالیستی است. این احزاب سعی کردند که (در سالهای اخیر دهه ۸۰ و اوایل دهه نود) خود را بر اساس احساسات «ضد کمونیستی» بسازند. وقتی که میلووویچ، برای کسب آراء توده‌ای به شوونیزم روی آورد، آنها خود به سوی «ناسیونالیست افراطی» تکامل دادند.

مهمترین رهبر اپوزیسیون «زوران جین جیچ» است که رابطه نزدیک سیاسی با رهبری صربهای بوسنی، منجمله «کارادیچ» دارد. دیگر رهبر مهم اپوزیسیون، «ووک دراسکوویچ»، با میلیشیای نژادپرست «چتتیک» هم نظر است. هر دوی این رهبران میلووویچ را بخاطر «خیانت» به صربهای بوسنی و کرواسی محکوم کرده‌اند!

«جین جیچ» در مصاحبه‌ای با تایمز (نیویورک) گفت که ناسیونالیسم او صرفاً برای مصرف داخلی بوده است! و به غرب قول داد که به پای قرارداد «دیتون» می‌ایستد. او گفت: «هدف اصلی ما اصلاح اقتصاد و هُل دادن یوگسلاوی به سوی اروپای غربی است» و افزود: «ولی ما نمی‌توانیم به دور برنامه اقتصادی پشتیبانی توده‌ای کسب کنیم. این دلیلی است که جنبش خود را بر اساس ناسیونالیسم صرب بنا می‌کنیم». دراسکوویچ نیز گفته است که خواهان بازگشتن پادشاهی در صربستان است!

رژیم میلووویچ در وهله اول پیروزی اپوزیسیون در انتخابات را انکار کرد، ولی با رشد و گسترش تظاهرات تاکتیک‌های مختلفی را اتخاذ کرد. با اینکه آمریکا، اتحاد اروپا و دیگر نهادهای بین‌المللی بر این رژیم «فشار» آورده‌اند، این تظاهرات کارگران، زحمتکشان و دانشجویان صربستان بوده که رژیم را مجبور به این زیگزگاها کرده است. در مورد آمریکا این «فشار» تنها چند هفته پس از پیروزی اپوزیسیون طرح شد، زیرا که امپریالیسم آمریکا خواهان رها کردن دوست وفادار خود، میلووویچ، نبود.

تاکتیک‌های مختلف حکومت میلووویچ در برابر چنین تظاهرات وسیع این بوده که بدون اینکه چیزی را از دست بدهد این پروسه را به درازا بکشد تا بتواند آنرا شکست دهد. ولی در این بین پشتیبانی اسقف صربها را از دست داد (۲ ژانویه) و همچنین ژنرال پرسچ، رئیس ارتش، با اینکه از اپوزیسیون پشتیبانی نکرد، به یکی از رهبران دانشجویان گفت که ارتش در سرکوب شرکت

بیش از دو ماه است که از موعد تظاهرات خیابانی وسیع ۳۰۰/۰۰۰ نفری در صربستان می‌گذرد. این تظاهرات بحران رژیم صربستان را عمیق‌تر کرده‌اند. پس از اینکه جنبش اپوزیسیون «زهدنو» (یعنی «با هم دیگر») در انتخابات محلی ۱۷ نوامبر در بعضی مناطق پیروز شد، و حکومت «اسلوبودان میلووویچ» این پیروزی را نپذیرفت، «زهدنو» طرفداران خود را به طور مرتب در اعتراضات درگیر کرده است.

اعتراضات، که بر علیه رئیس جمهوری، «میلووویچ»، و احزاب درون حکومت، به خصوص «حزب سوسیالیست صربستان»، بوده بین ۳۰۰/۰۰۰-۵۰/۰۰۰ نفر را بسیج کرده‌اند. ریشه این وضعیت، بحران عظیم اقتصادی و سیاسی در صربستان (و کرواسی و بوسنی) است. این بحران، زیربنای فدراسیون یوگسلاوی را تخریب و این کشور را به ملیتهای متخاصم تبدیل کرد. فروپاشی دولت بورکراتیکی که دچار پوسیدگی عمیقی شده بود راه را برای بازسازی سرمایه‌داری باز کرد.

این وضعیت شرایط را برای رشد شوونیزم ملی آماده کرد. در شرایطی که بوروکراسی هر ملیت برای بقای خود هر چه بیشتر با ملیتهای دیگر برای دسترسی به امکانات محدودتری رقابت کرد (و خود را به بورژوازی آن ملیت تبدیل کرد)، آنان (بخصوص بوروکراسی صربها) از جنگ خونین برای حفظ منافع خود استفاده کرده‌اند.

حال که جنگ به پایان رسیده است - با امضای قرارداد صلح در «دیتون» در دسامبر ۱۹۹۵ - «صلح» به کارگران صربستان، کرواسی و بوسنی نشان داده است که جنگ آنان را فقیرتر کرده است، در حالی که در این حین عده کمی از طریق آن بسیار پولدار شده‌اند.

«حزب سوسیالیست صربستان» و میلووویچ نیروی اصلی در رشد ناسیونالیست صرب بوده‌اند. آنان جنگ را آغاز کرده، و «صلحی» را امپریالیسم آمریکا در منطقه تحمیل کرده است، را به اجرا می‌گذارند. «حزب سوسیالیست» که سابقاً «اتحادیه کمونیستهای صربستان» نام داشت (شاخه صربستان «اتحادیه کمونیستهای یوگسلاوی») امروز خود را با چهره نوین معرفی می‌کند. اما، کارگران به خوبی می‌بینند اینها همان سران سابق‌اند که از طریق فروپاشی یوگسلاوی و جنگ، جیبهای خود را پر کرده‌اند.

در چند سال اخیر کارگران و زحمتکشان صربستان شاهد وخیم‌تر شدن وضعیت زندگیشان بوده‌اند. این بخشاً به علت فروپاشی یوگسلاوی، بخشاً به دلیل جنگ، و بخشی نیز به دلیل تحریم اقتصادی این کشور بوده است. همزمان با وضعیت بسیار خراب ساختار اجتماعی: بیمارستانها، مدارس و هزاران خانه، صدها هزار پناهنده و غیره، بیکاری وسیع و تورم لجام گسیخته بیداد می‌کنند. فقط در دسامبر ۱۹۹۳ تورم به ۳۰۰ میلیون درصد

بحث آزاد

در باره آترناتیو سوسیالیستی

ع. ناصر

پیش درآمد

پراکندگی، سازمان ناپذیری و ناباوری سه مشخصه عمومی مبارزه طبقاتی و جنبش سوسیالیستی در ایران است. در داخل کشور طبقه کارگر، اقشار چندگانه خرده بورژوازی، توده‌های به اصطلاح زحمتکش، مولدین غیر کارگر، روشنفکران گوناگون و برآیند مبارزاتی آنها، یعنی طیف وسیع محافلی که به گونه‌های متفاوت به آزادی و آرمانهای اجتماعی گرایش دارند، از این بیماری مزمن رنج می‌برند و علی‌رغم تلاشهای روزافزون در نهایت حاصلی جز بازتولید وضعیت ثابت خویش بدست نمی‌آورند.

در خارج از کشور جریانهای چپ با تأکید هرچه بیشتر بر مسأله «وحدت» به «کثرت» گرایش داشته و هرروزه از لحاظ کمی به تعداد خود می‌افزایند و در پراکندگی خویش که ناشی از ناباوری به مبارزه متشکل و طبقاتی است، زمین سازمان ناپذیری را بیشتر «شخم» می‌زنند. از طرف دیگر بنظر می‌رسد، منهای روابط پراکنده هیچگونه رابطه ارگانیک بین جریانهای چپ خارج و جنبش غیر ارگانیک داخل نیز وجود ندارد.

با چنین تصویر انکار ناپذیری از وضعیت جنبش، هرگونه تحوّل سیاسی در داخل ایران سوسیالیست‌ها را باز بیشتر از گرده‌ونه حرکت خارج می‌کند و ابروی کمرنگ آنها را به رنگ باختگی می‌کشاند.

وضعیت موجود «نیروها»

طبقه کارگر در ایران فاقد هرگونه تشکل مستقل و غیر دولتی است؛ و اصولاً به مثابه یک طبقه در تبادلات سیاسی و اجتماعی حضور فعال ندارد. حضور کارگران در عرصه جامعه بیشتر حول تبادلات اقتصادی است که به آنها هویت می‌بخشد و از دیگر نسبتها متمایزشان می‌کند. تخریب تولید و چرخش تبادل کار به مثابه سرچشمه آفرینش پرنسپ‌های انسانی با مبادله کالا و تجارت به عنوان نقطه بروز اخلاقیات، در پرتو جنگ و شکست جنبش، ارزشهای انقلابی را با هزاران نیرنگ و تزویر به نفع اخلاق خرده بورژوازی به عقب رانده است. خرده فروشی، مسافركشی، دلالی، ربا خواری، اجاره‌داری، پیمانکاری دست چندم، خدمات زیر پله‌ای، کار در کشورهای خارج و سود حاصل از تفاوت‌های نرخ ارز و خلاصه در یک کلام فرار از طبقه در ایران غوغا می‌کند.

درآمد ناچیز حاصل از فروش نیروی کار، تورم، گرانی روز افزون و اجاره‌های زیستی کمیت قابل تسوچی از کارگران را به مناسبات غیر مولد می‌کشاند و همبستگی طبقاتی آنها را به رقابت‌های برخاسته از کاسبکاری تبدیل می‌کند. گرچه طبقه کارگر در بازار فروش نیروی کار در برابر صاحبان سرمایه به طور نسبتاً هم‌نواز صف می‌آراید، اما مقرهای غیر کارگری قسمت اعظم انرژی مبارزاتی و همبستگی طبقاتی آنها را در عرصه کاذب قرار از طبقه می‌بلعد و با اخلاقیات خرده بورژوازی بستر بارآوری - سوسیالیستی‌اش را می‌آلاید. این، پیوند بین طبقه کارگر و روشنفکران سوسیالیست انقلابی را به پراتیکی خارق‌العاده تبدیل می‌کند که در نگاه اول غیر ممکن بنظر می‌رسد؛ اما با دریافت دیالکتیک ویژه مبارزه طبقاتی در ایران، مسأله ساده‌تر از آنچه که می‌نماید، خواهد بود.

بدین ترتیب طبقه کارگر هرکنش محدود و مجزای خود را به واسطه اطلاعات از چپاول صاحبان سرمایه و سرقت ملاهای حاکم به جدال سیاسی می‌کشاند و تا سرنگونی خلافت اسلامی پیش می‌رود؛ لیکن دیدگانش را ضمن دارا بودن آرمانهای اجتماعی به دلیل ناباوری و عدم وجود آگاهی طبقاتی، به سوسیالیسم انقلابی نمی‌دوزد و با نگاه گذرانی از آن در می‌گذرد. جبران تمام این ناباوری‌ها، نا رسانی‌ها و کاستی‌های طبقاتی به عهده سوسیالیستهای انقلابی (به معنی عام کلام) است که متأسفانه امروزه در سرگردانی، حرافتی و ترفند روزگار می‌گذرانند.

حاکمیت مذهب با معیارهای کهنه و گندآلوده‌اش در اواخر قرن بیستم دستاوردی جز «اخلاقی کردن» جامعه و شیوع کاسبی و کلاهبرداری در بین توده‌های مردم ندارد. اقتصاد اسلامی، اقتصاد فروش نفت و دیگر کانی‌ها است که در سرریز کردن درآمدهای ارزی در کانالهای کاسبی، کلاهبرداری، چپاول و سرقت معنی پیدا می‌کند. کارگران ضمن فروش نیروی کار و تحمل شدیدترین اشکال استثمار به اسارت‌های کاسبکارانه تن می‌دهند و با تلاش و حقارت لقمه نانی بدست می‌آورند تا بتوانند به زندگی کسالت بار و فرساینده خویش ادامه دهند. خرده بورژواها سر یکدیگر را کلاه می‌گذارند و شیره کارگران را می‌مکنند تا ضمن افزودن بر میزان چربی بدنهای گریزان از کار خویش، در احساس «زیرکی» به «آرامشی» نشأت گرفته از رخوت دست بیابند. این خیل رنگارنگ و

ناهمگون به تولید کارگاهی، تجارت خرد، بوروکراسی و خدمات اجتماعی نوک می‌زند، و تنها صفت ممیزه‌اش دستهای سفید و نازکش است که به «کار» آلوده نشده، چرا که «کار» سرچشمه آفرینش ارزشهای انسانی است و انقلاب اجتماعی را زمینه می‌سازد.

در این میان توده وسیعی از اشخاص بدون جایگاه و پایگاه ویژه‌ای امروز در کنار طبقه کارگر نیروی کار خود را می‌فروشند و فردا، با پهن کردن «بساط» تبدیل به خرده بورژوازی نا چیز می‌شوند؛ دیروز پاسدار بودند و پس فردا مواد مخدر قاچاق می‌کنند؛ تا همین چندی پیش در روستا روزگار می‌گذراندند و اکنون میل سفر به «ژاپن» دیوانه‌شان کرده و به درو دیوار می‌کوبند تا بتوانند بار خود را ببندند؛ گاه پیکان قسطی می‌خرند و به مسافركشی می‌روند و بعضاً با چک بی محل کلاه فلان بیچاره را بر می‌دارند. مخلص کلام اینکه نه در صف خرده بورژوازی آرام می‌گیرند، و نه به طبقه کارگر وصل می‌شوند، و نه صرفاً با زیست لمینی ادامه حیات می‌دهند، و نه در هیچ گروه و دسته‌ای قرار می‌یابند. اینها توده‌های بی هویت و زحمتکشند که روز به روز بر حجم آنها افزوده می‌شود.

صاحبان سرمایه و به اصطلاح بورژوازی ایران - طبقه کارگر، خرده بورژوازی و زحمتکشان شهر و روستا را در احتکار و انحصار چپاول می‌کند و با سالوسی تمام (ضمن تعظیم به اشرافیت «روحانی») نق سلطنت و جمهوری و «آزادی» می‌زند. اولین خواسته واقعی این «نیروی اجتماعی احیای ماده ۲۳ قانون کار و ۴۸ ساعت کار در هفته است که در دوران «پدر خوانده» ملاهای امروزی دست او را «باز» می‌گذاشت تا هفته‌ای ۷۰ ساعت از کارگران کار بکشد و پوست آنها را بکند. آنگاه که وامهای کلان با بهره ۶ درصد دریافت می‌کند، قدری به «زندگی» امیدوار می‌شود؛ و آنجا که می‌بایست ده درصد از وامش را به رشوه بدهد و صادرات و واردات تحت کنترل اربابان حاکم بر جامعه در می‌آید، اخمهایش درهم فرو می‌رود و به خدا و نمایندگان زمین‌اش «چپ» نگاه می‌کند.

روش باندهای مافیائی حاکم از همه مزورانه‌تر است؛ آنها به سادگی «سرقت» اسلامی را برقرار جامعه به گشت و گذار در می‌آورند و آرزو می‌کنند ای کاش یک پاسدار بودند. از اینرو نا آرامی، جنگ، تروریسم درون مرزی و برون مرزی و کشتار جزء لاینفک بقا و حاکمیت الهی آنهاست. بنابراین

می‌بایست خدا و نمایندگان زمین‌اش را با هم به زیر کشید، و این تنها در نشر گستردهٔ باورهای سوسیالیستی امکان پذیر است.

در شرایط ویژه و اکتونی جامعه ایران تزویر، نیرنگ و فریب به یکی از ارکان جدائی‌ناپذیر ارتباطات و مناسبات اجتماعی تبدیل شده و از طرف تمام ارگانهای دولتی، در همه ابعاد زندگی به کلیه طبقه‌ها، قشرها و سازمانهای اجتماعی تحمیل می‌شود. حرمت «حقیقت»، انسان، رفاقت و اعتماد که زمینه رشد اندیشه و سازمانهای انقلابی است، در مقابل کاسبکاری و کلاهبرداری از یک طرف و حضور نیروهای مسلح در زندگی شخصی از طرف دیگر، با لوده شدن به فریب و تزویر، رنگ می‌بازد و بروز تمام تجلیات فردی و گروهی را به نیرنگ و دروغ می‌آلاید. پس بنابرین کاری سترگ، طولانی، عاجل و بیش از اندازه معمول و تجربه شده در پیش است تا انجماد نا باوری به رود خروشان زندگی تبدیل شود.

منهای باندهای مافیائی حاکم بر ایران و بافتهای نوپای آنها تمام «نیرو»های اجتماعی اعم از طبقه کارگر، زحمتکشان پیرامونی، مولدین غیر کارگر، طیف رنگارنگ و گسترده خرده بورژوازی، صاحبان سرمایه مولد و بخشی از تجار به واسطه تخریب تولید و جنگ دچار آسیب شدند. گوناگونی گروه‌بندی‌های «اپوزیسیون» که به دلیل شکست جنبش (به استثنای خرده بورژوازی) به نسبت عکس نیروهای اجتماعی خود می‌نمایند، حکایتگر این واقعیت است.

طبقه کارگر با کمترین شکسته‌ترین اثر را بر گروه‌بندی «اپوزیسیون» می‌گذارد؛ و در عوض عریدهٔ صاحبان سرمایه و تجار بزرگ در همنوائی با زوزه «عدالتخواهی» خرده بورژواها که به هر آرمان و ایده‌ای جنگ می‌اندازند، گوشه‌ها را کر می‌کند تا ندای رهائی بخش طبقه کارگر، زحمتکشان و روشنفکران انقلابی به گوش نرسد. خرده بورژوازی همانند گریه مرتضی علی از همه «تحولات» اجتماعی جان سالم به در برد و با تحمل «خسارت»های قابل جبران، آویخته به چتر سرمایه جهانی چهار دست و پا به زمین کار فرود آمد تا با لیسیدن نعلین آخوندها و سردادن آه و فغان از کاروان تزویر، چپاول و سرقت عقب نماند. نه، این گربه وحشی نیست و به مصلحت سرمایه جهانی از رام هم رامتر از آب در می‌آید.

الگوسازی، «وحدت» و روشنفکر انقلابی

مناسبات بورژوائی از جنبه‌های اجتماعی-تولیدی و اقتصادی-سیاسی در ایران حاصل حرکتی دینامیک و درون جوش نبوده است؛ و ایران بعنوان مجموعه‌ای برکنار از تحولاتی که به

تکامل ابزار و وسایل تولید، رشد علوم و تکنولوژی، و پیشرفت روابط و مناسبات بورژوائی راهبر گردید، تحت تأثیر مکانیکی «این» تحولات قرار گرفت و دینامیسم ویژه‌اش در مقابله‌ای نابرابر خرد شد. از اینرو اندیشه‌های اجتماعی در ابعاد گوناگون همانند مناسبات متناسب با آن تحت تأثیر خارج قرار داشته و اصولاً آدم ایرانی به وارد کردن ایده‌ها، روشها و «مناسبت»ها عادت کرده است. وارداتی اینچنین معنایی جز الگو سازی ندارد.

از آنجا که رشد علوم در تناسب با پیشرفت‌های تکنولوژیک از یک به هم پیوستار دیالکتیکی برخوردار است، و علوم طبیعی در ایران به واسطه شیوه تولید ماقبل سرمایه‌داری رشدی درونی نداشته، دانشهای «اجتماعی» همانند الگوئی ثابت و لا‌تغییر به مثابه اشیاء مصرفی از خارج وارد شده و عیناً مورد استفاده قرار گرفته است. داستان از واردات قند و پارچه روسی، ابزار و ادوات آلمانی، دستگاه و ماشین آلات آمریکائی شروع می‌شود، و به «مشروطیت» انگلیسی، «لیبرالیسم» آمریکائی، «مارکسیسم-لنینیسم» شوروی، «ترس سه جهان» چینی و «چریک شهری» آمریکائی لاتینی خاتمه پیدا می‌کند؛ و آنچه که در این میان گم می‌شود، دریافت ویژگی این اندیشه‌ها و ذات انقلابی آنها در زمان و مکان معینی است.

«این» از سر اختیار، «روح شرقی» و یا ویژگی نژادی نیست؛ بشریت بعنوان یک مجموعه بزرگ در برابر طبیعت، خود را به مجموعه‌های کوچکتر تحمیل می‌کند. گریز از چرخه این «تحمیل»ها تنها در پرتو آگاهی علمی، سازماندهی کارگری-سوسیالیستی و اراده‌مندی انقلابی میسر است. هر روش میان‌بر و دیگری، مثلاً ترجمه شکسته بسته و «آزاد» یک کتاب و یا جزوه و آنرا نوآوری جا زدن الگوئی است «تازه» که به دنبال خود انشعابی «تازه» و شکستی «تازه»-تر در پی خواهد داشت.

ذهن روشنفکر ایرانی در بستری از فعل و انفعالات به اصطلاح تاریخی «الگوساز» و «خارج نشین» بار آمده است. یا این «ذهن» خود را در برابر «عینیت» رویدادهای ایران دوباره سازمان می‌دهد و بعنوان یک «اوپژه» خویفتن را به ترکیب پروسه‌های انقلاب اجتماعی می‌افزاید، و یا برای همیشه از دور «حرکت» خارج می‌شود؛ یا این «ذهن» با گامهای پراتیک به ایران معطوف می‌گردد و بازگشت به ایران را تدارک می‌بیند، و یا طبقه کارگر همانطور که در سال ۵۷ به دانشگاهها آمد و روشنفکران را به کارخانه‌ها دعوت نمود، ناگزیر چاره‌ای جدید برای حل تضادهای جامعه ایران می‌اندیشد. این حکم شخص خاصی نیست؛ حکم، حکم حرکت جامعه، تاریخ و الزام‌های برخاسته از مبارزه طبقاتی است. این همه «بررسی» پیرامون روشنفکران و یا جریانه‌های ضد روشنفکری صرفاً اراده متحرف

تعدادی کارگر بریده و بوروکرات نیست، بلکه برعکس واکنشهای نیمه درخود طبقه‌ای است در برابر الگوسازی و شکستهای پی در پی.

تخریب تولید، جنگ و شکست جنبش به مناسباتی که محل رویش روشنفکران انقلابی است، همانند طبقه کارگر لطامات سختی وارد نمود. کارگران چاره‌ای جز تحمل نا بسامانی‌ها نداشتند و روشنفکران در میان «ماندن» و «رفتن» اختیار کردند. جای آنها در پیوند با طبقه کارگر «خالی» است. پس اکنون و اینجا می‌بایست «انتخاب» دوباره‌ای تحقق یابد. یا دست از الگوسازی و واردات ایده و اندیشه‌های ساخته و پرداخته برای دستگاه مختصات «دیگری» بر می‌دارند، و مسائل خود را معطوف به مبارزه طبقاتی در ایران می‌کنند و با این حرکت تاریخ ساز همگام می‌شوند و یا در دامچاله‌های خرده بورژوائی باقی می‌مانند و مترصد «تحرکات» سرمایه جهانی به انتظار می‌نشینند.

گرچه خاستگاه طبقاتی روشنفکران انقلابی در یک کلیت، مناسبات خرده بورژوائی و بلع ارزش اضافی نیست؛ و در واقع «آنها» بر بستر مناسباتی که در تولید اجتماعی نقشی غیر قابل انکار دارد، رویش می‌گیرند و ضمناً نیروی کار خویش را نیز نمی‌فروشند. اما ویژگی مناسباتی که روشنفکران انقلابی از آن بر می‌خیزند، در این حقیقت نهفته که آنها تا بدانجا که به نقش تاریخی خود در واگذاری «دانش مبارزه طبقاتی» به کارگران واقف نشوند و در این جهت گامهای معین و عملی برندارند، هنوز مناسبات اجتماعی خاص خود را به طور کامل نساخته‌اند. بدون این گام عملی آنها تحت نام و هویت «مولدین غیر کارگر» سرگردان و گیج، منهای شکل کلی «باورها»-یشان به تمام رنگهای ممکن جنگ می‌زنند و با رفتاری قبیح آب به آسیاب دولتهای حاکم می‌ریزند. از اینرو روشنفکر انقلابی بدون سازماندهی و آموزش سوسیالیستی کارگران، تمکین از رهبری کارگران آگاه و متشکل، و یا شانه به شانه پیشقراولان طبقه کارگر همواره در این خطر قرار دارد که به مطالبات، ایده‌ها و روشهای خرده بورژوائی و کاسبکارانه جنگ بیاندازد. «روشنفکر» در روشنگری اجتماعی‌اش عنوان و هویت «انقلابی» پیدا می‌کند؛ وگرنه بورژوازی، خرده بورژوازی و حتی «توده» رنگارنگ و متنوع لمپن‌ها نیز «روشنفکران» خاص خود را دارند. روشنفکر انقلابی بدون پیوند با طبقه کارگر که چگونگی آن در هر لحظه معین شکل خاصی دارد، هنوز سنگ خود را با خرده بورژوازی وانکنده است. چرا که جامعه سرمایه‌داری و بافتهای جوراجور و کثیرالوجه خرده بورژوازی آنچنان سایه ابهامی بر مناسبات تولیدی و نوین «مولدین غیر کارگر» می‌افکند که تنها در پیوند واقعی، نزدیک و عملی با طبقه کارگر سایه‌ها کنار می‌رود و خورشید حقیقت پدیدار می‌گردد.

این همه «تکثر» علی‌رغم میل ظاهری به «وحدت» در درون جریانهای چپ، سازمانها و احزاب کمونیست مسأله‌ای صرفاً نظری نیست. ریشه‌های این تجزیه آرام و مداوم ناگزیر طبقاتی است؛ زیرا که جامعه طبقاتی حاصل سوء تفاهم نبوده و با تفاهم «صرف» هم پایان نمی‌یابد. قالب‌های اندیشگی گروه‌ها، سازمانها و احزاب چپ بر بستری از مبارزه طبقاتی، آموزش و سازماندهی سوسیالیستی-کارگری شکل نگرفته و از آزمون مبارزاتی در درون طبقه کارگر گذر نکرده است. روشنفکران این جریانها هنوز خود را به عنوان روشنفکر انقلابی در ابداع تئوری‌های چاره‌ساز متحقق نکرده‌اند؛ چرا که اصولاً به پراتیک اجتماعی با گامهای معین نمی‌اندیشند و دعوای خود را بر سر الگوهای نظری تحت عنوان بحث دموکراتیک به اطرافیان خویش تحمیل می‌کنند. آنها هنوز نمی‌دانند که بجای «بحث» بر مقوله «مرحله انقلاب» می‌توان در سازماندهی پراتیک و با گامهای مشخص در این «مراحل» که محتوم و از پیش تعیین شده نیست، انقلاب کرد. علاوه بر این، حضور سازمان دهندگان و متفکرین انقلابی با پایگاه و خاستگاه کارگری در درون جریانهای چپ خالی است. رفع این خلاء در خارج از کشور کمترین احتمال و امکان را دارد. خود را به طبقه کارگر منتسب کردن و جهان را از زاویه حرکت این طبقه دیدن، گرایشی است که ضمن لازم بودن، برای پراتیک انقلابی کافی نیست. سوسیال-دموکرات‌ها با همه توهما و شعبده بازیهای خرده بورژوازی خویش نیز، خود را به طبقه کارگر می‌چسبانند. در هر حالت ممکن یک گام عملی و روشن از صدها «تحلیل» نظری و «برنامه»، انقلابی تر است.

«این»ها حقایقی است که با اندکی تأمل در پرتو رادیکالیسم انقلابی تلخی آن احساس می‌شود و بار اندوه و عذاب چاره‌ساز را به دل و اندیشه انقلابیون می‌نشانند. تا هنگامیکه واقعیتها را به درستی نگاه نکنیم و برآورد هرچه دقیقتری از نیروها و امکانات موجود نداشته باشیم، هرگامی که برداشته شود، چیزی جز یک الگوسازی ذهنی نخواهد بود. ایران جامعه ویژه‌ای است. و تمام الگوها، تجارب و روشها تنها می‌توانند پیشنهاد دریافت ویژگی آن باشند. تمام احکام تا دیروز «درست» و متناسب با وقایع فلان جامعه به درد ایران نمی‌خورد. آنچه که اهمیت دارد، ادراک «اصولی» این احکام و دریافت دوباره آنها در رابطه‌ای معین است.

از اینرو اصلی‌ترین مسأله‌ای که رو دروی سوسیالیست‌ها و انقلابیون قرار دارد، دریافت ویژگی مبارزه طبقاتی در ایران، اصلاح سبک کار در چگونگی ارتباط با طبقه کارگر و تبدیل آن به رابطه‌ای زاینده، باز آفرینی مارکسیسم در پراتیک معین و همراستایی اندیشه انقلابی یا مبارزه ایدئولوژیک است. در یک کلام در شرایط کنونی

آلترناتیو سوسیالیستی و انقلابی نه بررسی شقوق محتمل سیاسی آتی، که بر عکس دریافت کنونی ضرورت آموزش و سازماندهی سوسیالیستی در داخل و خارج است.

دانش مبارزه طبقاتی

مارکسیسم با هر پسوندی که به دنبال آن بیاید، در جامعه طبقاتی، «دانش مبارزه طبقاتی» است. دانشی است که با جذب قوانین نسبتهای اجتماعی و ادراک اصول هستی در آزمایشگاه پراتیک اجتماعی-انقلابی، تضادهای جامعه را در می‌یابد و بطور آگاهانه و با برنامه در جهت حل آنها و دستیابی به «فازی» متکاملتر گام بر می‌دارد. قدمت ریشه‌های این دانش به شناخت پراتیک از اولین پدیده‌های ناشی از استثمار انسان از انسان بر می‌گردد، و تا نسفی کلیه نظامها، مناسبات و پدیده‌های مبتنی بر بهره‌کشی نیز تداوم خواهد داشت.

اما از آنجا که انسان موجودی طبیعی است و طبیعت در این مجموعه ضرورتاً انسانی است، و جوامع طبقاتی گره‌گاه کوتاه و ناپایداری در حل مداوم تضاد انسان و طبیعت است؛ از اینرو قدمت «دانش مبارزه طبقاتی» به اولین گامهای موجوداتی بر می‌گردد که با پس نشینی جنگل‌ها در دوران چهارم زمین شناسی-سیر قرار داد «زمان» حدود یک میلیون سال پیش - ناگزیر بر قامت خود ایستادند و به جای مصرف طبیعی محیط، به الزام زیست، آنرا باز آفریدند و محیط طبیعی را به طبیعت انسانی خویش تبدیل نمودند.

از جهت دیگر «دانش مبارزه طبقاتی» در نفی جوامع مبتنی بر استثمار انسان از انسان، از بندهای محدودکننده و طبقاتی خویش رها شده و به آزادی تکامل یابنده و بی‌کران انسان می‌پردازد. بنابراین مارکسیسم در نهایت و در عام‌ترین مفهوم انقلابی، «دانش رهایی انسان» از موجودیت طبقاتی وی و از بندهای تثبیت‌گرانه طبیعت است. که در جامعه سرمایه‌داری همانند سلاحی تیران در دستها و مغز مؤلفه سرخاسته از طبقه کارگر و روشنفکران انقلابی- یعنی پرولتاریا-به حل تضادهای کار و سرمایه قد بر می‌افرازد و با پیش نهادن انقلاب سوسیالیستی پرچم کمونیسم را بر فراز جهان به اهتزاز در می‌آورد.

در اواسط قرن نوزدهم با تکامل نظام مزدبری و انکشاف تضاد کار و سرمایه در اروپا و اوج‌گیری مبارزه طبقاتی که نشانگر مرحله قاطعی در نفی جامعه طبقاتی بود، بشریت به آن حد از فرهیختگی، رشد تکنولوژیک، سازمان یافتگی و اعتلای انسانی دست یافت که دانش پراکنده و نامنسجم مبارزه طبقاتی را به طور متمرکز تئوریزه کرده و سیمای خود بیگانگی و بهره‌کشی انسان از انسان را با

فرمول‌بندی‌های معین در پیش روی طبقه کارگر قرار دهد؛ و به افشای عمده‌ترین سیمای جامعه طبقاتی بپردازد. از این مقطع به بعد مبارزه خودانگیخته، نا پیوسته و در خود توده‌های تحت ستم و استثمار به حرکت انقلابی و با برنامه پرولتاریا در نفی جامعه سرمایه‌داری و جوامع طبقاتی به طور کلی تبدیل گردید.

مارکس رهبر و تئورسین این چرخش انقلابی در قرن نوزدهم بود. او واقعیت جامعه طبقاتی و حقیقت مبارزه پرولتاریا را نقادانه به تصویر کشاند، و پیشنهادهای خردمندانه خود را در نفی نظامهای طبقاتی از طریق دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه تاکتیک الزامی وی در ضرورت استراتژیک رهایی انسان فرمول‌بندی نمود. مارکس همراه با انگلس که تا آخرین لحظه حیات رفیق و هم‌زم او باقی ماند، با دریافت نقادانه کلیه مباحث فلسفی، اقتصادی، و اجتماعی بورژوازی در تمام جریانهای انقلابی عصر خویش به طور فعال شرکت کرد و انترناسیونال را سازمان داد. بدین معنی او بعنوان اولین آموزگار پرولتاریا در آموزش و سازماندهی طبقه کارگر همواره مورد احترام است و بدون بازنگری اندیشه‌هایش -بویژه در متد- نمی‌توان به دریافتی عمیق از «دانش مبارزه طبقاتی» و پراتیک انقلابی دست یافت.

همگام با او و پس از او کاروان پر تلاطم مبارزه طبقاتی و دانش برخاسته از آن در اطراف و اکناف جهان از موقعیتهای گوناگون گذر کرده و با همه اوج و نشیب‌هایش (ضمن دخالتگری و اثرگذاری) همواره در جریان بوده و دستاوردهای تازه‌ای نصیب انقلابیون کرده است. جریانی که تا انسان توسط انسان به استثمار می‌رود وقفه نمی‌پذیرد و در برابر هر معضل و مقطعی به چاره می‌ایستد و طرحی نو در می‌اندازد.

«دانش مبارزه طبقاتی» بنا به ویژگی جهانی و طبقاتی‌اش حرکتی مستقیم و بدون خطا نیست و انقلابیون پرولتری می‌بایست در اثبات حقانیت تاریخی خود دارای این توان باشند که جدا از ویژگی‌های ملی، مقطعی، انحرافات و آمیختگی‌های خرده بورژوازی بر حقایق عام حرکت و مبارزه در یک لحظه معین بعنوان امکان اخشی انقلابی متمرکز گردند و بنا به قولی جنگل را پشت درختان پنهان نکنند.

مارکسیسم بعنوان «دانش مبارزه طبقاتی» با پسوندهای لنینیسم، تروتسکیسم، مائوئیسم، استالینیسم و... در حرکت عمومی خود ذاتاً انقلابی است. و هیچگونه دگم و آیه زمینی یا آسمانی را در خود و بر خویش نمی‌پزیرد. از اینرو مارکسیست انقلابی کسی است که در پهنه‌ای از مبارزه طبقاتی به نفی و اثبات مجدد آن یعنی تکامل این دانش بپردازد. بنابراین هر جریان، گروه، سازمان و یا حزبی که به بخش و یا مقطعی از آن بیاویزد و تقدس

نفی پراتیک آنرا به تقدس ماورائی و دگماتیستی تبدیل کند، خواسته و ناخواسته ضد انقلابی است و اب به آسیاب سرمایه جهانی و قدرتهای حاکم می‌ریزد. این سناریوی قدیمی است که از «سفیدی»، «سیاهی» و «سرخی» در می‌گذرد و یگراست به خیانت و سازش می‌رود.

تکامل دانش مبارزه طبقاتی وظیفه‌ای که بدون تمرکز بر آن، حرکت در جهت سرنگونی خلافت اسلامی، انقلاب سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا امکان‌پذیر نخواهد بود. شاید بررسی‌های آکادمیک، تحلیل‌های نظری و مباحث انتزاعی بعنوان گام مقدماتی لازم بنظر برسند؛ اما تکامل حقیقی این «دانش» تنها در پیوند و آموزش طبقه کارگر که الزاماً سازماندهی معینی را می‌طلبد، امکان‌پذیر است. بهر صورت مادیت اندیشه در دخالتگری و اراده‌مندی توده‌های کارگر و زحمتکش معنی پیدا می‌کند؛ و دخالتگری و اراده‌مندی در آنجا که طبقه‌ای را بحرکت در می‌آورد با عصیانهای لحظه‌ای که تحت کنترل قرار می‌گیرد، «تخلیه» می‌شود و سرکوب می‌گردد، فرق می‌کند. اینجا سخن از یک انقلاب تاریخ‌ساز است و نه چیز دیگر. مارکسیسم و یا بعبارت دقیق‌تر «دانش مبارزه طبقاتی» که هرگونه توهم پیامبرانه و الهی را از این جریان تاریخی و انقلابی به کناری می‌افکند ذاتاً سیستماتیک رشد می‌کند و به آموزه‌های پرولتاریا تبدیل می‌شود. چرا که شکل‌گیری مارکسیسم و دستاوردهای انقلابی لنین، تروتسکی، استالین، مائو و دیگر رهبران جنبش سوسیالیستی در عرصه مبارزات طبقه کارگر بر علیه نظامهای سرمایه‌داری حاصل نبوغ فردی، فرهیختگی شخصی و یا سرشت پیامبرانه آنها نبوده است؛ همچنانکه خطاها، انحرافات، شکستها و ناپیگیری‌ها در عرصه انقلابات اجتماعی حاصل کند ذهنی، توطئه، رذالت، خصائل خورده بورژوازی فلان شخص، جاه‌طلبی بهمان فرد و مانند آن نیست. در این رابطه معین عقربه قطب‌نما نود درجه به چپ می‌چرخد. بدین معنا که تاریخاً و بنا به ویژگی مبارزه طبقاتی و دیالکتیک روابط و مناسبات تولید در شرایط و موقعیت معینی نفی جامعه سرمایه‌داری بعنوان امکان خاص در کنار دیگر امکانات عمومی جامعه در برابر روشنفکران انقلابی قرار می‌گیرد، و آنها به واسطه «چگونگی» پیوند ارگانیک خود با عمده‌ترین نیروی مبارز جامعه سرمایه‌داری که نشانگر فرهیختگی و هشپاری انقلابی ایشان است، به درک ضرورت‌های تاریخی به مثابه انتخاب امکان خاص یا اخص ناقل می‌شوند و متناسب با این انتخاب آلترناتیوهای اجتماعی، سیاسی و انقلابی «سازمان»‌های خویش را در برابر جامعه قرار می‌دهند. به هر روی دیکتاتوری پرولتاریا انتخاب امکان اخص جامعه سرمایه‌داری است.

بدین ترتیب رشد، گسترش و تکامل «دانش

مبارزه طبقاتی» همانند خطاها، انحرافات و خرافات تحمیل شده به «آن» حاصل چگونگی و میزان اراده دخالتگر انقلابی در انتخاب امکانات معین اجتماعی است، که ریشه عمیقاً طبقاتی و معرفت‌شناسانه دارد. طبقات و اقشار مختلف با صدور امواج مرموز تأثیر خود را بر جریانهای اجتماعی نمی‌گذارند؛ بلکه کاملاً بر عکس و ساده، با حضور و فعلیت خویش در «جشن»، در لحظه‌ای معین رنگ خود را بر آن می‌زنند و مطالبات، اهداف و چگونگی تداوم آنرا تعیین می‌کنند. گرچه «نیرو»های مختلف اجتماعی با فرمول‌بندی‌های متفاوت در یک حرکت اجتماعی شرکت می‌کنند؛ و در پست‌و درک درست و انقلابی از ماتریالیسم دیالکتیک همواره این امکان وجود دارد که به نقد نظری این فرمول‌بندی‌ها و «منطق» درونی آنها پرداخت؛ اما هیچ انتقادی مؤثرتر از «نقد» عملی و حضور طبقه کارگر در رهبری جنبش انقلابی نیست. زیرا ماتریالیسم دیالکتیک «تنها» نزد طبقه کارگر است که به سلاح ایدئولوژیک تبدیل می‌شود. در غیر اینصورت همواره این امکان وجود دارد که به مثابه «روش تحقیق» کاربردی آکادمیک و صرفاً روشنفکرانه داشته باشد؛ و آکادمی‌ها تا برقراری دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیر تحت کنترل بورژوازی است.

«ارزش» تمام دستاوردهای تئوریک و عملی به «چگونگی» پیوند با طبقه کارگر مربوط می‌شود؛ زیرا در هر مقطع معین گامهایی که می‌بایست برداشته شود، محتوم و از پیش تعیین شده نیست. این امکان وجود دارد که از امکانات موجود به یک «انقلاب دموکراتیک» با هژمونی سوسیالیست‌ها و گوشت دم توپ کارگران بسایزیم که در نهایت هدفی جز «رادیکالیزه» کردن بورژوازی ندارد. امکان دیگر اینست که به سوسیالیسمی که به آن «خیانت می‌شود» دست بیاوریم. و سرانجام امکان اخص جامعه برقراری دیکتاتوری پرولتاریا است که در عرصه ادبیات انقلابی «دانش مبارزه طبقاتی» هنوز تحقیق و بررسی بیشتری را می‌طلبد. بنابراین بدون در نظر گرفتن مطالبات «حداقل» و شرایط انتقالی آن به درخواستهای «حداکثر»، «چگونگی» برخورد با «دانش مبارزه طبقاتی» و آموزش و واگذاری آن به رادیکال‌ترین بخشهای طبقه کارگر در اینجا و اکنون می‌تواند نطفه‌های دیکتاتوری پرولتاریا را در برابر هرگونه استثمار انسان از انسان پایه‌ریزی کند؛ در غیر اینصورت مجبور خواهیم بود به امکانات دیگر «؟؟» تن بدهیم.

آلترناتیو در آموزش و سازماندهی

پیوند ارگانیک با طبقه کارگر واقعه‌ای نیست که خلق‌الساعه، به طور شخصی و در یک آن پدید

بیاید. این پراتیکی است مداوم، طولانی، سازمان یافته و با «برنامه» که در هر لحظه معین به گونه‌ای خاص تحقق می‌پذیرد و شکل می‌بندد. چنین پیوندی بدون برنامه‌های آموزشی که در بردارنده «حقایق» برخاسته از تجارب انقلابی و دستاوردهای تئوریک باشد، هرگز میسر نخواهد بود. و آموزش «دانش مبارزه طبقاتی» به نوبه خود بدون نهاد آموزشی که تقسیم کار درونی خاص خود را دارد، و آموزگاران ورزیده که در پروسه کار تبدیل به کادرهای انقلابی می‌شوند، معنی نخواهد داشت. به طور کلی بدون جذب عملی دستاوردهای بشری در یک حوزه معین علمی امکان برداشتن هر گام تازه‌ای در جهت نفی و رفع باورهای موجود غیر ممکن است. این حقیقتی است که دانشگاهها و آکادمی‌های بورژوازی به درستی بدان باور دارند و آویزه گوش و ذهن خود کرده‌اند، و با وجود تمام بن‌بست‌های ناشی از نظامهای طبقاتی هرروزه در عرصه علوم به نتایج جدیدی دست پیدا می‌کنند. البته پوزیتیویسم حاکم بر آکادمی‌های علوم به تناقضات عجیب و گزراهه‌های غریب راهبر گردیده و امکانات مالی و انرژوی فراوانی را به خود اختصاص داده است. حل این معضلات و بی‌راهه‌ها نیز به عهده پرولتاریا است، که با برقراری دیکتاتوری خود، کنده‌هنگی «دانشمندان» را به آنها نشان خواهد داد و گامی در آزادی نوع بشر بر خواهد داشت.

بورژوازی جهانی و قدرتهای حاکم وابسته به آن به طور روزافزونی امکانات خود را جهت سرکوب جنبشهای ترقی‌خواه، سوسیالیست و انقلابی متمرکز می‌کنند. این از ماهیت سرمایه انحصاری و خصلت آلیگوپولیستیک آن نشأت می‌گیرد. به هر اندازه که سرمایه به عنوان «بنیان»، و یافته‌های اقتصادی، اجتماعی، تبلیغاتی، پلیسی، سیاسی و نظامی‌اش به مثابه «نهاد» بیشتر درهم تنیده شود و در تنفیذ متقابل عمل کنند؛ به همان اندازه امکان هدایت، کانالیزاسیون، کنترل و در نهایت سرکوب جنبش مولدین تحت ستم و استثمار افزایش می‌یابد. مسأله اینست که در رکود کنونی در عرصه پیکار طبقاتی که بالذاته گذرا و موقت است، سرمایه جهانی در پی این رؤیا است تمام نوعیت آدمی را امتیزه نموده و با محور قرار دادن «قدرت» ارتباطاتش توده هرچه وسیعتری از آحاد بشری را در دهکده‌ای بزرگ و جهانی محبوس کرده و به تک تک آنها فرمان براند.

این بلاهت مستبح از بن‌بست‌های نظام سرمایه‌داری جهانی را نباید دست کم گرفت؛ بدین دلیل که بیماری پراکندگی را در ابعاد متنوع به جنبشهایی که در حال گذار از مرحله خودانگیختگی به سازمان یافتگی قرار دارند، تحمیل می‌کند، و آنها را به خرده‌کاری و ناباوری می‌کشانند، که این یک به نوبه خود سازمان‌ناپذیری را دامن زده و همچون

وزنه‌ای سنگین بر سینه محافل ترقی‌خواه و سوسیالیست، توان شکل‌گسترش یابنده را از آنها سلب می‌کند.

در ایران مردم از طبقات و اقشار مختلف عکس‌العمل‌های گوناگونی در مقابل فشارهای روزمره پلیسی و دستجات چماقدار از خود بروز می‌دهند. وجه مشترک اکثر این واکنشها یکنوع زندگی زیرزمینی و مخفی است. مردم -علی‌الخصوص جوانان- در این «شبکه»‌های زیر زمینی به هر آنچه که مغایر با اسلام و «اخلاقیات» حاکم است، مبادرت می‌کنند. کتاب می‌خوانند؛ اخبار سری را به گوش یکدیگر می‌رسانند؛ پرده از دزدی‌های آخوندی بر می‌دارند؛ در باره وضعیت آینده و سقوط احتمالی دولت به گفتگو می‌نشینند؛ «نوار» گوش می‌کنند؛ مشروب می‌نوشند؛ بنگ و تریاک و هروئین می‌کشند؛ به عشقهای «ممنوع» می‌آویزند؛ و خلاصه در نگاهی که به «غرب» می‌اندازند، بیشتر به وجوه افسادی آن تمایل نشان می‌دهند و الگو بر می‌دارند.

اینها از یک سو به واسطه سقوط ارزش کار و در نتیجه سقوط پرنسپ‌های انسانی است که در یورش‌های ددمشانه خلافت اسلامی به هرگونه آزادی و ترقی‌خواهی، سمفونی نیستی و مرگ را بر جامعه تحمیل می‌کند؛ و از دیگر سو تحت تأثیر نفوذ ارتباطات «غربی» است که سعی در کانالیزه کردن این نشست‌های مخفی دارد، ارتباطات تحت کنترل سرمایه جهانی با همکاری دارو دسته‌های بورژوازی به اصطلاح در «اپوزیسیون» عبائی را «می‌دوزند» که در واقع رژیم اسلامی قبلاً آنرا «بریده» است. مقابله رادیکال با چنین پدیده‌ای که از گرایش به ارتجاعی «جدید» و «تازه» بی‌بهره نیست؛ آموزش سیستماتیک «دانش مبارزه طبقاتی» به کارگران پیشرو و روشنفکران انقلابی است. بدین طریق ضمن مبارزه بر علیه ترفندهای تحمیل‌گرا و امپریالیستی، غنی‌ترین عنصر سازمان‌پذیری را به درون طبقه کارگر، روشنفکران انقلابی و زحمتکشان می‌بریم و زمینه پیوند آنها و تشکیل‌های سوسیالیستی را فراهم می‌کنیم. چون مارکسیسم به مفهوم عام کلام همانند خونی است که پیوند طبقه کارگر و روشنفکر انقلابی را جان می‌بخشد. و همچون دلیل راه، این فرصت را فرا می‌آورد که کمونیست‌ها از دام هزار توی «سرمایه» گذر کرده و پرچم سرخ دیکتاتوری پرولتاریا را به گسترده‌گی تمام گیتی بر بیافرازند.

گاه چنین می‌نماید که دستاوردهای تئوریک جنبش سوسیالیستی که ناگزیر انترناسیونالیستی است، صرفاً حاصل مبارزه توده‌های مردم، رابطه احزاب با آنها و جمع بندی رهبران فرهیخته این حرکت است. که توسط سازمانهای حزبی و یا عناصر انقلابی به توده‌ها آموزش داده می‌شود. این برداشت در شرایط کنونی صددرصد غلط و

مکانیکی است؛ چون فقط نیمی از حقیقت را بیان می‌کند. گرچه آثار برجسته مارکسیستی-لنینیستی توسط اشخاص معینی به رشته تحریر درآمده و نام ایشان را بر خود دارد؛ اما نباید نادیده گرفت که هر یک از این اندیشمندان ضمن شرکت فعال در مبارزه طبقاتی، همراستائی با تاریخ «دانش مبارزه طبقاتی» و جذب نقادانه علوم زمان خویش، هرکدام به شیوه خود از مساعدت، مشاوره و دستیاری دیگر انقلابیون نیز برخوردار بوده‌اند بنابراین «آثار» موجود حاصل کار شخصی و انفرادی نیست. در واقع هریک از آنها جهت تدوین یک اثر معین در ابتدا سازمان ویژه‌ای جهت نگارش آن ایجاد کرده‌اند.

با توجه به مسأله بالا و در نظر گرفتن این واقعیت که در حال حاضر با دنیائی بسیار پیچیده‌تر و ابهام برانگیزتر در مقابله قرار داریم؛ ضروری است که هر یک از جریانهای چپ قبل از ارائه آلترناتیو سیاسی و یا به موازات آن توان خود را در سازمان‌دهی نهاد آموزشی خاص خود بیازمایند. و بعنوان آلترناتیو در سبک کار، وحدت ایدئولوژیک خویش را پی افکنند؛ تا این امکان را بدست بیاورند که در جریان مبارزه ایدئولوژیک و تکیه بر اصول «دانش مبارزه طبقاتی» در ترکیب با دیگر جریانهای چپ به مرحله‌ای برسند که ارائه آلترناتیو سیاسی یک الزام پراتیک و عاجل باشد. در غیر اینصورت دعوای نظری که در خارج از کشور بی‌تأثیر از تنگ‌نظری‌های ناشی از خودآموزی و محدودیت «دانش مبارزه طبقاتی» نیست، علی‌رغم این احساس که «وحدت» بهتر از «کثرت» است، باز هم کفه ترازوی جریانهای چپ را در وجه «کثرت» پائین‌تر می‌آورد.

جریانهای چپ و علی‌الخصوص آن گروه‌ها و سازمانهایی که به گامهای سوسیالیستی تکیه می‌کنند و حداقل در سخن طبقه کارگر را از معادلات خود حذف نکرده‌اند، بر گرد هرگونه اتحاد عمل به چالش می‌نشینند، مگر «اتحاد عمل» در جهت وحدت پایه‌ای و ایدئولوژیک.

چه ایرادی دارد که برای مثال فعال‌ترین عناصر «اتحاد چپ کارگری» به ایجاد یک دانشکده مارکسیستی-لنینیستی بعنوان بدیل انستیتو مارکسیسم-لنینیسم شوروی همت گمارند و دریافت‌های خاص خویش را از اصول ماتریالیسم دیالکتیک، قوانین اقتصاد سیاسی و ماتریالیسم تاریخی بعنوان سه بعد لایتنک «دانش مبارزه طبقاتی» تدوین کنند؟

بهر صورت آن روزگار که به قول لنین سه منبع مارکس انگلستان، فرانسه و آلمان بود سپری شده است. کدام پرنسپ انقلابی به انحطاط کشیده می‌شود که یک «اتحاد عمل» جدی، فراگیر و انقلابی حول بازآفرینی «دانش مبارزه طبقاتی» بر اساس منابعی جدید تشکیل شود و برای مثال آمریکا،

شوروی و ایران را بعنوان سه منبع خود اختیار کند؟

از کجای انقلاب سوسیالیستی در ایران کاسته می‌شود، اگر گروه‌ها و افرادی به دور هم گرد بیایند و به دهاتی بازی‌های مراجعه به فرهنگ «معین» و یا انسیکلوپدیای شوروی جهت فهم مفاهیم طبقه، قشر، سازمان، گروه، حزب، انقلاب، ترقی‌خواهی، ارزش فرق طبقه کارگر با پرولتاریا و هزاران واژه دیگر پایان دهند؛ و واژگانی که ابزار هر تحلیل و بررسی انقلابی است، در یک بررسی دیالکتیکی و سیستماتیک به تدوین تازه‌ای در آید و برای سوسیالیست‌ها به یک مرجع تبدیل شود؟ نمی‌دانم، شاید بر فرق و مغز یکدیگر کوبیدن انقلابی‌تر باشد؟؟

نا گفته پیداست که خرده‌کاری، خود آموزی و ناتوانی در برنامه‌ریزی آموزشی در شرایط کنونی جهان خصلت جریانهای پیش سازمانی است. که هنوز سنگ خود را با عناصر خرده‌بورژوا و سوسیال دموکرات وانکنده و گامهای انقلابی خویش را بر زمین پرمصلابت طبقه کارگر استوار نکرده‌اند؛ چون فراگیری و آموزش سیستماتیک «دانش مبارزه طبقاتی» پراتیک پیچیده‌ای است که بعنوان انقلابی‌ترین و مبرم‌ترین وظیفه کمونیست‌ها، تنها از عهده جریانهای بر می‌آید که خود را در «سازمان»‌های انقلابی بعنوان نهادی طبقاتی متشکل کرده‌اند.

مضمون آموزش می‌بایست به عام‌ترین اصول و قانونمندی‌ها گسترش یابد و در برگرنده بخشهای کلیدی «دانش مبارزه طبقاتی» باشد. اصولاً آموزش ماتریالیسم دیالکتیک که نگرشی نقاد و تحلیلگر به کارگران فعال در امر مبارزه طبقاتی می‌بخشد، به آنها کمک می‌کند تا ضمن ارتقاء روابط خود با توده کارگران و شرکت در تولید از آثار پر حجم مارکسیستی «وحشتی» به خود راه ندهند. به هر روی کارگران پیشرو و فعال امکان زندگی «حرفه‌ای» ندارند و حقیقتاً نیازی هم به آن نیست؛ چون کار حرفه‌ای در شرایط دیکتاتوری اشخاص را از توده کارگران جدا می‌کند و نخبه‌گرانی را دامن می‌زند. این یکی از پدیده‌هایی است که بعدها به بوروکراتیسم حزبی منجر می‌شود و جریانهای انقلابی را از درون فرو می‌باشد. رفع «بوروکراتیسم» در حال حاضر و فردای انقلاب آموزش هرچه وسیعتر توده کارگران و ارتقاء آنها بسوی رهبری مبارزات اجتماعی است. تجربه عملی نشان می‌دهد که دریافت مفاهیم انتزاعی و انضمام کشیدن پراتیک آنها در جریان ابعاد گوناگون مبارزه طبقاتی (دموکراتیک، سوسیال-دموکراتیک و سوسیالیستی) نزد کارگران پیشرو کارسازتر از میانگین «روشنفکران» موجود است.

یکی از دلایل اینهمه انشعاب و افتراق وجود تعداد معدودی «صاحب» نظر است که در بی عملی

از تحرکات اعتراضی و عصیانهای اجتماعی نمی‌گیرند و به یک جمع‌بندی روشن جهت ادامه کاری دست نمی‌یابند. از همه مهمتر اینکه با پیدا شدن سروکله پاسدار و پلیس به سرعت برق از یکدیگر دور می‌شوند و حتی نگاهی هم به پشت سر خود نمی‌اندازند؛ اما در بخشهایی که عناصر متشکله این محافل بیشتر کارگری است و یا بومی از جنبش «چپ» به آنها خورده است و بنابراین مسائل و مشکلات همسان‌تری با یکدیگر دارند و شرایط کار و زندگی بیشتر به هم نزدیک‌تر می‌کند، گریزها موقتی است و بازهم به هم نزدیک می‌شوند و زندگی محفلی را از سر می‌گیرند؛ البته نه الزاماً و به‌طور صد در صد همان عناصر پیشین.

ترکیب وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران به گونه‌ای است که زمینه مساعدی برای گسترش کمی این محافل فراهم می‌کند چون این محافل بر بستر زندگی مردمی می‌رویند که ناگزیر مسائل شخصی و انسانی خود را در مقابل فشارهای پلیسی و اداری به‌طور زیرزمینی و مخفی سامان می‌دهند لیکن این گسترش به‌طور عمده کمی است و به گونه خودبخودی و بدون دخالتگری انقلابی در آن بخش که به طبقه کارگر نزدیکتر است به کیفیت مطلوب و ارگانیک نخواهد رسید. این ویژگی بر فشار و بازداشت گروههای روشنفکری، زندانیان سیاسی که از تصفیه‌های خونین جان سالم به در برده‌اند، عناصر شناخته‌شده جنبش کارگری و کنترل شدید ارتباطات با خارج از کشور نشانگر «هشیاری» ارگانهای امنیتی رژیم است. حمله‌های اداری به مجلات و کتاب‌فروشی‌ها، و گسترش چتر پلیسی بر باشگاهها و میدانهای ورزشی و... حکایتگر این واقعیت است.

از همه مهمتر اینکه در موقعیت کنونی انجمنهای اسلامی و شوراهای کارخانجات و مراکز تولیدی، دیگر کارائی خود را جهت حفظ نظم از دست داده‌اند و رژیم به شبکه‌های مخفی پلیس ویژه خود بیشتر تکیه می‌کند. این «انجمنها» در اداره و مدرسه و دانشگاه هنوز پروبالی دارند، اما در اینجا هم در حال اضمحلال‌اند.

ارگانهای اطلاعاتی رژیم از طریق دستگیری و بازجویی‌های مداوم و ظاهراً بدون برنامه سعی در از هم پاشیدن این محافل دارند. روزانه تعداد قابل توجهی بعنوان مظنون و بدون هرگونه دلیل و مدرکی و شاید به واسطه یک گزارش شفاهی دستگیر می‌شوند و پس از چند هفته فشار روانی و گاه جسمی آزاد می‌گردند. این روش که بر آمده از اعدامهای بدون محاکمه است، بر محافل بدون انسجام ضربه وارد کرده و عناصر آنرا از یکدیگر دور می‌کند.

از جهت دیگر وزارت ارشاد اسلامی که وظیفه دارد از نشر هرگونه «مفهوم» غیر شیعی جلوگیری

رهبری گسترده‌های داخلی خود فرصت سرخاراندن ندارند؛ واقعیت اینست که در ایران هزاران محفل رنگارنگ، بدون انسجام ایدئولوژیک، غیر ارگانیک و اکثراً بی‌اطلاع از طیف متنوع جریانهای خارج از کشور؛ اعم از کارگر، زحمتکش، روشنفکر، خرده‌بورژوا حتی گاه بورژوا و یا آمیخته‌ای از اینها در قالب مهمانی، کسب و کار، درس و مدرسه و دوستی‌های گوناگون به دور هم گرد می‌آیند و بدون برنامه و رهبری در باره مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه ایران «ب‌طور کلی» به گفتگو می‌نشینند. ترکیب طبقاتی، مطالبات و گرایشات اجتماعی در این محافل یکدست نیست و همانند قطره‌های گردآمده در جامه‌های نا همگون رنگ و بوی جامعه ایران را دارند. جامعه‌ای که در تمام ابعاد و وجوه قابل تصور در رکود به سر می‌برد و توده‌های مردم از افشار و طبقات مختلف با از سرگرداندن تخریب تولید، جنگ و شکست جنبش زیر چکمه‌های خلافت اسلامی در وضعیت دفاعی قرار دارند.

جذب و دفع در این محفلها خودبخودی صورت می‌گیرد و فاقد قاعده خاصی است؛ از اینرو با تعاریف و طرحهای شناخته شده همگون نیستند؛ بدین معنی که منهای بعضی استثناءها، اکثر اینها هسته‌های سرخ و یا جوخه‌های رزمی نیستند، در قالب کمیته‌های عمل مخفی نمی‌کنجند، فاقد خاصه حوزه‌های حزبی‌اند و شباهتی به تیمهای چریک شهری ندارند؛ طیف وسیعی از محافل برآمده از توده‌های معترضند که بدون صف‌بندی طبقاتی با تکیه بر خرد خودانگیخته اجتماعی در حالت پنهان و دفاعی بسر می‌برند و به لحاظ روش و اندیشه به هر پاره‌بینشی که «آرم» سازمانهای شکست خورده را بر خود نداشته باشد، چنگ می‌زنند و موضوعی برای ادامه حیات محفلی خود پیدا می‌کنند. گریز آنها از سازمانها و گروههای به اصطلاح «شکست خورده» ناشی از وضعیت دفاعی، بی‌اعتباری این جریانه‌ها و تداعی «اعدام» است.

گرچه این محافل در شعله کشیدن عصیانهای منطقه‌ای ناخودآگاهانه تأثیر می‌گذارند، اما به دلیل عدم انسجام ایدئولوژیک، نداشتن برنامه فعالیت و خودجوش بودن، نه تنها توان کنترل و رهبری هیچگونه حرکت اعتراضی را ندارند؛ بلکه بر عکس در حین وقوع این عصیانها و یا اشکال دیگر «اعتراض» به عناصر تشکیل‌دهنده خویش تجزیه شده و بطور فعال با انبوه جمعیت همگام می‌شوند. با این وجود پس از فروکش خشم مردم که اغلب ناشی از «تخلیه» روانی و سرکوب شدید است، معمولاً دوباره با هم گرد می‌آیند و به بررسی «مسائل» می‌پردازند.

از آنجا که علت وجودی این محافل به صراحت سیاسی نیست و ظاهر محملهایشان جزء لاینفک وجود و بقا آنهاست، از اینرو «درس»های لازم را

ناشی از زندگی در خارج از کشور و عدم ارتباط با موضوع اساسی آفرینش اندیشه که «کار» و «مبارزه» است، «بقیه» را به این سو و آن سو می‌کشاند. بهر صورت، ضروری است که به گونه‌ای «کار» شود تا بتوان - برای مثال - در چهل جلسه دو ساعته «اثر» برجسته‌ای مانند کاپیتال را به کارگران آموزش که قبلاً ماتریالیسم دیالکتیک را به‌طور نسبی فرا گرفته‌اند؛ آموزش داد؛ چون آموزشهای پایه‌ای کارگران پیشرو و مبارز را از روزمره‌گی‌های معمول بیرون می‌کشد و سرشت جستجوی محققانه و کارسازمانی را در آنها تقویت می‌کند.

اساساً بدون وحدت تشویریک در اصول که پروسه‌ای عملی، ترمینولوژیک و سازمانی است، مبارزه ایدئولوژیک و ارائه الترناتیو سیاسی و اجتماعی بی معنی خواهد بود؛ زیرا که بجای دریافت دوگانه واحد، ربط ذاتی تغییر و انقطاع مداوم در تداوم انقطاع که تکامل را در مادیت هستی به مثابه انشاقی درونی در غیریتی بیرونی ترسیم می‌کند، تمام تلاشها در ایجاد «وحدت» از نیروهای متکثر در پیشگاه «وحدت وجود» رنگ می‌بازد و «سوسیالیسم» در رخوت برخاسته از غفلت دراز به دراز به خواب می‌رود.

با در نظر گرفتن قانون احتمالات غیر ممکن نیست که در شرایطی مفروض این امکان بدست بیاید که جریانهای چپ بدون وحدت ایدئولوژیک و رادیکال، در جریان یک «اتحاد عمل» به رهبری توده‌های مردم ارتقاء یافته و قدرت سیاسی را با عملیات بنیادریستی بدست بگیرند. چنین حرکتی اولاً، ضمن محتمل بودن در شرایط کنونی جهان و تجاری که بشریت در امر انقلابات اجتماعی در «سر» دارد، بعید بنظر می‌رسد؛ و ثانیاً مسأله کمونیست‌ها تداوم حرکت انقلابی، دیکتاتوری پرولتاریا و «رفع» ماشین دولتی است، که بدون حرکت شتابنده کادر-سازی در جریان سازمان دهی مبارزاتی و انقلابی-امکان پذیر نخواهد بود. بهر روی آموزش همه جانبه و سیستماتیک «دانش مبارزه طبقاتی» مهمترین «پروسه»‌ای است که در رابطه ارگانیک با طبقه کارگر «روند» تربیت کادرهای کمونیست را شکل می‌دهد.

در حقیقت بدون آموزش سیستماتیک «ارتباط» روشنفکران انقلابی با کارگران پیشرو هرگز به کیفیت مطلوب که حوزه کیفی دارد و کمیت پذیر خواهد بود، نمی‌رسد؛ و این ارتباط به دینامیسم «رابطه» تبدیل نمی‌شود. از اینرو پیوند ارگانیک با طبقه کارگر تنها به عنوان یک شعار زیبا، توخالی و فریبنده باقی می‌ماند.

موقعیت نیروها در داخل کشور

با کنار گذاشتن این ادعای پوچ که بعضی از جریانهای «اپوزیسیون» در خارج از کشور در

کنند بدون چون و چراهای جدی «اجازه» می دهد کتابها و جزواتی که اصولاً کاری به کار شیعه و مقوله ولایت فقیه ندارد، در زمینه مباحث اجتماعی، ماوراءالطبیعی و روانشناسی منتشر شوند. از آنجا که این کتابها حاوی نگرشهای غیر شیعی اند و سیستم های «قابل» تفسیر را ارائه می کنند، در درون خود این امکان را نهفته دارند که گاه به تفسیرهایی با مضامین مخالف با «شیعه» و «ضدیت» با «ولایت فقیه» کشیده شوند. وجه مشترک و برآیند تمام این کتابها انکار اراده دخالتگر در زندگی اجتماعی است که از طریق اشاعه فردگرایی، ماورائیت مفاهیم، خرافات شبه علمی و باور به یک زندگی متعادل تر و منفعل، جوانان ایرانی را از یافتن راه حلی برای معضلات «واقعاً موجود» دور می کند. به هر صورت ذهن خسته و پریشان جوان ایرانی که بدنیاال اندک مفری برای لحظه ای آرامش به هر گوشه ای سرک می کشد به سرعت خود را حول چنین مفاهیمی به یک «محفل» تبدیل می کند.

«دوزخ» اجتماعی-اقتصادی ایران آنچنان گداخته و غیر انسانی است که بعضاً همین محافلی که حول مفاهیم ماورائی و توجه گر گرد آمده اند، «رادیکال» شده و با تکیه به عناصر غیر شیعی و تفسیرهای ضد ولایت فقیه، در برابر پدیده های منفرد خلافت اسلامی موضع می گیرند و قد بر می افزایند. گرچه هدف از انتشار اینگونه آثار و دیگر نشریات تحقیر جوان ایرانی است و اینچنین رادیکال شدنی هیچگاه به مسأله اساسی - یعنی تضاد کار و سرمایه - نمی پردازد؛ اما مأموران نظم اسلامی خود را در «نحوه» رادیکالیزم و تحلیل «مطالبات» خسته نمی کنند. از اینرو ابائی در دستگیری، شکنجه و سر بعضی ها را زیر اب کردن ندارند. بهر صورت نباید فراموش کرد که خشن ترین بازوهای جمهوری اسلامی گاه تحت کنترل یک ملای شپشو است که از طریق سهم امام، ذکات و سرقت اسلامی دارودسته اش را در جهت حفظ «کیان» اسلامی هدایت می کند.

تصویر حقیقی جامعه ایران ظرفیت خاصی را می طلبد؛ چونکه فعل و انفعالات واقعی زندگی زیر خاکستری که مدافعان دین و قرآن از طریق زندان، شکنجه، اعدام و خصوصاً حضور مداوم جوجه قلدراهی مسلح در زندگی روزمره اعمال می کنند، پنهان است. در پشت «حجاب» اسلامی که هر لحظه به جامعه حقه می شود، دنیائی دیگر با معیارهایی دیگر در جوش و خروش است. مردمی که پول خرج روزانه خود را ندارند، یکمرتبه چند صد میلیارد ریال اوراق قرضه می خرند. نه، این فقط شامل بورژواها و خرده بورژوازی نمی شود، تهی دست ترین آحاد جامعه در طرقة العینی از هزار «جائی آشکار و پنهان پول تهیه می کنند و خود را از «تکاپو» نمی اندازند. اقتصاد، بازرگانی، انواع

معاملات، فقر و غنا، و کار و بیکاری در غالب آمارهای رسمی نمی گنجد.

در ظاهر همه امور تحت کنترل است و مردم در یک طیف طبقاتی با پوزخند، طعنه و اغماض بر همه چیز چشم می پوشند؛ اما ناگهان قزوين، اسلام شهر، اراک، مشهد و کرمانشاه و ... بدون سندیکا، کلوپ اجتماعی، سازمان و حزب سیاسی به آشوب کشیده می شود. این از سر دیوانگی طبقاتی و یا شیدائی مردم نیست که عصیان می کنند و به «تخریب» می آغازند. شبکه پیچیده ای از ارتباطات در پشت این حجاب «معصومانه» در فعلیت و چالش است. باید به آنها آموخت که عصیان، شورش، طغیان، سرنگونی و حل تضادهای کار و سرمایه خوب است اما چرا تخریب و بدون سازمان دهی منظم.

مافیای حاکم بر ایران ظرفیت پذیرش هیچگونه تظاهر به «آزاد» اندیشی را ندارد. چون هر نوع «اندیشه» آبکی در پشت این حجاب خاکستری تبدیل به نیروی می شود که قابل کنترل نیست. به همین دلیل است که با «آدینه»، «گردون»، «پیام دانشجو»، «ایران فردا» و ... اینچنین رفتار می شود. مردم ایران بویژه طبقه کارگر و زحمتکشان بنا به خرد خودانگیخته، «دلایل» کافی برای سرنگونی خلافت اسلامی دارند؛ اما «انگیزه» ای جهت این سرنگونی در گامی متکاملتر «در خود» نمی یابند و به طرحهای از بالا و بیرونی نیز اعتماد نمی کنند. وجود «دلیل» و نبود «انگیزه» عصیانهای منطقه ای را توضیح می دهد. در حقیقت مقوله کلاسیک «شرایط عینی» و «شرایط ذهنی» به روشنی جامعه ایران را تبیین نمی کند؛ چون «مردم» نمی خواهند و دولت نیز «نمی تواند»؛ اما آب از آب تکانی اساسی نمی خورد؟! پس، می بایست در تعریف مقوله ای تازه - برای مثال - دیالکتیک «انگیزه» و «دلیل» جدیت به خرج داد. از همه مقوله سازی ها که بگذریم، این همه پراکندگی در طیف «اپوزیسیون» و این همه جدال مخرب در بین جریانهای چپ با پسوند کارگری «انگیزه» آفرین نیست.

نتیجه

جای ادبیات انقلابی و روشنفکران انقلابی در درون محافل پراکنده و پرتعداد جامعه ایران «خالی» است. این ادبیات می بایست حاوی مفاهیمی باشد که نگرش انقلابی را رشد داده و زاویه دید خواندگانش را جهت بدهد. انتشار پاره تحلیل های ضد و نقیض در درون این محافل نه تنها موجب رشد و گسترش نمی شود، بلکه بر عکس در برابر تغییرات تدریجی، کمی و خودبخودی به مانعی جدی تبدیل خواهد شد. الزامی است که «دانش مبارزه طبقاتی» با فرمول بندی های پراتیک، اساسی و عام به آن بخش که بیشتر کارگری است، انتقال

داده شود تا زمینه گامهای بعدی فراهم گردد. یک نکته حیاتی و بسیار جدی را نباید فراموش کرد؛ اینکه یا می بایست اقدامی صورت نگیرد و یا آنجا که حرکتی شروع شد، تحت هیچ شرایطی نباید قطع گردد؛ مگر اینکه در فازی متکاملتر «رفع» شود. ادامه کاری با خود هویت، تأثیر و قدرت می آورد، کارگران و زحمتکشان در مقایسه با زندگی «پنهان» خود، جمهوری اسلامی را به «تقارن» عینی آرمانی می برند و در جهت تحقق این تقارن عمل خواهند کرد. این آفرینش «انگیزه» انقلابی است.

در ایران «تشکل مستقل» طبقه کارگر بطور خودبخودی بیشتر به افسانه نزدیک است تا حقیقت. تجارب طبقه کارگر به عنوان یک کلیت جدایی ناپذیر بیشتر از اینکه سندیکایی باشد، سیاسی است. در اردیبهشت سال ۵۸ حدود یک میلیون کارگر در شهرهای ایران راهپیمایی کردند. «انگیزه» و شعار این حرکت بدون کنترل هژمونیک و وابستگی به یک جریان خاص، و صد البته بدون «استقلال» درون جوش عـمـد تـأ «فدایی-مجاهد-روحانی پیوندتان مبارک» کاملاً سیاسی بود. از اینرو آموزش «دانش مبارزه طبقاتی» که ناگزیر سازماندهی و یژهای را در پی خواهد داشت، رادیکالترین گامی است که در مقابل طبقه کارگر ایران این امکان را قرار می دهد تا با ایجاد «انگیزه» در درون خود، خود خویش را متناسب با تجارب، پتانسیل و امکاناتش به طور سیاسی، صنفی و یا هر شکل دیگری سازمان دهد. شکل و بار «تشکیلاتی» این «تشکل» آتی از هم اکنون قابل تعیین نیست. روشنفکران انقلابی و جریان های چپ با پسوند کارگری موظف اند ابزار و عناصر لازم جهت خودآگاهی طبقاتی را از صدها کانال، و هر یک به نسبت توان خود، به عنوان یک جریان عمومی که پیرامون مفاهیم «عام» در یک همراستایی قرار دارند، به طبقه کارگر تقدیم کنند؛ همزمان با فعل و انفعالات درونی این طبقه معلوم خواهد شد که بهترین نهادها و شیوه های سازمانی کدام است. این پیچیده ترین و رادیکالترین «بنیان» رهبری است که نهادهای جنبش کارگری را در پی خواهد داشت.

۲۸ دی ۱۳۷۵



در باره وضعیت پناهجویان ایرانی در هلند و اندرزهایی به «کمیته هماهنگی»

نهادهای گوناگون و اشخاص مختلف، دولت هلند را به عقب نشینی وادار نمی‌کند؛ از اینرو «کمیته هماهنگی» موظف است که با ایجاد «هماهنگی» مابین نیروها و نهادهای موجود و جذب آگاهانه و برنامه «رسانی»‌های هر کدام، آنها را در یک «اتحاد عمل» به وزنه‌ای مؤثر تبدیل کند و به اثبات برساند تا بتواند این «نبرد» نایاب را به تعادلی نسبی بکشاند.

بنابراین «کمیته هماهنگی» نمی‌تواند به عنوان یک سازمان پناهندگی «جداگانه» قدم به عرصه مبارزه بگذارد، چون با افزایش یک سازمان، «دیگر» نه تنها کیفیت آنها بالا نمی‌رود که کاملاً بر عکس با افزایش این «کمیته ویژه» عملکرد مجموعه تشکیل‌دهنده «کمیته هماهنگی» فروکاهشی خواهد بود.

یکی از علل عدم موفقیت «هیئت اجرای کمیته هماهنگی» که توقع می‌رفت به نقطه عطفی در مبارزه ضد دیپورت تبدیل گردد، درک غلط از ضرورت وجودی خویش است. «کمیته هماهنگی» یک سازمان جداگانه پناهندگی نیست؛ چرا که «کار» سازمانهای پناهندگی تخصصی، حرفه‌ای و مداوم است؛ و «کمیته هماهنگی» فاقد کادرها، ارتباطات، امکانات، تجارب و نگرش یک نهاد پناهندگی دائمی است. و چنانچه در این زمینه نیروها و امکانات جدیدی پیدایی یابد، علی‌الاصول می‌بایست جذب نهادهای «موجود» شده و «کمیته هماهنگی» به عنوان نهادهای هماهنگ‌کننده وظیفه دارد - ضمن زمینه‌سازی چنین جذب و دفع‌هایی برای واحدهای تحت هماهنگی‌اش - خود را به عنوان برآیند تمامی مجموعه برنامه‌ریزی کند و به نمود کیفی آنها تبدیل نماید.

بطور کلی یک نهاد هماهنگ‌کننده می‌بایست در ابتدا خود را بعنوان زیر مجموعه کیفی تک تک واحدهای هماهنگ‌شونده‌اش به اثبات برساند، تا این فرصت و اعتماد را بدست بیاورد که در ارتباط با کلیت مجموعه «هماهنگ‌شونده» به فراز آنها صعود کرده و همگی واحدهایش را در یک پراتیک معین و با برنامه به اثباتی واحد برساند. بدین ترتیب واحدهای هماهنگ‌شونده نسبت به یکدیگر متقابلاً وابسته خواهند بود، در صورتیکه هر یک از آنها نسبت به کمیته هماهنگ‌کننده به واسطه تحقق بارزتر اهداف و برنامه‌های خویش، احساس استقلال می‌کنند. یک کمیته هماهنگ‌کننده همواره به واحدهای هماهنگ‌شونده‌اش وابسته می‌ماند. لیکن واحدهای هماهنگ‌شونده نسبت به کمیته هماهنگ‌کننده از استقلال نسبی برخوردار می‌شوند؛ و نسبت در اینجا «نسبت» واحدها در

آری، جمهوری اسلامی همانطور که جنگ و کشتار را نعمت الهی می‌دانست امروز نیز در رکود هرچه فرساینده‌تر اقتصادی و سیاسی که پیامد آشکار جنگ جنایت‌کارانه بین ایران و عراق و شکست ترفندهای به اصطلاح اقتصادی می‌باشد، بدون تازیه و زنجیر نمی‌تواند به حیات ننگینش ادامه دهد؛ اما فضای سرد و غیر انسانی حاکم بر جامعه ایران مانع جاری شدن خون‌های منجمد در کالبد جسدهای «متحرک» است. و گزارش وزارت امور خارجه هلند به مثابه روی دیگر همان سکه، رقص مرگی است در برابر قراردادهای هزار میلیون دلاری که به عنوان پیش‌کش در ترازوی عدل صاحبان سرمایه تقدیم خفاشان حاکم بر ایران می‌شود؛ و گر نه ویژگی نقض حقوق بشر در ایران در برابر لفاظی‌های حقوقی و موتاتژ گزارش‌های یکسجانبه رنگ نمی‌بخت و فرمان دیپورت پناهجویان ایرانی صادر نمی‌شد.

بهر صورت، به دلیل نقض همه جانبه حقوق بشر در ایران باز فرستادن پناهجویان عملی خطرناک محسوب می‌شود و عواقب انسانی آن به عهده دولت هلند می‌باشد. گذشته از خطر اعدام، زندان و شکنجه که همواره احتمال آن وجود دارد و برای عده‌ای حتمی است، پس فرستاده شدگان ابتدا می‌بایست خود را از زاویه اطلاعاتی «تخلیه» کرده و برگه‌های سرسپردگی به ارگان‌های امنیتی رژیم را امضا کنند؛ پس از این چنانچه در برابر سپاه، نیروهای انتظامی و وزارت اطلاعات خوش ترقصند و «دل» هر نهاد و باند و دلقکی را بدست نیاورند، با خطر بیکاری، محرومیت از تحصیل و ممنوعیت در اجتماعات (تحت کنترل) مواجه خواهند بود؛ سرانجام اگر همه موانع را از سر بگذرانند و رمقی داشته باشند، هنوز خطر «انصار حزب‌الله» و دیگر بازوهای ناپیدای نظام سرمایه که وکیل و وزیر را نیز تسهید می‌کنند، در میان است. در برابر این توطئه‌های امپریالیستی که جان و ناموس و شرف پناهجویان را به دستمایه بازی‌های مکارانه سیاسی مبدل می‌کند، تعدادی از فعالین سیاسی، بعضی نهادهای پناهندگی، چند کمیته شهری و کمیته‌های دفاعی کمپ‌ها با هم گرد آمدند تا در یک «هماهنگی» مؤثر و جدی پاسخی قاطع به وزارت دادگستری هلند بدهند. نتیجه این تلاش طولانی تشکیل «کمیته هماهنگی پناهجویان و پناهندگان ایرانی در هلند» است که در تاریخ ۱۲ ژانویه ۹۷ در مجمع عمومی فوق‌العاده خود، دومین «هیئت اجرایی»‌اش را انتخاب نمود.

ضرورت وجودی «کمیته هماهنگی» در این واقعیت نهفته است که تعرضات پراکنده و جداگانه

پناهجویان ایرانی در هلند به واسطه گزارش وزارت امور خارجه و استندهای نابرابر حق وزارت دادگستری در ناآرامی و پریشانی فزاینده بسر می‌برند. گرچه این خیل پراکنده و گریزان از یکدیگر خود را از حصارهای فاشیستی جمهوری اسلامی بیرون کشیده‌اند، اما اینبار در دام دمکراتیسم هلندی و کاغذبازی‌های ناشی از زد و بندهای تجاری گرفتار شده و امید یک زندگی آرام و انسانی را از دست می‌دهند.

اقامت طولانی در کمپ‌ها، بیگانگی فرهنگی، ندانستن زبان و عدم فراگیری آن به لحاظ وضعیت نامساعد روانی، احساس بیگانگی، و از همه مهمتر خطر بازگشت به ایران روح و جان پناهجوی ایرانی را به فرسایشی جانگزا برده و برای وی شرایطی فراهم می‌کند که تحمل آن بسا دشوارتر از ددمنشی‌های حکومت ملایهای ایرانی است.

ایجاد چنین شرایطی که نمی‌بایست بدون برنامه و از سر تصادف باشد، از نمونه‌های بارز نقض حقوق بشر در کشور دمکراتیک هلند است. خودکشی، اعتصاب غذا، افسردگی، فروپاشی شخصیت فردی و مانند آن نشانه‌های عکس‌العمل‌های ناشی از فشار در جامعه‌ای به اصطلاح متمدن است.

دولت هلند به این نتیجه رسیده که وضعیت حقوق بشر در ایران بهبود نسبی پیدا کرده و بازگرداندن پناهجویانی که پرونده پناهندگی آنها بسته می‌شود، برای ایشان خطر مرگ و پیگرد مسئولیت‌آفرین برای دولت هلند ندارد. گذشته از شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت توسط دولت هلند، هیچیک از گردانندگان دادگاه‌های فرمایشی به محاکمه کشیده نشده‌اند، و تمامی کارگزاران دستگاه‌های حقوقی، قضایی و اجرایی جمهوری اسلامی پر قدرت‌تر از قبل در موقعیت خود تثبیت گردیده‌اند. آیا دادگاه‌های فرمایشی که در سال ۱۳۶۷ بیش از ۱۵ هزار انقلابی و آزادی‌خواه را در عرض چند روز به تیغ سپردند، می‌توانند بدون هرگونه تحول درونی و یا مکانیزم بیرونی یکمرتبه دل رحم شده و کاروان رنج و مرگ را باز ایستانند؟ آیا حکومتی که پایه‌های وجود خود را بر اعدام بیش از ۱۰۰ هزار انسان به جرم مخالفت با حکومت «الله» استوار گردانید، می‌تواند بدون حتی یک رفوم اقتصادی یا سیاسی دستگاه کشتار و تجاوز به حقوق انسانی را متوقف کند؟ آیا شرایط اقتصادی، وضعیت اجتماعی و سیاست‌های داخلی ایران بهتر شده است؟ آیا جمهوری اسلامی در عرصه بین‌المللی یک دولت تروریست و بنیادگرا نمی‌باشد؟

ارتباط با یکدیگر به لحاظ تقسیم تکنیکی کار و کارکردهای خاص است که در کلیت دستگاه معنی پیدا می‌کند، اما از آنجا که کمیته هماهنگ‌کننده به مثابه «خرد» مجموعه، خود یک واحد جداگانه نیست، بنابراین نسبت به واحدهای شاکله‌اش مطلقاً وابسته خواهد بود.

پتانسیل، شیوه کار، اهداف، تخصص و نگرشی سازمانهای پناهندگی در هلند با یکدیگر یکسان نیست؛ اما شدت یابی سیاستهای ضدپناهندگی ایجاب می‌کند که در این لحظه یک «اتحاد عمل» از نیروهای متفاوت در ظرف «کمیته هماهنگی» شکل بگیرد. وجه مشترک تمام این واحدها افزایش سیاستهای ضدانسانی رژیم جمهوری اسلامی و تحقق اهداف ضد امپریالیستی این واحدهاست. از این رو کمیته هماهنگی نسبت به واحدهای متشکله‌اش که دارای اهداف درازمدت می‌باشند، موقت و گذرا عمل می‌کند. بنابراین هرگونه رقابت در هر جبهی بین «کمیته هماهنگی» و واحدهای شاکله‌اش در مثبت‌ترین نگاه، عملاً به انحلال آن راهبر می‌گردد؛ چرا که به «بلعیدن» امکانات و ارتباطات واحدهای متشکله‌اش می‌نگرد و این معنایی جز انحلال آنها ندارد. این نقص همه جانبه و آگاهانه اساسنامه «کمیته هماهنگی» است که به نوبه خود قابل بررسی و انتقاد می‌باشد.

«هیئت اجرایی» با درک غلط از ضرورت وجودی خود که بیشتر ناشی از قالبهای اندیشگی کهنه و مجرد است، چهار ماه وقت را با حرفای و «رأی‌گیری» به اتلاف کشاند بعضی از عناصر این «هیئت» با گرایشات و روشهای شک‌برانگیز و تکیه بر اسنادی که حق و توی آنها را در سفسطه‌گری‌های سوفسطائی و لات‌بازی‌های «چاله‌میدانی» سلب می‌نمود، در برابر هر پیشنهاد عملی آسمان را به ریسمان «دموکراسی» و طیفی که خود را نماینده آن قلمداد می‌کردند، دوختند تا به جای کار، حرفای معنی داشته باشد؛ بعضی دیگر ضمن صادق بودن، متوجه شگردهای دسته‌بالات شدند و یکی در دام رودروئی با آنها و دیگری به دنبال ایشان از خود واکنشی چاره‌ساز بروز ندادند؛ یکی، دو نفر هم از سر وادادگی و انفعال بر کرسی «هیئت اجرایی» تکیه زدند تا به خویشتن والای خود احترامات لازمه را عطا فرمایند و حقیقت‌بینی پناهجویان فعال را به معامله و داد و ستد تفسیر کنند. جالب‌تر از همه اینکه دو نفر از اعضای «هیئت» از دومین جلسه به دلیل نداشتن کرایه رفت و آمد امکان شرکت در هیئت اجرایی را از خود سلب نمودند. مثل اینکه دیگران با فروش ارث و میراث وزارت دادگستری هلند هزینه رفت و آمد خود را بدست می‌آورند!!

از طرف دیگر اغلب پناهجویان نیز آنقدر از جمهوری اسلامی تосری و اردنگی خورده‌اند که تا به در و دیوار یک شهر اروپائی نگاه می‌کنند، آب از لب و لوجه‌شان سرازیر می‌شود، و انفعال و تسلیم را با تمام قوا «درونی» می‌کنند. خصلت

تسلیم‌طلبی، که در توطئه‌ای متواتر از طرف رژیم اسلامی و سیاستهای ضدانسانی دولت هلند به پناهجویان تزریق می‌شود، اکثر آنها را به خودستیزی می‌کشاند و با عملکرد مکانیکی و کند کننده بر «هیئت اجرایی» عناصر متشکله آن را به وجه منفی می‌چرخاند و با تبدیل «ذهنی» تضادهای «تناقض»، بازده کار و تلاش این نهاد را فرو می‌کاهد.

بنابراین پناهجویان فعلی را «توده»‌ها نامیدن و آنها را همانند کارگران و زحمتکشان پنداشتن اشتباهی است که ضمن ارضای خودخواهی عده‌ای، در جهت سیاستهای ضدپناهندگی عمل خواهد کرد؛ زیرا پناهجویان سالها تحت انقیاد سیستم پیچیده‌ای از تزویر و فریب که به دین و «تخدير» متوسل می‌شود، زندگی کرده و با توسل به تزویر و پنهان‌کاری از آن گریخته‌اند؛ و در اینجا نیز سیاستهای دولت هلند دوباره آنها را به تزویر و ریا می‌کشاند. در حقیقت اولین رویکرد یک پناهجو با هر میزان از تعهد و آگاهی اجتماعی و در ارتباط با هر قشر و طبقه‌ای تزویر و نیرنگ است.

کارگران و زحمتکشان به هر اندازه که از تولید اجتماعی بیگانه باشند، به واسطه رابطه‌ای که با تولید دارند، فقط در لحظه‌های انفراد و تنهایی که ناگزیر موقتی و گذرا است، به تزویر می‌روند؛ چون ذات اجتماعی کار ایشان را به مبارزه می‌کشاند، متشکل می‌کند و به آنها قدرت می‌بخشد. در صورتیکه پناهجو با پریدن از مناسبات اجتماعی‌اش خود را «تمیزه» کرده و در «تنهایی» که هویت فعلی اوست، نسبت به فشارهای غیر انسانی چاره‌ای جز تزویر ندارد؛ آدمی در «احساس» ناتوانی اجتماعی امکان ادراک و تحلیل را از دست می‌دهد و به تزویر و ابهام روی می‌آورد؛ و این در «او» هراس ایجاد می‌کند. از اینرو پناهجویان به عنوان «انسان» قابل احترامند و می‌بایست مورد دفاع قرار گرفته و باز آفریده شوند؛ اما نباید در برابر تزویر و تفرد «اکثر» آنها به ساده‌اندیشی رفت و «همسنگ» نیروهائی که در جامعه ریشه دارند، فرض شوند.

این ویژگی، تمام «معادلات» مبارزاتی را به هم می‌زند و دریافت تازه‌ای را طلب می‌کند. «هیئت اجرایی» قبلی با «طرحی» که از آن تصویر گردید، فاقد آنچنان پتانسیل و نرمشی بود که قادر باشد به «فهم» ویژه سازماندهی و مبارزه پناهجویان ایرانی نائل گردد. از اینرو به حکم حرکت از همان آغاز خود خویشتن را منحل کرده بود؛ چون ناتوانی در حل معضلات «روبرو» نتیجه‌ای جز انحلال رابطه خود با «معضلات» ندارد. در حقیقت «کار» پناهندگی تخصص، تمرکز و دریافتی را می‌طلبد که در یک «هیئت اجرایی» ۹ نفره که عمدتاً بر پناهجویان تکیه می‌کند، نمی‌گنجد؛ و «هیئت اجرایی» کمیته هماهنگی تنها می‌تواند و می‌بایست نهادها، سازمانها و کمیته‌های شاکله‌اش را هماهنگ کند.

سازماندهی چند هزار آدم هراس‌زده و رموک امری است که بدون هماهنگی همه جانبه و طرد هرگونه «رقابت» غیر ممکن خواهد بود. ابتدا می‌بایست از دام تزویر و واکنشهای ناشی از «هراس» خلاص شد تا فرصت برداشتن گامی مؤثر پیدا شود. پناهجویان به واسطه تحمل فشارهای بیش از حدی که به آنها وارد می‌شود، در یک آن «همه چیز» را ایده‌آلیزه کرده و فریاد «آتش» سر می‌دهند، اما آن هنگام که به تظاهرات دعوت می‌شوند، زن و بچه و بیماری و ... را بهانه می‌کنند. «هیئت اجرایی» جدید در صورتی بطور نسی موفق خواهد بود که به امکانات واقعی، نیروهای ترقی‌خواه هلندی و ارتباطات خبری قوی تکیه کند و در دام رقابت با دیگر نهادهای پناهندگی نغلطد. «رقابت» معضلی است که گاه از طرف بعضی پناهجویان آشنا به مسائل سیاسی دامن زده می‌شود. فریب این تزویر را نباید خورد.

با آرزوی برقراری موازین حقوقی بشر در ایران که در سرنوشت خلافت اسلامی متحقق خواهند شد.

پویان از «فعالین کمیته هماهنگی»
۱۸ ژانویه ۱۹۹۷

برنامه شش ماهه جلسات «میز کتاب» در آمستردام

در باره ماتریالیزم دیالکتیک
عباس غلامحسین فرد
۱ فوریه
رابطه جنبش کارگری و جنبش زنان
۱ مارس
وضعیت هنر در اجتماع
۵ آوریل
بررسی اوضاع سیاسی - اقتصادی ایران
۲۶ آوریل
در باره استالینیزم
۱۰ مه
اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران
۱۴ ژوئن
اتوماسیون
رضا - ز

برگزارکنندگان «میز کتاب» * از جریانه‌های زیر تشکیل یافته‌اند:

* اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
* اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران (هلند)
* آرمان مستضعفان
* چریکهای فدائی خلق ایران
* سازمان فدائیان (اقلیت)

* «میز کتاب» مرکزی است که چند سال پیش به ابتکار چند جریان سیاسی برای سازماندهی فعالیت‌های آموزشی، دفاعی و ترتیب میز کتاب در آمستردام تشکیل شد.

مسایل و گزارش فعالیت‌های پناهجویان ایرانی در هلند

کمپ زیولده، Azc Zeewolde

مسایل پناهجویان ایرانی در هلند بسیار حساس و حاد هستند. گزارش زیر توسط یکی از پناهجویان ایرانی در هلند تهیه شده و برای کارگر سوسیالیست ارسال شده است. این گزارش گوشه‌ای از مسایل پناهجویان در هلند را بیان می‌کند.

کمپ Azc Zeewolde با جمعیت حدود ۶۰۰ نفر پناهجو در ۴ کیلومتری شهر Harferwyk و در منطقه Zeewolde قرار دارد. حدود ۵۰ پناهجوی ایرانی در این کمپ مستقر می‌باشند.

در پی سیاست‌های ضد پناهندگی دولت هلند که در تاریخ اول ماه می ۱۹۹۶ پس از گزارش وزارت امور خارجه در مورد وضعیت ایران به اوج خود رسید و بصورت سازماندهی شده و هارمونیک، مقدمات اخراج پناهجویان ایرانی در هلند را فراهم می‌آورد؛ پناهجویان ایران کمپ زیولده نیز به فراخور شرایط و امکانات خود، انواع اقدامات اعتراضی را علیه سیاست‌های ضد پناهندگی دادگستری هلند انجام داده و در طول ۹ ماهی که از ارائه گزارش یکطرفه و مغرضانه وزارت امور خارجه می‌گذرد همانند ایرانیان مقیم سایر کمپها در نگرانی و اضطراب مشترک به سر برده و با فعالیتهای خود سعی در برقراری ارتباط با سایر پناهجویان، سازمانهای کمک به پناهندگان و کلیساها نموده‌اند، با این هدف که بتوان اعتراض سازماندهی شده و هماهنگی را بر علیه سیاست‌های ضد پناهندگی در هلند انجام داد.

فعالیت‌هایی که از ماه می ۱۹۹۶ به بعد در کمپ زیولده انجام گرفت است، به ترتیب وقوع به شرح زیر است:

۱۲ می ۱۹۹۶

جمعی از پناهجویان ایرانی کمپ با ارسال نامه‌ای به عنوان «ایران امن نیست! اخراج را متوقف کنید!» به کمیسیون قضائی پارلمان هلند، وزارت دادگستری و ملکه هلند، وضعیت حقوق بشر در ایران را توضیح داده و نسبت به موارد متناقض و غیر واقعی وزارت خارجه اعتراض نمودند. این نامه توسط ۳۴ نفر از پناهجویان کمپ تأیید گردید. از جانب مخاطبین نامه هیچگونه عکس‌العملی در پاسخ به این نامه صورت نگرفت.

جولای ۱۹۹۶

فعالین کمپ با سازماندهی تظاهرات و تحصن سه روزه در کمپ که با شرکت حدود ۴۰ نفر از پناهجویان انجام گردید نسبت به سیاست‌های شبه راسیستی دادگستری هلند اعتراض نمودند. در این تحصن متحصنین با استفاده از پلاکاردهائی با مضامین «ایران امن نیست! مرگ بر رژیم سلاهای حاکم بر ایران! مرگ بر جمهوری اسلامی!» و کاریکاتورهای از صورت خامنه‌ای و خمینی،

نظرات مخالف خود و نیز فعالیت عناصری که کمابیش با هدف جلوگیری از هر حرکتی در کمپها فعالیت می‌نمایند سعی در تضعیف فعالیت اجلاس نمودند.

ضمناً از تاریخ اول اکتبر ۱۹۹۶ یک پناهجوی ایرانی در کمپ اقدام به اعتصاب غذا نمود. در طول این اعتصاب اجلاس برای هماهنگ نمودن فعالیتها و پشتیبانی از آن اقدام نموده و مسئول روابط عمومی، فعالیتها را با «کمیته هماهنگی پناهجویان ایرانی در هلند» هماهنگ نمود.

۱۸ اکتبر ۱۹۹۶

«اجلاس» کمپ با سازماندهی یک تحصن اعتراضی در ارتباط با خودکشی و مرگ پناهجوی ایرانی «امیر نادری» به سیاست‌های دادگستری هلند که باعث ایجاد یک وضعیت روحی و روانی بسیار نامناسب و جو نگرانی و اضطراب در کمپهای پناهندگی گردیده، اعتراض نمود.

این تحصن در سالن VVN کمپ انجام شد که در طول آن پناهجویان با مشاهده ویدئوی تهیه شده از حمله پلیس فرانسه به پناهجویان متحصن در کلیسا، استماع گزارش وزارت امور خارجه و چند مقاله راجع به وضعیت پناهندگان، هماهنگی خود را با سایر پناهجویان کمپها نموده و نسبت به وضعیت کمپ و سیاست‌های دادگستری هلند اعتراض نمودند. در طول این تحصن عکس‌العمل‌های پلیسی از جانب مدیر کمپ مشاهده گردید که مورد اعتراض پناهجویان قرار گرفت. VVN کمپ در طول این تحصن به طرز کاملاً معقولانه سکوت اختیار نموده و مأمورین هراسان VVN در اتاقهای خود در بین کاغذها خود را مخفی نموده و از تماس با رادیو و روزنامه محلی امتناع نمودند. در تاریخ ۶ اکتبر نیز اجلاس از تمام ایرانیان مقیم کمپ جهت شرکت در مراسم کلیسای شهر «هاردرویک» دعوت نمود که مورد استقبال تمام پناهجویان قرار گرفت. اجلاس با تهیه یک برنامه و گزارش مفصل از وضعیت داخلی ایران و پناهجویان ایرانی در هلند از مقامات کلیسا درخواست کمک نمود.

اکتبر ۱۹۹۶ - وضعیت عمومی پناهجویان

در طی ماه اکتبر مدیریت کمپ، GOA و دادگستری تلاشهای خود را جهت از بین بردن فعالیتهای فزاینده کمپ زیولده بر علیه دیپورت، آغاز نمودند. متأسفانه پناهجویان نیز بعزت کمبود تجربه مفید در مقابل سازمان گسترده دادگستری هلند گام به گام شرایط تحمیلی را به خود پذیرفته و نهایتاً «ترانسفر» شدن تعداد زیادی از پناهجویان که القضا اغلب فعالین نیز جزو آن بودند، گرفتن پاسخ A توسط ۹ نفر بطور متداوم و بدون حتی یک پاسخ منفی در بین آن که در طول ۲ سال اخیر در کمپ

نسبت به روابط آشکار دولت هلند، جمهوری اسلامی اعتراض نمودند و اخراج پناهجویان ایرانی را بعنوان یک روش برای پشتیبانی و تأیید حکومت جنایتکار ملاحا در ایران قلمداد کردند. در طول تحصن هیچگونه عکس‌العملی از جانب مدیر کمپ و VVN (سازمان دولتی پناهندگانی هلند) کمپ صورت نگرفت. در طول این مدت VVN کمپ بطرز نا امید کننده‌ای ضعیف و متغیر عمل نموده است. جالب اینکه مدیر کمپ توسط بیسیم از مأمورین VVN، و مددکارها (social worker)ها خواسته بود که به هیچوجه به متحصنین نزدیک نشده و حتی به پلاکاردها نگاه نکنند! این روشی است که اغلب مدیران کمپ در عکس‌العمل به اقدامات اعتراضی پناهجویان ادغام می‌دهند. خبرنگار روزنامه محلی بهنگام عکسبرداری توسط مأمورین پلیس کمپ مورد بازخواست قرار گرفت. این حرکت اعتراضی (تحصن و تظاهرات) در روزنامه‌های محلی شهر «زیولده» و «هاردرویک» منعکس گردید.

۲۵ سپتامبر ۱۹۹۶

فعالین کمپ با سازماندهی و کار چند هفته‌ای موفق شدند که یک مجمع با شرکت قریب به اتفاق پناهجویان ایرانی کمپ برگزار نمایند. در این مجمع شرایط دشوار و غیر انسانی‌ای که دادگستری هلند در مورد پناهجویان ایرانی ایجاد نموده است و راههای مقابله با این سیاستها مورد بررسی قرار گرفت.

در این مجمع، پناهجویان با انجام یک رأی‌گیری نمایندگان خود را بعنوان «اجلاس هماهنگی پناهجویان ایرانی کمپ زیولده» انتخاب نمودند. در تاریخ ۲۹ سپتامبر «اجلاس هماهنگی» اولین جلسه خود را برگزار نموده و در موارد زیر نتیجه‌گیری نمود:

۱- این اجلاس خود را زیر مجموعه هیچ گروه و خط تشکیلاتی و سیاسی نمی‌داند.

۲- اجلاس وظایف خود را بشرح زیر اعلام می‌دارد:

الف) تدوین شرح وظایف و حدود اختیارات نمایندگان؛

ب) سعی در ارتقاء مناسبات انسانی بین پناهجویان؛

ج) گسترش ارتباطات ضد راسیستی در مورد پناهندگان؛

د) ارتقاء آگاهی در مورد مسئله پناهندگی.

«اجلاس» سه نفر را جهت تحقیق و بررسی به فراخوان «کمیته هماهنگی پناهجویان و پناهندگان ایرانی در هلند» اعزام نمود تا گزارش آنان را بررسی نموده و در صورت لزوم نمایندگان خود را به این کمیته معرفی نماید. پس از آن در مجموع بعضی گرایشات نسبت به این تشکل بوجود آمد که با ایجاد

نامه‌های حمایتی خود را به زبان انگلیسی به نشانی زیر ارسال یا فکس کنید (و یک نسخه از آن را بما بفرستید):

Ministerie van Justitie
Immigrate-en Naturalisatiedienst
Postadres 30128, 2500 GC
Den Haag, Netherlands
fax: 0031 70 3703432

در دفاع از پناهجویان ایرانی

هم اکنون در هلند هزارها تن از پناهجویان در انتظار کسب ورقه اقامت به عنوان پناهندگی سیاسی‌اند. بسیاری از آنها کارگرانی هستند که به علت مبارزاتشان در گذشته، جان در معرض خطر قرار گرفته است، و مجبور به ترک خاک ایران شده‌اند. ما ضمن حمایت از کلیه پناهجویان و بویژه کارگران و زحمتکشانی که در مقابل رژیم ارتجاعی، با به مخاطره انداختن جان خود و خانواده خود، ایستادگی کرده‌اند، کمپینی در دفاع از دو تن از این کارگران آغاز کرده‌ایم. در آتی نیز در مورد کیس‌های ویژه دیگری فعالیت دفاعی خود را بطور متمرکز ادامه خواهیم کرد.

ما از کلیه افراد مترقی خواهانیم که از طریق جلب حمایت سازمان‌ها، حقوق بشر، مترقی و انقلابی از این کارگران حمایت کنند.

عباس غلامحسین فرد

قریب به ۳۰ سال کارگر چاپ بوده است. از سال ۴۶ به اشاعه عقاید مارکسیستی میان کارگران پرداخت و به ایجاد محافل کارگری، در راستای برقراری «دیکتاتوری پرولتاریا» و سرنگونی رژیم سرمایه داری، همت گماشت.

از سال ۴۸ تا ۵۷ چندین بار دستگیر و در زندان بسر برد. در سال ۱۳۵۷ همراه با اولین گروه زندانیان سیاسی (۱۱۲۶ نفر) آزاد شد.

تا سال ۷۲ بطور مخفی به فعالیت سیاسی ادامه داد و از سال ۷۳ توسط مأمورین «وزرات اطلاعات» شناسائی و تحت تعقیب مداوم قرار گرفت و چندین بار مورد ضرب و شتم آنها قرار گرفت. از آنجایی که جان وی در معرض خطر قرار گرفت، مجبور به ترک ایران شد.

او در هلند تقاضای پناهندگی سیاسی کرده است.

منصور عبدی انبوهی

مدت ۲۰ سال کارگر فنی و مربی ورزش راه آهن سراسری ایران؛ و مدت ۷ سال در صنعت چاپ شاغل بوده است. مبارزه در راستای ایجاد سندیکای کارگران و ورزشکاران راه آهن و فعالیتهای سیاسی و صنفی در مراکز مختلف کارگری و ورزشی بویژه در میان جوانان وی را به چهره‌ای شناخته شده و محبوب تبدیل کرد و در نتیجه موجب خشم و نفرت رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفت.

پس وی تحت تعقیب قرار گرفته و به ناچار ایران را ترک کرد و هم اکنون در هلند تقاضای پناهندگی کرده است.

بی سابقه بوده است، صحبتها و جلسات انفرادی و طولانی مددکارها از پناهجویان ایرانی حول مسائل شخصی و سزی (!) و در این میان عناصری که دانسته یا ندانسته در جهت پذیرفتن انفعالی شرایط تحمیلی دادگستری و در نتیجه تأیید من غیر مستقیم ملاهای حاکم بر ایران فعالیت می نمایند؛ در طی یک پروسه آگاهانه فعالیتهای کمپ را خشن نموده و پناهجویان کمابیش مجدداً مسیر انفعال و بی عملی را در پیش گرفتند. گویا تعدادی از پناهجویان با استناد به آیاتی که از جانب منبعی نا معلوم صادر می گردد به این کنش نائل آمده‌اند که هرگونه فعالیت ضد دیپورت باعث می گردد که پرونده پناهجو «سیاه» شده و پرونده وی را از خیل پاسخهای A و C که بصورت «بینگو!» در بین پناهجویان تقسیم می گردد، محروم می نماید. در این میان تعدادی از پناهجویان خود را کارمند منضبط و سر به راه اداره کمپ می شمارند که می بایست با اجرای نظم و انضباط و بدست آوردن دل «آقای رئیس!» با بخش کردن روزمره «خوی مورخن!» (صبح بخیر) و «آلس خود!» (اوضاع روبراه است) های شناخته شده در اداره جات جمهوری اسلامی، موفق به دریافت وام مسکن و اضافه حقوقی بنام A-Status گردند. این روحیه کارمند (!) مابانه به علاوه سیاست «ابهام سازمان دهی شده» دادگستری هلند باعث می گردد تا پناهجویان اولاً از دریافت داده‌های منطقی و قطعی برای یک تصمیم گیری صحیح محروم بوده و ثانیاً تعدادی از آنان گوش خود را بر هر آیه غیبی که از جانب گروه عریض و طویل عوامل جمهوری اسلامی صدر می گردد بسپارند و این مجموعه مقدس (!) ابهامات را توجیه بی عملی خود قرار دهند.

دریافت پاسخهای مثبت در طی این فعالیتهای می تواند یک دستاورد مثبت و قابل بررسی در فعالیتهای دست جمعی پناهجویان بر علیه سیاستهای دادگستری هلند قلمداد گردد.

۱۰ دسامبر ۱۹۹۶

در این روز پناهجویان فعال ایرانی کمپ، اعتصاب غذای دست جمعی خود را با شرکت ۷ نفر آغاز نمودند که ۱۰ روز به طول انجامید. این اعتصاب در اعتراض به عملکرد شبه راسیستی مدیر کمپ Middel Burg که موجب خودکشی و مرگ «امیر کاوه» گردید، انجام شد. پناهجویان معترض طی نامه‌ای به دادگستری هلند، COA و مدیر کمپ به عملکرد ضد پناهندگی دادگستری هلند اعتراض نموده و رسیدگی به مسئله خودکشی امیر کاوه را درخواست نمودند. مدیر کمپ با برگزار کردن یک جلسه طولانی سعی نمود سیاستهای COA را برای اعتصابیون تشریح نماید. این اعتصاب در روزنامه‌های محلی Zeewolder Krant بطور مفصل انعکاس یافت.

گزارش از: انوشیروان احمدی

۲۰ ژانویه ۱۹۹۷

متحصنین در ترکیه را فراموش نکنیم!

پناهجویان متحصن ایرانی در ترکیه که کماکان به مبارزه و مقاومت خود علیه رژیم‌های ایران و ترکیه و همچنین اعتراضهای خود علیه UNHCR در راستای تحقق مطالبات خود، ادامه می دهند. آنها طی اطلاعیه‌ای «پیرامون برگزاری دهه کارزار بهمن» در تاریخ ۷ ژانویه ۱۹۹۷، چنین اعلام داشته‌اند:

"۱- با بافت فعلی دولت ترکیه و نزدیکی این حکومت با رژیم ایران قراردادهای دو جانبه همکاریهای سیاسی و امنیتی میان آنها خطر برخورد خصمانه پلیس ترکیه و نیز دیپورت و خطرات جانی بطور جدی متحصنین را تهدید می کند.

۲- رژیم ایران بارها از دولت ترکیه خواستار استرداد متحصنین بدلیل فعالیتهای افشارگرایانه علیه آن رژیم شده است، دولت ترکیه نیز تمایل به حفظ و گسترش روابط خود با رژیم ایران به دنبال فرصتی مناسب برای تحویل دادن ما می باشد. و اگر تاکنون این عمل تحقق پذیرفته صرفاً به دلیل مخالفت شدید متحصنین در مطرح کردن خود در سراسر جهان و نیز حمایت احزاب، سازمانها، نهادها و تشکلهای سیاسی، اجتماعی و مدافع حقوق بشر، بوده است.

۳- حفظ آمادگی، دفاع از حق متحصنین در ابراز عقاید سیاسی خویش و طرح فزاینده آن در مجامع بین المللی و نیز حمایت منسجم و برنامه ریزی شده در این راستا می تواند خطرات برگزاری مراسم امسال را برای ما متحصنین به حداقل ممکن برساند."

نامه‌های اعتراضی خود را به دفاتر سازمان ملل و دیگر مراکز کمیساریای عالی پناهندگان ارسال دارید.

برای تماس یا متحصنین با شماره‌های زیر تماس حاصل نمایند:

تلفن: ۰۰۹۰ ۳۱۲۴۳۵۲۹۹۹

قصه آزادی

انوشیروان احمدی

خارها ریشه‌ای در خاک دارند و در تعلقی سرسختانه به خاک، جدائی از ریشه خود را نابودی خود می‌پندارند.

بوته خاری بود، در بین بوته خارهای دیگر، نه بزرگتر از همه و نه کوچکتر از همه، بوته‌ای گم شده در میان همه. او صدای باد را در سحرا می‌شنید، صدای موسیقی باد چون «فلوت خدا» در گوشه‌های سنفونی‌ای کیهانی می‌نواخت؛ دیگران نیز صدای باد را می‌شنیدند، اگر می‌خواستند. او نیروی باد را حس می‌کرد و عاشق صدایش بود. می‌خواست که خود را به این نیرو تقدیم کند، و به همراه آن ره بسپارد. زیرا مفهوم عشق تقدیم کردن است بدون خواهشی از برای گرفتن. همواره نیاز است که خاری را به فکر کردن وای می‌دارد و عشق ولاترین نیاز. «خار» بسیار فکر کرده؛ به جانی نرسید و آنگاه به ناگزیر از خار پیری پرسیدن آغاز کرد: - من عشق این نیرو هستم که در گوشه‌های صدائی می‌نوازد، از کجا می‌آید؟ به کجا می‌رود؟ چگونه می‌توانم به همراه آن بروم؟

خار پیر گفت: پسر، این صدا از هیچ کجا نمی‌آید و به هیچ کجا نمی‌رود. این صدائی است که گردش خون در نزدیکی اعصاب شنوائی ایجاد می‌کند. طبیعی و کارمفز است، به دنبالش نیرو، به خاک پیچسب و خوب از آن تغذیه کن زیرا روزی خود نیز خاک خواهی شد و بدان خواهی پیوست. «خار» گفت: اگر قرار است که خود روزی خاک صحرا شوم چرا باید از آن تغذیه کنم؟ چه فرقی می‌کند؟

خار پیر از در استدلال در آمد که: باید تغذیه کنی تا زنده بمانی. اصل «زنده ماندن» است. چونکه زندگی زیباست. زیبا و قانونمند!

اما زندگی بدون صدای باد، بدون آنکه بدانی به کجا می‌رود، زیبا نیست.

نگاهی به اطراف خود انداخت. خار سفیدی در گوشه‌ای ساکت و آرام نشسته بود. هیچ نمی‌گفت خار پرسید: ای سفید! من چگونه می‌توانم از سر باد سر در بیاورم و با آن بروم. به من بگو. شاید تو بدانی.

خار سفید گفت: عجب سؤال خوبی کردی پسر! در تمام دنیا تنها خاری که می‌توانست این سؤال تو را پاسخ دهد من بودم و فقط من. راستش اینست که با باد نمی‌شود رفت. تا به حال کسی نبوده که با صدای باد برود و بعد باز گشته و برایمان بگوید که چگونه رفته و به کجا رفته است. اما برای فهمیدن سر باد فقط یکراه وجود دارد: مراقبه! اینگونه بنشین و دستهایت را اینگونه در هم بگذار و چنین بگو: ...آنوقت خواهی فهمید که سر باد چیست. این استدراک تو را مادر خواهد کرد که ریشه‌ات را «نیم سانتی‌متر» در خاک تکان دهی و این یعنی معجزه! یعنی اینکه تو خواهی توانست به اندازه «نیم سانتی‌متر» قانون جاذبه بین ریشه و خاک را خشتی

کنی!

- اما چه فایده؟ به چه کار می‌آید که جاذبه بین ریشه و خاک را نیم سانتی‌متر نقض کنم. من عشق این صدا را دل دارم و چیزی جز آن نمی‌خواهم.

خار سفید پرسید: عشق دیگر چه صغیه‌ای است؟!

«خار» ساکت شد، زیرا بلد نبود چنین چیزی را با کلمه توضیح دهد.

چندی نگذشت که عشق به «صدا» بیماراش کرد. دیگر نمی‌توانست ریشه‌اش را در خاک رشد دهد تا از مवाद حیات تغذیه کند. دیگر به ریشه‌اش نمی‌اندیشید. همیشه به فکر «صدا» بود. ندائی بود که تعلق به ریشه را از او زوده بود. «ندا» تعلق به خود را از او ربوده بود. «خار» دیگر به خودش متعلق نبود. پس مانده متعلق‌اتش یکی یکی از او جدا می‌شدند. کم‌کم می‌فهمید که تنها «تعلق» به خاک است که او را به ریشه‌اش پیوند داده است. این بود که در واپسین دم حیات خاکی‌اش، آگاهانه، آخرین تعلق‌اتش را به ریشه از خود زدود. می‌دانست که این آخرین دم حیات و واپسین نفسش در خاک است و زدودن آخرین تعلق‌ها دردناک بود.

در لحظه‌ای که آخرین بند وجودش را از ریشه‌اش جدا کرد، نمی‌دانست که پس از آن چه پیش خواهد آمد. از آن تعریفی نداشت. می‌پنداشت که دیگر «صدا» را نخواهد شنید. پندارش حقیقی بود. زیرا در لحظه جدائش از خاک صدای باد برید. او دیگر صدای فلوت باد را نمی‌شنید زیرا به سرعت باد و با آن در حال رفتن بود. او صحرا را دید که پائین‌تر و پائین‌تر می‌رود، و ریشه‌اش را دید که دورتر و دورتر می‌شود. خاری در آسمان در حال پرواز بود.

آنگاه که بر فراز مجموعه‌ای از بوته‌ها که در دشتی روئیده بودند پرواز می‌کرد، او را دیدند. هلهله‌ای در گرفت: این خار دارد پرواز می‌کند! چه معجزه‌ای! چه قدرتی!

خارها دست به آسمان بردند و یکصدا گفتند: منجی آمده است! مسیحا آمده است! مهدی موعود را ما کرشنا، بودا... بازگشته است!

ریش سفیدشان بانگ برآورده: ای منجی موعود! ای پیامبر! ذره‌ای از لطف و مرحمت خود را به ما نیز بسنما! «خار» خندید. بلند خندید. از قیافه‌های جدی و دستهای به آسمان دراز شده خارهای دیگر خنده‌اش گرفته بود. ریش سفید گفت: ما خنده تو را چون زیباترین برکات الهی بر خود دیدیم و بسی مغروریم که خالق ما اینگونه به ما لطف و مرحمت دارد! «خار» فرصتی برای توضیح پیدا نکرد: «خالق ما!!»، لحظه‌ای از آنچه شنیده بود اندوهگین شد. باد او را برد.

در برکه‌ای افتاد. در کنار برکه خارهای دیگری بودند که به خاک چسبیده بودند. هلهله‌ای دیگر در گرفت؛ خاری پیدا شده بود که بر آب راه می‌رفت! معجزه از این آشکارتر نمی‌شود! گویا دنیا به آخر رسیده بود. همه یک صدا گفتند: ای مراد آسمانی ای منجی ما به ما نیز بیاموز که چگونه می‌توانیم بر آب

راه برویم و بر آسمان پرواز کنیم. «خار» در حالیکه باد او را به کنار برکه می‌کشاند گفت: شماها چرا می‌خواهید در آسمان پرواز کنید و بر آب راه بروید؟!

- چونکه ما «قدرت» تو را می‌بینیم. ما می‌خواهیم که به خارهای دیگر و به خاکی که بر آن چسبیده‌ایم بگوئیم که از آنان قدرتمندتریم. ما «قدرت» را دوست داریم.

خار شنیدن کلمه «قدرت» بسی متعجب شد. اما در آن دم که باد دوباره او را جای بر می‌کند و به آسمان می‌برد فریاد برآورد: «تعلق!»، تعلق خود را از ریشه‌تان برکنید و با من بیاید. من نیز راهی را بلد نیستم. با من بیایی تا با هم راه را بیابیم.

پرسیدند: چگونه؟! خار، صدائی که در باد گم می‌شد فریاد: نمی‌دانم، اما «عشق» را... بقیه دیگر چیزی نشنیدند. اما بعدها برای این خار معجزه‌گر، برای «تعلق» و «عشق» داستانها ساختند. داستانها ساختند و در کتابها نوشتند اما هرگز باور نکردند که «خار» منجی نبود، مسیحا نبود، شمس و بودای افسانه‌ای نبود، خاری بود چون بقیه خارها... آنها هرگز نفهمیدند و باور نکردند که خود نیز یک مسیحایند. آنها هرگز باور نکردند که منجی‌شان هیچکس به جز خود آنها نیست.

«خار» در آسمان آبی پرواز می‌کرد. باد شدید و قدرتمند او را با خود می‌برد، از صحراها گذشت از بیشه‌ها و دریاها، از جنگلها گذشت. در زیر پایش خارهایی را می‌دید که آنان نیز روزی در آسمان به پرواز در آمده بودند اما وقتی که باد بر زمینشان افکنده بود، از پروازی دوباره، از دوری راه، از نامعلوم بودن مقصد و مقصود ترسیده بودند و ریشه‌ای نو در خاک روئانده بودند. ماجراجوئی آنان به پایان رسیده بود. «خار» اندیشید. چیزی که این خارها را از ریشه جدا کرده بود، نه عشق، بلکه افسردگی، ماجراجوئی و فرار از روز مرگی بود.

گهگاهی باد، خار را به زمین می‌افکند اما او هنوز عاشق «صدا» بود. با هر جهشی از زمین و با هر دردی که باد با کوبیدن او بر زمین در وجودش ایجاد می‌کرد عاشق تر می‌شد. او دیگر فراموش کرده بود که چگونه می‌توان ریشه‌ای نو در خاک افکند و آنگاه که باد برای آخرین بار او را به پرواز در آورد کمابیش می‌دانست که این آخرین سفر است... باد او را برد و در میان حیاط کلبه‌ای گلی بر زمین انداخت.

دخترکی شش، هفت ساله؛ تنها در گوشه کلبه نشسته بود و در سرما می‌لرزید. مادرش رفته بود و هنوز بازنگشته بود تا توده‌ای هیزم بیاورد و کلبه را گرم کند. دخترک خوشحال شد. دید و بوته خار را برداشت و بر اجاق کلبه گذاشت. کبریتی زد و «خار» گر گرفت. دلش خیلی پر بود، برای همین خیلی زود گر گرفت. دستهای دخترک گرم شد و لبخندی از رضایت و شادی بر لبانش نشست. خار دیگری در کنار اجاق نبود. اگر بود صدای قهقهه شادمانه «خار» را وقتی که وجودش از خاک به آتش تبدیل می‌شد و دستهای لرزان و یخ‌زده دخترکی را گرم می‌کرد، می‌شنید.

پژواک نظرات شما

از این شماره، قصد داریم تعدادی از نامه‌های شما را در صفحه‌ای بنام «پژواک»، انعکاس داده و به تعدادی از آنها پاسخ دهیم.

● نامه‌ای داشتیم از دوستی به نام س. پورجاسم از هلند؛ تحت عنوان «اوضاع پناهندگان یا بحث ایدئولوژیک»، که عین آنرا نقل می‌کنیم:

«مطلبی با عنوان «اوضاع پناهجویان ایرانی در هلند» در نشریه کارگر سوسیالیست شماره ۳۹ درج شد که به جز چند جمله کلی هیچ ارتباطی با وضعیت پناهندگان ایرانی ندارد.

در این نوشته که به قلم یکی از فعالان کمیته هماهنگی پناهندگان و پناهجویان ایرانی در هلند نگاشته شده، از مناسبات مبتنی بر سود و سرمایه - انتزاع انسان - بهار رهایی کارگران و زحمتکشان - خدمتگذاری پاسیفیست‌های امروز به فاشیزم فردا ... خلاصه از هر دری سخنی به میان آمده است بطوریکه خوانندگان این مقاله (که غالباً از پناهندگان هستند) جز مفاهیمی گنگ و مبهم چیز دیگری عایدشان نمی‌شود.

آقای پویان نویسنده مقاله مذکور (اگر بتوان نام آن را مقاله نهاد) می‌نویسد: «هیئت اجرایی (کمیته هماهنگی) حوزه کیفی کار ندارد، ارتباط اعضا را سازمان نداده است ... فقط حرف می‌زند تا شاید موضوعی پیدا کند تا باز هم حرف بزند!»

و سپس ادامه می‌دهد:

«دمکراتیسم همانند دیگر واژگان در لحظه معین نسبت به تعادل و توازن پروسه متقاطعی که در هم‌راستایی یک مجموعه را پدید می‌آورند، در دیالکتیک رابطه نهادهای شاکله وجود... ارگانیک و ادراک تحولات ممکن‌الوقوع از زمین مادیت هستی بخود جسان می‌بخشد، دارای الگویی ثابت، اسکولاستیک و دگم نیست. با تکیه بر فرمالیسم و تهی کردن دمکراسی از ویژگیهای رابطه و جان نشأت گرفته از حرکت یا ماورائیت بخشیدن به مفهوم که نادانسته چیزی جز جنگ انداختن به وجه ساده لوحانه منطق ارسطویی نیست.»

نگارنده هیچ رابطه‌ای بین جملات فوق و وضعیت پناهندگان نمی‌یابد و عقیده دارد که وضعیت پناهندگان ایرانی در هلند بسیار وخیم و اسفبار است، چراکه فعال کمیته حامی پناهندگان هم که با چند جمله ناهماهنگ هیات اجرایی خود را (بعد از چند هزار ساعت جلسه) به بدگویی متهم می‌کند، خود نیز دچار همان عارضه است.

آقای پویان در میان بحثهای ایدئولوژیک خود به یکباره پناهندگان را پراکنده و بی‌ریشه (نگارنده به این کلمه شدیداً اعتراض دارد)، می‌خواند. بدون اینکه این پراکندگی و بی‌ریشه‌گی را برای خوانندگان تجزیه و تحلیل کند تا در صورت نادرستی عقیده‌اش، حداقل با عقاید دیگران آشنا شود.

بهر حال بهتر بود فعال کمیته پناهجویان در نوشته خود به خودکشی بیش از ۲۰ پناهجوی ایرانی در کمیته‌های هلند، شکنجه روحی پناهندگان و علل افزایش پناهندگان روانی و یا حداقل به دادگاههای فرمایشی ۱۰ دقیقه‌ای که در ظاهر با شکل قاضی، دادستان و وکیل مدافع تسخیری برای پناهندگان تشکیل می‌شود، ولی در اصل همه این افراد یک نقش دارند، اشاره می‌کرد.

وی همچنین می‌توانست به چگونگی و بررسی

رفتار پلیس اتباع بیگانه دولت هلند بپردازد که با تهدید و فریب، از پناهجویان ایرانی امضای بازگشت (دیپورت) می‌گیرد، تا در صورت وجود خطر برای پناهنده بعد از دیپورت، بی‌گناهی حاکمان سیاسی را ثابت کند.

■ دوست عزیز و گرامی، با آرزوی موفقیت برای شما و دیگر پناهندگان و پناهجویان مستقر در کمیته‌های پناهندگی، امیدواریم که گزارشات و نامه‌های بیشتری از شما دریافت کنیم.

● نامه دیگر را از کشور سردسیر نروژ دریافت نمودیم. این نامه را رفیق م. ل. برای ما ارسال داشته است. او در قسمتی از نامه خود می‌نویسد: «دوستان نظر به اینکه در مدت اقامت طولانیم در ترکیه نشریات اتحادیه را همراه دیگر رفقایم بطور پیگیر و مرتب مطالعه و از میان نشریات، تنها نشریه‌ای بود که می‌توانست جوابگوی نظرات ما باشد. ضمن قدرانی و سپاس فراوان از زحمات آن دوره پناهندگی، حال مدت کوتاهی، همراه خانواده‌ام از وحشت‌آباد ترکیه خلاص شده و به گوشه‌ای در نروژ اسکان داده شده‌ایم. از شما رفقای انقلابی درخواست فرستادن نشریات و جزوات اتحادیه را به طور منظم می‌نمایم. با آرزوی پیروزی و سربلندی شما».

■ رفیق م. ل. از حسن نیت شما سپاسگذاریم، بدون شک تشویق و نظرات شما خوانندگان عزیز، «کارگر سوسیالیست» را پربارتر و غنی‌تر از گذشته، خواهد نمود. در مورد ارسال مرتب نشریه اقدامات لازم صورت گرفت. موفق و پیروز باشید.

● نامه بعدی بوسیله رفیق ن. ف. از استرالیا برایمان ارسال شده است. این رفیق در قسمتی از نامه خود می‌نویسد: «بعد از مدت‌ها محرومیت و شکنجه روح در ترکیه بالاخره نجات پیدا کرده و به طور نسبی زندگی را در دیار دیگر دور از تمام دوستان و رفقای مبارز آغاز نموده‌ام.

همین خلاص از ترکیه را باید مدیون شما عزیزان و دوستان متعهد بدانم. چرا که در مدت اقامت در ترکیه این شما بودید که هم از لحاظ روحی و هم از لحاظ مادی یار و یاور ما بودید. باز از شما ممنون و سپاسگذارم.

این رفیق در ادامه می‌نویسد: «بنده برای هر نوع همکاری حاضر و امیدوارم که لیاقت دوستی سازمان شما را داشته باشم. دوست گرامی شاید باور نکنید که بچه‌هایم با تمام وجود شماها را دوست دارند... و خیلی وقت‌ها می‌نشینند و صحبت می‌کنند و خودشان را هوادار اتحادیه می‌دانند. به امید پیروزی.

■ رفیق ن. ف. از نامه شما، متشکریم. بدون شک رفقای اتحادیه، دست کلیه رفقای را که در راستای برنامه مبارزاتی اتحادیه بر علیه نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران، به پا خواسته‌اند، می‌فشارد.

رفیق عزیز، خواهش می‌کنیم در صورت امکان گزارشی از وضعیت پناهندگان ایرانی ساکن در استرالیا برای ما ارسال دارید.

در مورد ارسال مرتب نشریه و شماره‌های از آن، که تقاضا نمودید، اقدامات لازم به عمل آمد. پیروز باشید.

● نامه بعدی را، رفیق عزیز ک. م. از اتریش برایمان ارسال داشت. این رفیق در نامه خود می‌نویسد: «من نشریه «کارگر سوسیالیست» را از

طریق رفقای SOV، بخش اتریش CWI (کمیته برای بین‌الملل کارگری)، دریافت کردم. در اتریش تعدادی پناهنده ایرانی هستند که در ارتباط با SOV، هستند و با آن در آکسیون‌های مختلف همکاری می‌کنند و خوشحال خواهند شد اگر بتوانند، نشریات شما را دریافت دارند. این رفیق در ادامه می‌نویسد: «نکته دیگری که می‌خواستم به نظرتان برسانم با وجودیکه من سالها در فعالیتهای سیاسی در خارج از کشور شرکت داشتم، تا به حال از سازمان شما اطلاعی نداشتم و از طریق رفقای SOV در اتریش برای اولین بار اسم سازمان شما را شنیدم. آیا در فعالیتهای عملی در زمینه سازماندهی مبارزات پناهندگان و مهاجرین ایرانی فعالیتی دارید؟

به نظر من مبارزه عملی بر علیه راسیسم یکی از عرصه‌های مهم مبارزاتی در خارج است. CWI، یک سازمان جوانان مبارز را در اروپا سازمان داده به نام «جوانان بر علیه راسیسم در اروپا» به نظر من معرفی این جریان در بین نوجوانان و جوانان ایرانی که تسل دوم پناهندگان و مهاجران ایرانی هستند باعث جلوگیری از کشیده شدن این جوانان به ایده‌های ناسیونالیستی خواهد بود و امکان آشنا شدن و رابطه‌گیری آنها با جنبش کارگری و سوسیالیستی در اروپا خواهد داشت.

■ رفیق ک. م. ضمن تشکر از نامه‌ات، طی نامه‌ای به سئوالات مطرح شده شما پاسخ دادیم. در مورد مبارزه با راسیسم نیز، ما هم نظر شما هستیم و آن را بسیار مهم تلقی می‌کنیم. منتظر نامه‌های بعدی شما هستیم؛ موفق و پیروز باشید.

● نامه داشتیم از رفیق از ا. الف از فنلاند این رفیق در قسمتی از نامه خود می‌نویسد: «رفقا در مورد بعضی از مسایل می‌خواهم با شما درددل کنم. میدانید امروزه در ایران بحثهای متعددی در نشریات غیروالتی از قبیل آدینه و دینای سخن و غیره منتشر می‌شود. طبعاً فشار بر نویسندگان افزایش یافته و ایرانیان خارج و مجلات و مطبوعات اینجا سهم عمده‌ای را به مسایل نویسندگان، ادبیات ایران، شعر و داستان اختصاص می‌دهند. گویا به نظر می‌رسد که تنها صدای اعتراض از سوی نویسندگان و مطبوعات مستقل است. در صورتیکه جنبشها و حرکات اعتراض دیگری هم در ایران وجود دارند ولی اخبار حرکات و مبارزات آنها کمتر به گوش می‌رسد. جنبش کارگری یکی از این جنبشهای اساسی داخل کشوری است... فکر کنم برای نشریه‌ای که خود را ارگان «سوسیالیستهای انقلابی» می‌نامد، پرداختن به مسایل ایران به شکل علمی از قبیل اقتصاد و سیاست خیلی ضروری است و با حرکت از این زاویه است که می‌توان با تکیه بر میراث تائکونونی، زبان چپ سوسیالیست و جنبش کارگری را در ایران دوباره شکل داد».

این رفیق در قسمت دیگری از نامه خود درباره لزوم یک نشریه سراسری برای چپ ایران می‌نویسد: «وجود نشریه تئوریک سراسری چپ و سوسیالیستی، می‌تواند در امر آماده‌سازی و پرورش فکری کونیستهای خارج مؤثر واقع شود».

■ رفیق الف نامه‌ات را دریافت کردیم. ما در مجموع با نظرات تو موافق هستیم و سعی می‌کنیم برای پر بار شدن «کارگر سوسیالیست» از آنها استفاده کنیم. نامه جداگانه می‌فرستیم.

●●●●● بقیه در صفحه بعد

Selected articles of this issue:

- * The Ruling Factions in Iran
- * Iranian Oil Workers Rise!
- * The Socialist Alternative
- * The Situation of Peru
- * Iranian Refugees in Holland
- * On Soviets

بهای اشتراک:

اروپا معادل ۱۰ پوند سایر نقاط ۳۰ دلار
حواله پستی با نام IRS و به نشانی بانکی
زیر ارسال شود:

IRS, Nat West Bank,
(60-17-04) A/C:13612271
86 High Street, Potters Bar
Herts, EN6 5AA ENGLAND.

- صفحات این نشریه بر روی مبارزان
سوسیالیست جنبش کارگری باز است.
- تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولین»
منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.
- هیئت مسئولین خود را در اصلاح مقالات
رسیده آزاد می‌داند.

شماره تلفن و فکس

۳۷۷۳ ۲۴۹-۱۷۱ (۴۴)

Tel & Fax: (44) 171-249 3773

نشانی ما:

Our address:

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

زیر نظر: هیئت مسئولین

شماره ۴۰ - سال هفتم - بهمن ۱۳۷۵

اهداف عمومی ما

■ مبارزه در راستای سرنگونی رژیم
سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق
اعتماد عمومی سیاسی و قیام
مسلحانه.

■ تلاش در جهت ایجاد شوراهای
شهری و روستائی و تحقق خواست
کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و
توزیع. ایجاد و گسترش هسته‌های
کارگری سوسیالیستی و تقویت اتحادیه
سوسیالیست‌های انقلابی ایران. برای
احیای حزب پیشتاز انقلابی ایران.
گسترش کمیته‌های مخفی عمل در
واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و
روستائی.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای
تعمین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و
تشکیل دولت مستقل. مبارزه برای رفع
هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و
مرام. دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان
دمکراتیک مستکی بر ارگان‌های
خود-سازماندهی زحمتکشان؛ و مبارزه
برای ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل
کارگری همراه با دمکراسی کارگری.

■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری
شورائی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه
تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.
■ تلاش در راستای احیای حزب پیشتاز
انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی
سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و
تشکیل جامعه سوسیالیستی.

■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر
در سطح جهانی.

با نشانی‌های زیر نیز می‌توانید
با ما مکاتبه کنید:

● آلمان:

Redaktion VORAN
HANSA-RING 4
50670 KOLN
GERMANY

● هلند:

OFFENSIEF
POSTBUS 11561
1001 GN AMSTERDAM
NETHERLANDS

● سوئد:

OFFENSIV
BOX 374
123 03 FARSTA
SWEDEN

پژواک نظرات شما

سایر نامه‌های دریافتی:

* رفیق پ، از آلمان، کارت زیبایت را دریافت کرده،
جواب آن و نشریات درخواستی ارسال شد. منتظر
دریافت نامه‌های بعدی تو هستیم. پیروز باشی.

* رفیق ر، از ژاپن، نامهات را دریافت کرده، نامه‌ای
برایت ارسال داشتیم. موفق باشی.

* رفیق ح.ج، از آمریکا، نامهات را دریافت کردیم.
در مورد «دیدگاه سوسیالیزم انقلابی» توضیح
خواهیم فرستاد.

* رفیق ب از استرالیا (هنزی)، نامهات مبنی بر
دریافت نشریات همراه با ۲۰ دلار رسید. نشریه‌ها را
مرتبا برایتان ارسال خواهیم داشت. موافق و پیروز
باشید.

* مطلبی از ارسلان، انگلستان، دریافت نمودیم.
پاسخ آن را کتبی برایت ارسال خواهیم داشت.

* دوست عزیز ج از ترکیه (آنکارا)، نامهات را
دریافت کردیم. اقدامات لازم را خواهیم کرد.

* رفیق ک. از ترکیه، گزارش جامع شما رسید. در
شماره آتی انتشار خواهد یافت.